

مصاحبه رادیویی راه توده در باره حمله نظامی امریکا به عراق (ضمیمه)

Rahe Tudeh

48

راه

سالنومبارک - فروردین 1382

توده

دوره دوم شماره «123»

هنوز حاکمیت ایران نمی داند جهان به کدام سو می رود

مقابله با امر مهم وحدت ملی و تقسیم جامعه به انواع غیر خودی‌ها
و رفتن به سوی زدوبندهای خارجی بزرگترین دلیل عدم درک شرایط است!

مجموعه نظرات و گفتگوها: کاسترو، احزاب کمونیست فرانسه، آلمان،

کمونیست‌های عراق و پاکستان، نیروهای مترقی ترکیه و کرد. صفحات 39 - 31

احسان طبری:

رستخیز ایران
با قیام علیه
جهالت و خرافه

(ص 43)

"عمامه"

فاجعه را چه کسی
بر سر می‌گذارد؟

(ص 8)

دفتر تحکیم

وحدت و

اصلاحات

(ص 19)

شوراها

غفلت از کجا

آغاز شد!

(ص 3)

50 سال

تفش اوباش و گروه‌های

فشار در ایران (ص 13)

دو وظیفه ملی:

برقراری حاکمیت ملی مقابله با خطر خارجی

نظامی- عراق زیر بمباران ارتش‌های متجاوز امریکا و انگلیس قرار گرفته است تا تبدیل به افغانستان بعدی در منطقه شود. کشوری مستعمره که بی‌شک پایگاهی بزرگ برای تجاوز نظامی به ایران خواهد شد. در افغانستان نیروهای نظامی امریکا پیش از آنکه در کابل و شهرهای بزرگ این کشور مستقر باشند، در مرزها استقرار یافته‌اند و از میان این مرزها بیشترین سهم نه به مرز پاکستان و ازبکستان، بلکه به مرزهای 850 کیلومتری افغانستان با ایران رسیده است. پایگاه‌های هوایی مهم "شیندان" و "بگرام" در افغانستان به سکوی پرتاب نظامی به سوی ایران تبدیل شده‌اند.

استقرار 250 هزار نیروی نظامی امریکا در خلیج فارس و تبدیل شیخ نشین کویت به بزرگترین پایگاه نظامی امریکا و انگلیس جای ابهامی برای پرسش باقی نمی‌گذارد. توطئه تشویق صدام حسین به اشغال کویت و فرار حاکم آن، سپس پس گرفته شدن کویت از ارتش عراق توسط ارتش امریکا و سپردن آن به حاکم فراری، سرنوشت، نقش و هویت کویت را تعیین کرد. این موقعیت برای ایران، نام دیگری جز محاصره نظامی ندارد.

اطلاعاتی- روزنامه فایننشیال تایمز چاپ انگلستان، در اوج بحث‌های مجلس عوام این کشور پیرامون سیاست همسوئی کامل دولت انگلستان با امریکا در حمله نظامی به عراق مقاله بسیار مهمی را در تائید ضرورت این همسوئی منتشر کرد. این روزنامه با هدف رد انتقادهایی که در پارلمان انگلستان نسبت به پیروی نظامی و سیاسی انگلستان از امریکا و کاخ سفید و جدائی انگلستان از اتحادیه اروپا می‌شود نوشت: "انگلستان با صرف هزینه‌ای گزاف در بالاترین سطوح دولتی کشورهایی نظیر ایران نفوذ کرده است و عوامل خود را بر مسند قدرت نشانداده است. به این دلیل امریکا به انگلستان نیازمند است." (نقل به مضمون)

این مضمون را یک هفته پس از آغاز بمباران هوایی و پیشروی زمینی ارتش امریکا و انگلستان در خاک عراق، یک بولتن سیاسی بنام "Counter Punch" با صراحتی کم سابقه مطرح کرد و علاوه بر حضور شبکه‌های جاسوسی سازمان اطلاعات مرکزی امریکا در مرزهای ایران، برای نخستین بار از حضور عوامل اطلاعاتی این سازمان در داخل کشور نام برد. (بقیه را در ص 2 بخوانید)

دو وظیفه ملی :

حمایت از جنبش مردم و تحولات در ایران، پیوند ناگسستگی با مقابله و مبارزه با حاکمیتی دارد که تنها با به زیر کشیدن آن می توان خطر خارجی را خنثی کرده و وحدت ملی را برای دفاع از تمامیت ارضی کشور ممکن ساخت. بنابراین، هر نوع مقابله با خطر خارجی، پیوند مستقیم دارد با مقابله و مبارزه با آن بخش از حاکمیت جمهوری اسلامی که قدرت برتر را دارد و عامل بحران و فاجعه کنونی است.

نیروئی که می خواهد از تحولات و تمامیت ارضی کشور دفاع کند- چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت- با جنبش مردم در پیوند است، همچنان که نیروی مخالف جنبش مردم در عمل با امریکا و انگلیس همسوئی اجتناب ناپذیر دارد. اخباری که در روزهای اخیر پیرامون ملاقات های محرمانه فرستادگان مخفی جمهوری اسلامی با امریکائی ها و معامله بر سر تجاوز به خاک عراق در مطبوعات غرب منتشر شده است و به میدان فراخواندن مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق و به دم توپ فرستادن سپاه سرهم بندی شده "بدر" از سوی سپاه پاسداران ایران و انواع ماجراجویی ها و چپ نمائی هائی که در روزنامه کیهان تهران بازتاب می یابد و در عمل بزرگترین خدمت به امریکاست دلیل خارجی این همسوئی است. همچنان که پیگیری و تشدید سیاست قطع امید مردم از تحولات در داخل کشور و حذف آخرین بازماندگان ملی و میهن دوست کشور از صحنه سیاسی (اعم از مذهبی و غیر مذهبی)، به زندان افکندن آنها، دستگیری و گرفتن تعهد به انفعال و حتی تشویق آنها به خروج از کشور (!) نمونه این همسوئی در داخل کشور است. آنها که میلیاردها دلار از ثروت کشور به جیب زده اند و در بانک های شیخ نشین های خلیج فارس ذخیره کرده اند، ذغدغه میهن و مردم ندارند و به همین دلیل متحد طبیعی قدرت خارجی اند. همانگونه که امثال کرزای در افغانستان و احمد چلبی در عراق هستند! همین طیف، اگر امید به ادامه غارتگری داشته باشد، در فرصت مناسب با سلطنت خواهان نیز دست در دست خواهد شد.

بنابراین و برخلاف آنچه در سال های نخست پیروزی انقلاب و برپائی جمهوری اسلامی گذشت، این بار جنبش مردم در دو جبهه مبارزه می کند: 1- برای تغییرات اساسی در حاکمیت و مقابله با خائنین به انقلاب 57 و عده ای روحانی نیمه عراقی متحد مافیای ثروت در جمهوری اسلامی که امروز با بدتر از امریکا هم حاضر به معامله اند 2- دفاع از کشور و مقابله با خطر خارجی. (مواضع مجلس اعلاى انقلاب اسلامی در ماه های اخیر که امید به حکومت بر جنوب عراق را در سر داشت و با طرد از صحنه اکنون در داخل ایران علیه امریکا شعار می دهد- نمونه برجسته این ارزیابی است.)

با این برداشت و تحلیل از اوضاع بشدت بغرنج ایران و منطقه، آنچه بعنوان مشی و نگرش توده ای مطرح است: تشدید مقابله با حاکمیت مورد نفرت مردم در داخل و مجهز شدن برای دفاع از تمامیت ارضی کشور و جلوگیری از تحمیل جنگ و تجاوز از خارج است. این امر ممکن و عملی است و شرط نخست آن عبارت است از:

فراخواندن مردم به صحنه سیاسی و مقابله با روحیه انفعال و سپردن سرنوشت خویش و کشور به دست تقدیر! اینست آن وظیفه ملی که امروز در برابر همه نیروهای میهن دوست قرار دارد.

همین بولتن، در ارتباط با جنگ عراق نوشت که در فاصله سال 2003 تا 2004 یورش تبلیغاتی بزرگ به ایران، همزمان با متزلزل ساختن اوضاع داخلی کشور، با هدف بازگرداندن فرزند شاه سابق ایران آغاز خواهد شد. (ترجمه کامل این مقاله را در همین شماره راه توده می خوانید)

در تهران، شورای تبلیغات اسلامی که خود نقش بزرگی در شکل گیری فاجعه کنونی در داخل و در کشورهای اسلامی (بویژه در عراق و یوگسلاوی سابق، لبنان و افغانستان) داشته، یک راهپیمائی ضد جنگ در ایران اعلام داشت. همه آنها که تصاویر تلویزیونی این تظاهرات را دیده اند، اتفاق نظر دارند که آنچه انجام شد یک کارناوال بی روح و نمایشی تکراری برای آتش زدن پرچم امریکا و انگلستان بود. حتی اندکی از روحیه مردم کشورهای عربی در تظاهرات علیه جنگ در عراق در تظاهرات ایران مشاهده نشد، مگر در شهر رشت که مردم با شعارهایی متفاوت و در دفاع از دمکراسی و آزادی به خیابان آمده بودند.

به این ترتیب، انقلاب عظیمی که رهبری آن متاثر از عوامل گوناگون داخلی و خارجی ابتدا در اختیار روحانیون آرمانگرا و خام اندیش قرار گرفته بود، بتدریج در قبضه قدرت مرتجع ترین روحانیون و مشتی غارتگر بازار تهران، به پیکری نیمه جان تبدیل شد. اینچنین، میهن ما به محاصره کامل و خطرناک ارتجاع داخلی و محاصره نظامی - امنیتی امریکا و انگلستان در آمد. روحانیون خام اندیشی که در ابتدا آنها را همسو با توطئه حذف خونین نیروهای انقلابی و سیاسی با تجربه (در راس همه آنها حزب توده ایران) از صحنه سیاسی کشور کردند و در گام بعد، آنها را نیز به حاشیه راندند و خود از پشت صحنه بیرون آمده و قدرت را قبضه کردند.

24 سال اشتباه و انحصارطلبی، ماجراجویی و جنگ طلبی در حاکمیت ایران، میهن ما را در بدترین موقعیت ها قرار داده است. چنان موقعیتی که متاثر از آن، ارتش امریکا تمامیت آن را هدف گرفته و کارگزاران سلطنت سقوط کرده بر اثر انقلاب 57 امیدوار به بازگشت و بدست گرفتن دوباره قدرت شده اند.

همسوئی خانانه

در اوج شرایطی که بر میهن ما و منطقه غالب شده است، دو پرسش محوری در میان نیروهای مترقی و تحول طلب مطرح است که یکی از آنها جنبه هشدارآمیز نیز دارد.

1- چگونه می توان از فاجعه جنگ خانگی در ایران و تجاوز خارجی به میهن جلوگیری کرد؟

2- دفاع از تمامیت ارضی کشور و مقابله با تجاوز خارجی آیا موجب تضعیف جنبش مردم برای رهائی از چنگال ارتجاع و مافیای غارت و تقویت موقعیت این بخش از حاکمیت نخواهد شد؟ در ارتباط با پرسش دوم؛ حتی صریح تر و توأم با هشدار از ما می پرسند: " ترس از تجاوز خارجی و برپائی جنگ داخلی در کشور، بار دیگر به اتخاذ سیاست مقابله با امپریالیسم و حمایت از حاکمیت جمهوری اسلامی ختم خواهد شد؟" پاسخ قاطع و خدشه ناپذیر ما اینست:

شوراها

یگانه تشکل مردمی

چرا با بی‌اعتنایی

مردم روبرو شد؟

قطع ارتباط شوراها با هم، نداشتن یک نشریه خبری ارگان، برگزار نشدن کنگره‌های استانی و کنگره‌های سالانه سراسری، از جمله ضعف‌های بزرگ شوراها بود که باید جبران شود!

آخرین هفته‌ها و روزهای سال 81 با دو رویداد داخلی و خارجی قابل پیش بینی پایان یافت. نتیجه انتخابات شوراها در ایران و حمله نظامی آمریکا به عراق که آن نیز به نوعی با سرنوشت آینده میهن ما در ارتباط است.

گرچه اخبار تکانه‌دهنده حمله نظامی آمریکا به عراق کلیه رویدادهای ایران، از جمله نتیجه انتخابات شوراها را تحت الشعاع خود قرار داد، اما اگر نتایج حاصله از این انتخابات بدرستی ارزیابی و تحلیل نشود، دلائل زمینه ساز نتیجه انتخابات شوراها، مستقیماً در خدمت سلطه جوئی آمریکا و اسرائیل در ایران و منطقه قرار خواهد گرفت.

انتخابات شوراها و نتایج آن در شهرهای بزرگ که عمدتاً از عدم شرکت مردم در آن حکایت داشت، موجب شد تا وابستگان و یا افراد مورد حمایت جبهه ضد اصلاحات به شوراها راه یابند و ظاهراً این آشکارترین نتیجه این انتخابات بود: استفاده مخالفان اصلاحات از شرکت نکردن مردم در انتخابات شوراها.

پیرامون نتیجه انتخابات شوراها، در هفته‌های پس از برگزاری این انتخابات، چه از سوی احزاب و سازمان‌های خارج از کشور که شرکت در این انتخابات را توصیه کرده بودند و یا آنها که بانگ تحریم آن را برداشته بودند؛ تفسیرهای گوناگونی منتشر شد. نظیر همین عکس العمل از سوی دو طیف طرفدار و مخالف اصلاحات در داخل کشور نیز نشان داده شد. یکی در جهت حقانیت خویش (مخالفان اصلاحات) و دیگری در جهت هشدار به رهبران جمهوری اسلامی و گوشزد کردن خطر کنارگیری مردم از صحنه سیاسی و انتخابات.

واقعیت تلخ آنست که در فاصله دور اول و دور دوم انتخابات و فعالیت شوراها نه توصیه کنندگان به شرکت در

انتخابات شوراها آن وزن و اعتباری را که شایسته بود، برای شوراها قائل شدند و نه مخالفان شوراها و اصلاحات از کوچکترین فرصتی برای کارشکنی در کار شوراها کوتاهی کردند. این کارشکنی بویژه درباره شورای شهر تهران بیش از هر شهر دیگر ایران چهره خشن و مصمم مخالفان شورا و اصلاحات را به نمایش گذاشت.

محاکمه و به زندان بردن نخستین رئیس شورای شهر تهران "عبدالله نوری" و ترور جانشین او "سعید جاریان" دو حادثه مهم و فراموش نشدنی این مخالفت است، گرچه کارشکنی های شورای نگهبان بر سر راه مصوبات مجلس در باره اختیارات شوراها را نیز نباید فراموش کرد.

هفته‌ها پس از مشخص شدن نتایج انتخابات شوراها، انتشار هر تفسیری پیرامون این انتخابات اگر همراه با پاسخ به چند پرسش زیر نباشد بی فایده است:

- 1- طرفداران اصلاحات و اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی به وزن و اعتبار شوراها آن اهمیت را دادند که لازمه آن بود؟
- 2- انتخابات شوراها باید تحریم می شد؟
- 3- عدم شرکت مردم در این انتخابات قابل پیش بینی بود؟
- 4- شرکت نکردن مردم در انتخابات شوراها و هر انتخابات دیگری در جمهوری اسلامی به سود کیست؟

تلاش برای یافتن پاسخ

1- آنچه که در باره احزاب و سازمان‌های سیاسی طرفدار اصلاحات اما عمدتاً فعال در خارج از کشور می توان گفت، آنست که حضور این سازمان ها در تحولات ایران اکنون سال هاست که در صدور اطلاعیه های نوبتی و مقطعی خلاصه شده است. اطلاعیه هایی که اعلام مواضع در برابر رویدادهاست و نه بیانگر حضور عملی در صحنه. البته، اطلاعیه هایی که سازمان ها و احزاب تحریم کننده انتخابات ریاست جمهوری سال 76 این بار و در جریان انتخابات شوراها صادر کرده و از مردم خواستند تا در انتخابات شرکت کنند، متفاوت تر از اطلاعیه های تحریم و یا شرکت مشروط در چند انتخابات سال‌های گذشته بود. بسیاری از همین سازمان‌ها و احزاب پس از عدم شرکت وسیع مردم در انتخابات اخیر شوراها، مانند موارد تحریم انتخابات و شرکت مردم در آن، هراسان در پی توجیه دعوت خود از مردم برای شرکت در انتخابات برآمدند و لحن و استدلال بیانیه‌های آنها متأثر از همین عدم شرکت مردم تند و آتشین شد!

در داخل کشور

جبهه مخالفان اصلاحات که با استفاده از عدم حضور مردم در پای صندوق های رای به شورای شهرهای مهم ایران راه یافتند، این سوء استفاده و پیروزی کم هزینه را تریبونی برای تبلیغ حقانیت خویش و ناتوانی اصلاح طلبان تبدیل کردند. در جبهه اصلاحات نیز آنچه عمدتاً نوشته و گفته شد هشدار نسبت به سرانجام شرکت نکردن مردم در پای صندوق‌های رای و پایان

موضوع نمی‌دهد. یعنی، هیچ نیروی مترقی در فضای کنونی جامعه ایران نمی‌تواند از تحریم انتخابات حمایت کند و یا آن را تبلیغ و توصیه کند. سیاست تحریم در شرایط معینی می‌تواند به ابزاری کارساز در جهت رسیدن به هدفی مترقی تبدیل شود، اما همه شرایط کنونی در جامعه ایران نشان می‌دهد که چنین شیوه و تاکتیکی هنوز بار مثبت و مترقی ندارد و با ترویج رخوت و بی‌تفاوتی حاصل از آن و یا زمینه ساز آن، با قدرت کامل باید مقابله کرد.

3- در مورد شرکت نکردن بیش از 50 درصد مردم در انتخابات شوراها، پیش از آنکه بررسی از این نقطه آغاز شود که سازمان‌های سیاسی باید انتخابات را تحریم می‌کردند و یا نه، باید مطبوعات، مقالات، موضعگیری‌ها و میزان توجه این سازمان‌ها به نقش شوراها در طول دوره اول شوراها شهر در ایران توجه شود، باید دید آنها شرکت نکردن مردم در انتخابات را پیش بینی می‌کردند؟ دلیل آن را می‌دانستند و بیان کردند؟ برای تشویق مردم به فعال شدن در کنار شوراها و شرکت در انتخابات تحرکی از خود نشان دادند؟

ما تصور می‌کنیم هر سازمان، حزب و نشریه سیاسی با مرور صادقاته نوشته‌ها و موضعگیری‌های خود، طی دوران فعالیت نخستین شوراها و مواضع خود در ارتباط با انتخابات این شوراها به آسانی پاسخ سئوالات بالا را پیدا می‌کند.

آنچه که مربوط به "راه توده" و حجم مطالب منتشر شده درباره شوراها و بویژه پیش بینی نگران‌کننده عدم شرکت مردم در این انتخابات و دلایل آن می‌شود، تصویری می‌شود، علاوه بر مقالات و گزارش‌هایی که طی دوره اول شوراها در راه توده منتشر شد، نقل چند بخش از مقاله بهمن ماه راه توده درباره پیش بینی انتخابات شوراها و تکرار همان نکات در اطلاعیه دعوت مردم به شرکت در انتخابات کافی باشد:

"... به امید مردم برای امکان تحمیل عقب نشینی به این جبهه (جبهه مخالفان اصلاحات) و برقراری حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش از طریق شرکت در انتخابات ضربات مهلکی خورده است. این ناامیدی همزمان شده است با رشد امید به فشارهای بیرونی بر حاکمیت. کاهش دم افزون امید مردم به داخل و جلب امید آنها به خارج از کشور بهترین فرصت‌ها را برای این دخالت (دخالت آمریکا در امور داخلی ایران) فراهم ساخته است. کشورهای عربی منطقه نیز ایران را، تحت تاثیر سیاست‌های ماجراجویانه، ناصادقانه و دوگانه حاکمیت جمهوری اسلامی از محاسبات دیپلماتیک کنونی منطقه بر سر آینده عراق کنار گذاشته اند و انزوای پیش آمده شرایط را برای سیاست‌های آمریکا مطلوب‌تر ساخته است." (شماره 122 صفحه 40- بهمن 1380)

همین نظر و نگرانی در اطلاعیه راه توده و در تاکید بر ضرورت شرکت در انتخابات شوراها نیز تکرار شد که آنرا در ادامه همین مقاله با عنوان **با اعلام حمایت از شخصیت های ملی و اصلاح طلب** میخوانید.

مشروعیت نظام از یکسو و اشاره به کارشکنی‌های جبهه ضد اصلاحات علیه روند اصلاحات از سوی دیگر بود.

در کنار استدلال‌های طرفداران اصلاحات در حاکمیت پیوسته جای چند انتقاد بسیار جدی از خود باقی ماند که ما می‌خواهیم، ضمن تائید کارشکنی‌های جبهه ضد اصلاحات در روند اصلاحات آن‌ها را بازگو کنیم.

اینکه نه شوراها و نه وزرات کشور نخواستند و یا نتوانستند ارتباط خود را با یکدیگر برقرار کنند و از درد و مشکلات هم در سراسر ایران با خبر شوند. اینکه بدلیل همین بی‌خبری از یکدیگر مردم ندانستند در شوراها چه گذشت.

با آنکه از ابتدای تشکیل شوراها این امید وجود داشت و بارها نیز بعنوان پیشنهاد (از جمله از سوی راه توده، در اولین اطلاعیه مربوط به برگزاری دور اول انتخابات شوراها) طرح شد که یک روزنامه منعکس‌کننده اخبار شوراها در سراسر ایران باید تاسیس شود، ضرورت و اهمیت نقش چنین روزنامه‌ای آنگونه که باید درک نشد و ارتباط روزانه و حتی هفتگی (بصورت هفته نامه) شوراها با هم برقرار نشد. روزنامه همشهری همچنان در خدمت شهرداری تهران و طرح مسائلی که در دیگر روزنامه‌های کشور دنبال می‌شود باقی ماند، اما بزرگترین و مهم‌ترین شورای شهر، یعنی شورای شهر تهران، هرگز نتوانست ارگانی را که مردم و رای دهندگان تهرانی با مطالعه مستمر آن بدانند در شورای شهرشان چه می‌گذرد، منتشر کند.

این بی‌خبری شوراها از یکدیگر و عدم درک ضرورت ارتباط آنها با هم و تبدیل شوراها به نخستین سازمان مردمی و توده ای در سراسر کشور چندان ادامه یافت که در تمام طول دوره اول شوراها کنگره‌ای استانی و یا کنگره‌ای سراسری با شرکت نمایندگان و اعضای شوراهای شهرها تشکیل نشد. اینکه وزارت کشور بیشتر غافل ماند و یا شوراها و یا اینکه مجلس می‌توانست نقش مهم تر و فعال تری در این زمینه داشته باشد و یا هیات دولت، در اصل ماجرا که همانا بی‌توجهی به ایجاد یک سازمان مردمی و سراسری در کشور است تغییری نمی‌دهد. (در همین شماره راه توده مراجعه کنید به نقش شوراها در مقابله با کودتا و شورشی که علیه دولت اصلاح طلب ونزولاً ترتیب یافته بود)

2- بنابراین و با توجه به سیر حوادث داخل کشور و اطلاع از تقویت قطع امید مردم از امکان تحولات در داخل کشور و رشد امید به خارج از کشور، پیش بینی کاهش وسیع تعداد شرکت کنندگان در انتخابات شوراها کار دشواری نبود. آنچه نباید دنبال می‌شد تحریم انتخابات و همسوئی با ضد ملی‌ترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی در تلاش برای خانه نشین ساختن مردم و بیرون آوردن افراد مورد نظر خود از درون صندوق‌های رای بود. این که امکان لازم برای توضیح این نقطه نظرات برای مردم در اختیار نیروهای مترقی جامعه ایران- اعم از داخل و یا خارج حاکمیت- نبود و کلیه راه‌های ارتباطی آنها با مردم یا کور شده و یا بخش طرفدار اصلاحات در درون حاکمیت نتوانستند جانشینی برای ارتباط با مردم برقرار کنند تغییری در اصل

اصلاحات و مقاومت در برابر خواست و اراده عمومی مردم ایران این انتخابات را عملاً تحریم کرده اند.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی که به بانگ مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی تبدیل شده، درباره این انتخابات یا مهر سکوت بر لب زده و یا مستقیم و غیر مستقیم مشوق مردم برای نشستن در خانه و نرفتن به پای صندوق های رای شده است.

قوه قضائیه برای جلوگیری از آگاهی مردم و قطع ارتباط آنها با هم، گوی مطبوعات را در پنجه گرفته و گروه های فشار در شهرها، هر کجا که توانسته اند مانع برپائی جلسات سخنرانی و گردهمائی انتخاباتی شده اند.

ائمه جمعه که با کمترین دانش و آگاهی در باره مهم ترین مسائل داخلی و جهانی رهنمود صادر می کنند، یا از انتخابات و شوراها چیزی نگفتند و یا علیه آن تبلیغ کردند.

این جدال با مردم، در تهران و با سوء استفاده از آنچه بر سر شورای آن آوردند آشکارتر از هر نقطه دیگر ایران در دستور کار مطبوعات وابسته به جبهه مخالفان اصلاحات و احزابی نظیر جمعیت موفته، بنیاد رسالت و تشکل های همسو با آنها قرار دارد..

در میان طیف نیروهای طرفدار اصلاحات - چه در درون حاکمیت و چه در پیرامون و یا خارج از حاکمیت- تفاهم مشترکی برای اعلام لیست واحد انتخاباتی فراهم نشد، حتی در جبهه دوم خرداد. نبود لیست واحد برای انتخابات شوراها، در عین حال که ضعف بزرگ سازمانی جنبش را آشکار می سازد، فضائی را برای انتخاب مردم فراهم ساخته که در نتیجه آن نیروهای سیاسی می توانند میزان نفوذ و رویکرد مردم به خویش را برآورد کنند. طبعاً، بدلیل نبودن شرایط و امکان حضور کاندیداهای شناخته شده و رسمی همه احزاب ایران - از جمله حزب توده ایران- در صحنه این انتخابات و محدودیت های اعمال شده برای جلوگیری از ارتباط مردم با نیروها و احزابی که نام کاندیداهای آنها اعلام شده است، آنچه که از انتخابات روز 9 اسفند حاصل می شود برآورد دقیقی از پایگاه نفوذ احزاب و نیروهای خارج از حاکمیت و یا حتی اصلاح طلبان درون حاکمیت نیز نیست، اما به مصداق "مشت نمونه خروار" حاصل انتخابات پیش روی شوراها را می توان گرایش عمومی مردم ایران ارزیابی کرد.

...یک سلسله غفلت ها و تعلل های دیگر نکاتی است که پس از برگزاری انتخابات پیش روی می توان و باید پیرامون آنها با منتخبین جدید مردم برای شوراها سخن گفت. این سخن را پس از برگزاری انتخابات 9 اسفند باید گفت، زیرا هر نوع سخن، انتقاد و ایرادی که در لحظه کنونی موجب سست شدن اراده مردم برای شرکت در انتخابات شود به سود جبهه ضد اصلاحات است. امروز سخن از رفتن به پای صندوق های رای برای شرکت در انتخابات شوراهاست، فردا سخن از تجربه گذشته برای ساختن آینده. با تمام توان پیش به سوی انتخابات شوراها!

4- نرفتن بیش از 50 درصد دارندگان حق رای به پای صندوق های رای، در انتخابات شوراها هشدار تکانه دهنده ای به مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی بود. شاید امید به درک شرایط و موقعیت سقوط کرده مشروعیت نظام در میان بخش هایی از مخالفان اصلاحات چه تقویت شده باشد و چه نشده باشد، ما همچنان بر این عقیده ایم که بهترین سلاح تهاجم است و شرکت در انتخابات و حضور گسترده در پای صندوق های رای یک تهاجم خیابانی است. خطر خانه نشینی مردم و رشد ناامیدی آنها شاید برای بخش های مافیائی حکومت امیدآفرین باشد، اما برای جنبش و طرفداران صادق و پیگیر اصلاحات و رفرم های اساسی در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور چنین نیست. علاوه بر پیامد خطر تقویت مداخله خارجی در امور داخلی ایران، این امر را نمی توان از نظر دور داشت که غارتگر، دوست غارتگر است. یعنی بخش مافیائی حاکمیت جمهوری اسلامی خواهد کوشید از این فرصت و بویژه از بی تفاوتی و خانه نشینی مردم استفاده کرده و با کوشش بر دادن بزرگترین امتیازهای ضد ملی به امریکا و انگلیس، در پی تحکیم موقعیت منززل خود برآید. این که این دو قدرت خارجی حاکمیت آنها را به صلاح خود خواهند دانست یا خیر آنقدر تعیین کننده نیست که حمایت تاکتیکی و موقت این دو قدرت از این جناح و حمایت از پورش خونین داخلی به جنبش و اصلاح طلبان اهمیت دارد. در اینصورت امریکا از بابت خطر حضور نیروی ملی و جایگزین در ایران می تواند خلاص شود و سپس با سرانگشت اشاره عوامل مستقیم تر خود را در ایران به حاکمیت برساند. امری که حتی در افغانستان و در آستانه سقوط طالبان توسط امریکا، با کشتن احمد شاه مسعود اتفاق افتاد.

در این صورت جناح ماوراء راست جمهوری اسلامی تنها خواهد توانست نقش محلل را در این بازی بزرگ ایفاء کرده و از صحنه خارج شود. در اینصورت بازنده بزرگ مردم و جنبش عمومی آنان خواهند بود. به این دلایل، هنوز در شرایط کنونی (تاکید می کنیم بر شرایط کنونی) سیاست تحریم نمی تواند سیاست درستی باشد، بلکه برعکس باید با ابتکارات جدید و پورش به جناح راست مردم را وسیعاً به صحنه بازگرداند و سنگرهای را که مخالفان اصلاحات طی سال های اخیر دوباره فتح کرده اند از آنها بازپس گرفت.

با اعلام حمایت از شخصیت های ملی و اصلاح طلب راه توده بر اساس این ارزیابی ها شرکت در انتخابات شوراها را توصیه کرد

انتخابات دومین دوره شوراها شنبه 9 اسفند، در شرایطی برگزار می شود که مخالفان قسم خورده اصلاحات در ایران در انتظار بهره برداری از 6 سال کارشکنی در کار

چرا جبهه؟ و چرا "جبهه واحد دفاع از جمهوریت"

عین حال همه احزاب و سازمان های متنوع، اما طرفدار اصلاحات بتوانند با توجه به شرایط حاکم بر کشور در آن حضور یابند، پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال 76 نیز مطرح بود، اما پس از این انتخابات بر ضرورت آن افزوده شد.

راه توده، چه پیش و چه پس از انتخابات ریاست جمهوری سال 76، در بحث هایی که پیرامون شعار منتشره در نشریه "تامه مردم" با عنوان "جبهه ضد ولایت فقیه" می کرد، پیوسته بر این واقعیت تاکید می کرد که اپوزیسیون خارج از کشور، برای حضور عملی در تحولات داخل کشور، حتی اگر کوچکترین امکان تحرک علنی در کشور نداشته باشد، باید آن شعار و آن جبهه ای را اعلام کند که در برگیرنده وسیعترین اقشار، طبقات و احزاب و سازمان های سیاسی سخنگوی آنها شود. با توجه به اینکه بخش مهمی از طرفداران تحولات در حاکمیت جمهوری اسلامی قرار دارند و یا مانند نیروهای ملی-مذهبی و از جمله نهضت آزادی ایران فعالیت نیمه آزاد و متکی به قانون اساسی جمهوری اسلامی دارند، این جبهه و شعار آن، نمی تواند شعار و جبهه ای در تعارض با قانون اساسی باشد. استدلال ما این بود که چنین شعاری، بجای آنکه وحدت بخش همه نیروهای خواهان تحولات - حتی اندک- باشد و تمرکز همه نیروها - حتی متزلزلترین آنها- را ممکن سازد، عملاً شعاری است جبهه شکن و نه اتحاد ساز. ما استدلال کردیم و همچنان در تمام سالهای پس از انتخابات دوم خرداد بر این نظر خود پای می فشاریم که محتوای یک هدف، قطعاً نباید با شعاری همراه باشد که ناقض آن در عمل است.

درباره ولایت فقیه و بخش انتصابی حاکمیت، ما بر این عقیده ایم که شعار "دفاع از جمهوریت" و اتحاد نیروها بر محور "جبهه واحد دفاع از جمهوریت" عملاً خود نافی سلطنت و ولایت است، در عین حال که این شعار و این جبهه از نظر قانونی مانعی بر سر راه نیروهای یاد شده در بالا (در داخل و یا خارج از حاکمیت) بوجود نمی آورد.

این پیشنهاد، همچنان و تا زمانی که هنوز بخشی از حاکمیت از رفرم و تحولات در جمهوری اسلامی دفاع می کند و اندک فضایی برای برخی سازمان ها و احزاب خارج از حاکمیت جهت فعالیت وجود دارد، به قوت خود باقی است.

چنین شعار و جبهه ای، نه تنها در برابر سلطنت اسلامی (حکومت) و ولایت مطلقه فقیه (باز تولید سلطنت) قرار دارد، بلکه در شرایط کنونی عملاً در برابر سلطنت خواهانی که در اندیشه بازگرداندن سلطنت پهلوی به ایران هستند نیز قرار دارد.

ضرورت تفاهم بر سر یک شعار واحد، در یک جبهه واحد در ایران، بحث تازه ای نیست؛ آنچه که به این بحث تازگی می بخشد نزدیک شدن این بحث ها به واقعیات و امکانات در کشور است. در بیش از دو دهه گذشته انواع شعارها و جبهه ها از سوی اپوزیسیون جمهوری اسلامی مطرح شد. از جبهه دمکراتیک (به ابتکار دکتر متین دفتری و شکرالله پاک نژاد در سال 1358) که عمر آن بلندتر از دو دهه است، تا شورای مقاومت (سازمان مجاهدین خلق- بنی صدر و چند تشکل همسو با آن ها) که به رنگ خون نوشته شد، تا اتحادی که چند سازمان و حزب سیاسی (از جمله سازمان فدائیان اکثریت، حزب دمکراتیک مردم، جمهوریخواهان ملی ...) با نهادن امضای خویش بر پای اعلامیه ها و بیانیه های مشترک آن را برای دورانی به نمایش گذاشتند. در همین دوران و در عمری کوتاه تر از بقیه، شعار جبهه ضد ولایت فقیه از سوی نشریه نامه مردم نیز طرح شد که همچنان ادامه دارد.

پس از انتخابات 1376 و شرکت عظیم مردم در انتخابات و حضور در پای صندوق های رای و اعلام نتیجه شمارش آرائی که به اصلاحات داده شده بود، برای نخستین بار ضرورت تشکیل جبهه ای از سوی نیروهای طرفدار اصلاحات در داخل کشور مطرح شد. امری که حزب توده ایران ضرورت آن را از ابتدای پیروزی انقلاب و برای دفاع از این پیروزی پیوسته اعلام داشته بود و تشکیل نشدن آن با حضور همه نیروهای انقلابی بزرگترین ضربات را به همه این نیروها اعم از مذهبی و غیر مذهبی زد.

احزاب و سازمان هایی که پس از انتخابات 76 تاسیس شده بودند - از جمله جبهه مشارکت اسلامی- و چهار سازمانی که از پیش از این انتخابات نیز فعال بودند (مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و کارگزاران سازندگی) در کنار هم جبهه دوم خرداد را اعلام داشتند. این جبهه نه شعار واحد داشت و نه نام آن می توانست هویت آن را منعکس کند.

بتدریج و پس از آشکار شدن هر چه بیشتر اراده ای که پشت ولایت فقیه برای تبدیل آن به سلطنت اسلامی وجود دارد، ضرورت دفاع از جمهوریت از قلم و زبان بسیاری از چهره های شناخته شده اصلاحات و حتی شخص محمد خاتمی بارها بیان شد. به این ترتیب، بحث در باره جبهه ای که بتواند جوابگوی این مرحله از گذار تحولات اجتماعی ایران باشد و در

جبهه‌های گذاشته و برداشتن گام‌های عملی‌تر را بسوی دوری از شعارهای انتزاعی و درک واقعیات جامعه امروز ایران آسان‌تر می‌سازد. در پایان این مرحله از تلاش‌هاست که باید لحظه آغاز پیوند شعار و جبهه در خارج و داخل کشور، و در میان همه نیروهای مترقی جامعه را انتظار داشت.

توده‌ای‌ها در این مسیر و برای رسیدن به این هدف از هر نوع همکاری و رایزنی برای رسیدن به لحظه اقدام و عمل استقبال می‌کنند.

از ایران برای ما می‌نویسند: یک اتحاد با یک شعار!

آنچه را می‌خوانید، نکات اساسی از یک نامه دریافتی از داخل کشور و در ارتباط با بحث‌های جاری پیرامون "جبهه" و یا "اتحاد" بر سر "جمهوریت" است.

رفقا و دوستان

اجازه بدهید نظر خود و چند تن از دوستانم را پیرامون اوضاع سیاسی کشور و آینده‌ای که آن را حدس می‌زنیم با ذکر چند نکته که به نظرم اصولی می‌رسند بنویسم. هر موضعگیری که حداقل رعایت این نکات در آن شده باشد، در دراز مدت کمتر اشتباه خواهد بود.

برخلاف اصلاح طلبان داخل حاکمیت و یا بسیاری از طرفداران اصلاحات در خارج از حاکمیت، توده‌ای‌ها باید از شعار افکار عمومی که هر دو جناح موافق و مخالف اصلاحات روی آن تاکید دارند فاصله بگیرند. مشروعیت افکار عمومی نه تنها مشروعیت سیاسی نمی‌آورد، بلکه می‌تواند تبدیل به اتخاذ راست‌ترین سیاست‌ها بیانجامد.

مارکسیست‌ها به "آگاهی طبقاتی" باید متکی باشند، که علیرغم پیچیده بودن و حتی گنگ بودن آن، برد علمی و تحلیلی آن بسیار دقیق‌تر از افکار عمومی است. افکار عمومی و آگاهی طبقاتی را یکی دانستن اشتباه تئوریک و سیاسی مهمی است.

شما شاهدید که جریان‌های سیاسی ایران (تا آنجا که ما به آنها دسترسی داشته‌ایم) چه چپ و چه راست عموماً بر یک محور قرار دارند: جلب افکار عمومی 80 درصد مردم. حال در انتخابات شوراها دیدید که یکباره افکار عمومی به مسیر دیگری رفت. مسیری که ما را بر آن می‌دارد تا یکبار دیگر به آگاهی طبقاتی بیشتر از افکار عمومی بیاندیشیم. در واقعیت امر، هشتاد درصدی که همیشه حاکمیت روی آن حساب باز می‌کند مرکب از چند میلیون واجد شرایط رای دادن است، اما نه با ترکیب اجتماعی واحد و رابطه مشابه با سیاست و مسائل سیاسی. به همین دلیل دیدید که چه شکاف عظیمی در این افکار عمومی وارد آمد و چگونه آگاهی طبقاتی موجب بهره‌گیری از شرایط برای پیروزی در انتخابات شوراها از سوی آن بخشی از حاکمیت شد که بیشترین سلطه را بر قدرت دارد. (بقیه در ص 8)

اکنون تشکیل این جبهه، با شعاری نزدیک به آن در طیف قابل توجهی از نیروهای سیاسی خارج از کشور مطرح است و بصورت بیانیه و مقاله و پیشنهاد مشترک مطرح می‌شود. بی‌شک این پیشنهادها و بیانیه‌ها هنوز تا تدقیق و اعلام کارپایه یک جبهه فاصله دارد، همانگونه که بیانیه انجمن اسلامی امیرکبیر تهران فاصله دارد، گرچه باید کوشید این بحث در داخل کشور و از جمله در مورد بیانیه انجمن اسلامی امیرکبیر هرچه زودتر به نتیجه عملی و واقعی خود برسد.

آنچه که در این مرحله، درباره بیانیه انجمن اسلامی امیرکبیر برای اعلام "جبهه جمهوری خواهی" می‌توان گفت، پیش از محتوا و استدلال آنها برای تشکیل چنین جبهه‌ای، اقدام عملی آنها در جدائی از جبهه دوم خرداد است.

از نظر ما و با توجه به تجربه طولانی حزب توده ایران برای اتحاد نیروهای سیاسی در مراحل گوناگون تحولات جامعه ایران طی بیش از 6 دهه، هر اقدام عملی یک نیروی سیاسی باید منعکس‌کننده خواست و اراده عمیق و آگاهانه این نیرو جهت دستیابی به اهداف اعلام شده آن باشد. از آنجا که طیف انجمن‌های اسلامی و بویژه انجمن اسلامی امیرکبیر با هدف فعالیت در اتحادها و تشکیل جبهه‌ها اقدام به اعلام ضرورت تشکیل "جبهه جمهوری خواهی" کرده است، نخستین موضوعی که مطرح می‌شود اینست:

دفاع از اتحاد و جبهه موجود

هیچ نیروی سیاسی، اگر بخواهد پرچمدار و یا طراح یک پیشنهاد مترقی باشد، ابتدا خود باید مدافع صادق و سرسخت آن طرح باشد. وقتی هدف تشکیل اتحادها و جبهه‌هاست، ابتدا باید از آن اتحاد و جبهه‌ای که وجود دارد دفاع کرد و سپس در جهت تکامل، استحکام و ارتقاء آن گام برداشت. نمی‌توان طرفدار تشکیل جبهه و اتحاد بود و آنوقت از یک اتحاد و جبهه جدا شد و صفی مستقل را تشکیل داد؛ گرچه بهترین و پیشروترین پیشنهادها را هم داشت.

از نظر ما، دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی امیرکبیر پیش از آنکه به خروج از جبهه دوم خرداد بیاندیشند و در جهت آن گام بردارند، باید در درون همان اتحاد و جبهه‌ای که حضور داشتند می‌کوشیدند شعار "دفاع از جمهوریت" و تبدیل نام این جبهه به "جبهه واحد جمهوریت" را به شعار و خواست همه اعضای جبهه دوم خرداد تبدیل کنند. به این ترتیب، مبارزه اجتماعی از مبارزه سالم سیاسی از درون جبهه دوم خرداد شروع می‌شد و با حفظ اتحاد نیروها یک گام جمعی به جلو برداشته می‌شد و نه با جدائی از اتحاد و جبهه موجود!

این گره‌ترین بحث پیرامون اقدام دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی امیرکبیر است و بی‌شک ادامه این بحث در داخل کشور، تأثیرات مثبت خود را بر طرفداران جبهه جمهوری خواهی در خارج از کشور و در میان سازمان‌های طرفدار چنین

حالا از دل جنگ و نابودی ساختارهای اجتماعی ایران، یک میلیون و هفتصد هزار زن خیابان خواب بیرون آمده است. آمار می گوید: 300 هزار تن آنها، برای تامین معاش خود و فرزندان شان تن فروشی می کنند. این را اپوزیسیون برانداز نمی گوید، مرکز آمار سازمان بهزیستی اجتماعی جمهوری اسلامی می گوید.

هیچ روزنامه ای به استقبال روز زن نرفت، حتی خبر و گزارش اجتماع زنان در گوشه ای از پارک لاله را هم ننوشتند. روز زن! روز برابری حقوق! روز نفی جنسیت در حقوق اجتماعی!

روزنامه انتخاب، در آبانماه سالی که پشت سر ماند و در ستایش از هوشیاری و فعالیت نیروی انتظامی نوشت: "طی شش ماه گذشته، صدها عسکر فاش و حدود بیست و پنج هزار نفر در رابطه با فحشاء دستگیر شده اند."

اداره منکرات، که در زمان شاه با نام "اداره اماکن" فعال بود، حالا در خیابان مطهری زیر زمینی به وسعت یک زندان را در اختیار دارد. آنها که از گذشته درس نگرفته، اما از آینده نگرانند، بجای نگاهی به خیابان ها و چشم باز کردن بر روی حاصل عملکرد دو دهه خود، در این اداره و زیر زمین آن، به فرمان رهبر دنبال تهاجم فرهنگی می گردند. نه تنها خود چشم بر حقیقت نمی گشایند، بلکه چشم احضار شدگان را هم می بندند. هنوز نپذیرفته اند که غارت مردم و حاکمیت مافیائی روحانیون و بازاریان، خود بزرگترین تهاجم فرهنگی و اجتماعی است. ←

بقیه از ایران برای ما مینویسند از ص 7

2- به نظر می آید که در ایران چه شاهد یک برخورد مستقیم باشیم و چه این وضع نیم بند ادامه یابد، جهت گیری عمومی نیروهای دمکراتیک، چپ و اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور یک مسیر را بیشتر نمی تواند طی کند. مسیری که انجمن تحکیم وحدت نیز علیرغم ناروشنی ها و شتابزدگی هائی که در مواضع اعلام شده آنها وجود دارد، با جسارتی بیش از دیگر انجمن ها و تشکل های دانشجویی آغاز کرده است. این مسیر همان اندیشه برقراری اتحادی میان جمهوری خواهان با شرکت نیروهای طرفدار این اندیشه در داخل و خارج از کشور است. بیانیه ای که 5 سازمان سیاسی آن را امضاء کرده اند نیز تقریباً در همین مسیر است و امیدواریم از دل همه این تلاش ها و بحث هائی که در داخل و خارج کشور درباره جمهورییت در جریان است یک منشور واحد و عاری از ایرادها و کمبودهائی که دو بیانیه موجود دارد بیرون بیاید. این نامه را می توانید با عنوان "شماره 24" منتشر کنید. پیروز باشید

روز زن - زیر نور ماه

300 هزار زن،

تن می فروشند تا نان بخرند!

این عمامه را

چه کسی بر سر می گذارد؟

شیرین عبادی و چند زن آگاه و نگران از آنچه بر زنان ایران می گذرد، مراسم 8 مارس (روز زن) را در یکی از پارک های تهران (پارک لاله) بر پا کردند. آنها از بیم حمله اوباش و برای رهائی از چنگال پرسش های بی پایان برای صدور مجوز اجتماع، نامی از روز زن در درخواست خود به میان نیآوردند.

تعداد آنها شاید به 200 تن می رسید. بیشترشان از 40 و 45 سال عبور کرده بودند. انقلاب که شد جوان بودند. با جوانی در انقلاب شرکت کرده بودند. بسیاری شان وقتی از زندان آزاد شدند باندازه دو نسل پیر شده بودند. وقتی آنها از اوین به شهر بازگشتند نه تنها تهران، بلکه جامعه زیر و رو شده و سیر نزولی را بسرعت طی می کرد.

آنها که در پارک لاله جمع شده بودند نگران شعله ور شدن دوباره جنگ بودند. هشت سال جنگ با عراق فقط ساختمان ها را ویران نکرد، حاصل آن فقط 15 میلیون کشته و 700 هزار معلوم جنگی نبود، یک هزار میلیارد دلار خسارت جنگی نیز بزرگترین نتیجه جنگ نبود. جنگ یک انقلاب را بلعید و ایران دیگری در خشت زمان افتاد. پدر خوانده نوزادی که دنیا آمد، مافیای غارت و جنایت بود.

سرگذشت ننه دلور برشت، در قالب عسگر اولادی ظاهر شد. نزول خواران و سودجویان داستان های برشت که همگی ضد قهرمانان جنگ دوم جهانی بودند، اینبار از بازار ایران سر بر آوردند.

وقتی آیت الله خلخالی خیابان جمشید و "محله" را با بلدوزر صاف کرد و زنان تن فروش این دو محله را به خانه دیوار سنگی "ثابت پاسال" در حوالی میدان ونک منتقل کرد تا آب تربت بر سرشان ریخته و نجیبشان کند، کمتر کسی به این ساده لوحی انقلابی اندیشید.

"بنفشه، دو سال پیش، برای نخستین بار سوار اتومبیل مردی شد که او را به خانه‌اش برد. او خوش شانس بود، چرا که از آن زمان، به صورت مرتب به آپارتمان مرد می‌رود و به سفارش او، مشتریان ثابتی پیدا کرده است. تماس از طریق تلفن همراه برقرار می‌شود. قبلاً با یک حقوق‌بخور و نمیر منشی بوده است و حالا از راه تن فروشی آسان‌تر زندگی می‌کند. او زنی جوان از خانواده‌ای وابسته به اقشار پائین‌تر از طبقه متوسط است. او پنجمین و کوچکترین فرزند یک خانواده فقیر شیرازی است، که پدرش را خیلی زود از دست داد. پانزده ساله بود، برخلاف میل خودش مجبور به ازدواج شد. چهار سال پیش، موفق شد از شوهر معتادش طلاق بگیرد. از آن زمان، به تنهایی پسرش را اداره می‌کند."

گرسنگی و فقر، اعتیاد و فحشاء، خیابان‌خوابی و فرار از خانه؛ سرنوشت صدها هزار زن ایرانی است که رقم آنها به یک میلیون و 700 هزار تن رسیده است.

روز زن- هشت مارس

روز زن در گوشه‌ای پرت افتاده از پارک لاله برپا شد. آن 200 زنی که در این گوشه جمع شده بودند حتماً بیش از آیت‌الله خلخالی که در انزوای خود در حوزه علمیه قم بسر می‌برد، می‌دانند فاجعه چه ابعادی یافته است. بنفشه به خبرنگار فرانکفورتر آگماینه می‌گوید: "می‌خواهم این کار را رها کنم، از پسرم خجالت می‌کشم. یکبار هم به مشهد رفتم تا نزد امام رضا توبه کنم."

فقر، زندگی بی‌آینده، گرانی، بی‌مسکنی و دهها معضل کمرشکن دیگر اقتصادی و اجتماعی نه برای بنفشه، بلکه برای صدها هزار دختر و زن جوان دیگری که تن فروشی می‌کنند تا زندگی کنند جانی برای توبه باقی نمی‌گذارد. **آنکه باید توبه کند کیست؟**

تجارت فحشاء

جمیله کدیور، همسر عطاء الله مهاجرانی و خواهر حجت‌الاسلام کدیور که اکنون نماینده مجلس است به گزارش نویس فرانکفورتر آگماینه می‌گوید: "تن فروشی به تجارت در خیابان‌های تهران تبدیل شده است. دائماً مواردی کشف می‌شوند که در آن کارمندان و حتی مقامات قضائی در آن دست دارند."

فرانکفورتر آگماینه می‌نویسد: در حالیکه رهبران مذهبی جمهوری اسلامی برای توجیه مخالفت خود با دمکراسی و آزادی، آزادی‌های موجود در کشورهای اروپائی را تنها در آزادی سکس و فحشاء خلاصه کرده و مردم را از آن می‌ترسانند؛ تمام مناسبات جنسی و فحشائی که آنها مردم را از آن می‌ترسانند در ایران رواج دارد.

سازمان بهزیستی اجتماعی می‌گوید: شش درصد زنان ایران، که اکثریت آنها زنان جوان‌اند، برای گریز از آزار و سوء

مجله‌های سینمایی را بسته‌اند و چند نویسنده این مجلات را به همین زیر زمین برده اند تا پس از سیامک پورزند بقیه ارتش تهاجم فرهنگی را تار و مار کنند! سیامک پورزند، که فرمانده تهاجم فرهنگی معرفی شده بود، پس از 700 صفحه تک‌نگاری و انواع صحنه‌سازی‌های تلویزیونی از زندان مرخص شد!

8 مارس در گوشه‌ای از پارک لاله برپا شده است در روز روشن زندگی در زیر پل‌ها، در حاشیه خیابان‌ها و در فاحشه‌خانه‌هایی که باندازه عرض و طول و جمعیت تهران رشد کرده‌اند، ادامه دارد.

زیر نور ماه

بند ناف فیلم "زیر نور ماه" با تماشای های سینماهای تهران را خیلی زود بریدند. در این فیلم مراسم عمامه‌گذاری در حضور آقا شیخ حسین برپا می‌شود. طلبه جوان و سیدی که بر حسب اتفاق سر از لاک حوزه در آورده و جامعه را دیده، با یک چشم خون و یک چشم اشک، در پایان فیلم لباس روحانیت را می‌پوشد.

در متروی تهران دفتردار حوزه را می‌بیند. او که خود مشوق جوان آذربایجانی برای رفتن به مراسم عمامه‌گذاری و پوشیدن لباس روحانیت بوده، حالا در متروی تهران کت و شلوار به تن دارد و در کنار زن و فرزندش نشسته است. وقتی قطار مترو می‌ایستد و آن دو در کنار هم قرار می‌گیرند، دفتردار با خجالت و افسوس می‌گوید:

"چند روز پیش با زن و بچهم کنار خیابان ایستاده بودم. هیچ تاکسی ما را سوار نکرد. بالاخره یک ماشین شخصی ایستاد و راننده سرش را از پنجره بیرون آورد و پرسید: به تو بنز رسیده؟"

تهاجم به جامعه را از همینجا باید پی گرفت! در شب‌های مهتابی، بالای پل رسالت زنان جوان تن می‌فروشند تا نان بخرند و در زیر پل معرکه‌ای از درگیری و بی‌خانمانی، مرگ امید و آرمان درهم می‌لولند. طلبه جوان زیر همین پل و در زیر نور ماه پایان راهی را می‌بیند که آقا شیخ حسین با برپائی جشن عمامه می‌خواهد او را بدان سبیل بفرستد. مدیر حوزه در آخرین مکالمه‌اش با طلبه جوان می‌پرسد: "یک جایی پا را کج گذاشتیم که به اینجا رسیدیم. اما کجا؟" طلبه جوان سکوت می‌کند و مدیر حوزه عمامه‌اش را جابجا می‌کند و در خود فرو می‌رود.

فیلم را زود از روی آکران برداشتند تا مردم نبینند، مردمی که خود هر شب، در حاشیه خیابان‌ها، گوشه پارک‌ها، زیر پل‌ها و... تهران را زیر نور ماه می‌بینند!

چنان زیر نور ماه است که گزارش نویس "فرانکفورتر آگماینه" آلمان هم بدون پرژکتور و بی‌نیاز به روشنائی روز آن را می‌بیند و می‌نویسد:

خیابان آشنا می‌شود. گهگاه، مشکلاتی با ماموران امر به معروف پیدا می‌کند، اما این مشکلات هم اغلب با رشوه حل می‌شوند. "کدیور می‌گوید: "در سال‌های گذشته ارزش‌های مذهبی رنگ باخته‌اند"

یک استاد علوم اجتماعی به گزارش نویسنده فرانکفورتر آگماینه در تهران می‌گوید:

"محدودیت‌های اسلامی که حکومت اعمال می‌کند، پس از فقر، دومین دلیل گرایش زنان جوان به فحشاء و تن‌فروشی است."

به مراسم 8 مارس می‌اندیشیم، در گوشه‌ای از پارک لاله تهران، و آن عبا و عمامه و نعلین ربوده شده طلبه جوان حوزه علمیه در مترو تهران:

طلبه جوان سید حسن نمی‌خواهد در جشن عمامه شرکت کند. نمی‌خواهد لباس روحانیت را به تن کند. درسش تمام شده و کتاب‌هایش را در بازار فروخته تا برای بی‌سرنهاله‌ها زیر پل رسالت یک وعده غذای گرم بخرد. روز عمامه‌گذاری، در انزوای حجره کوچک و محقر خویش، تعزیه ابوالفضل بی‌دست را به زبان آذری زیر لب و در تنهایی خویش می‌خواند و می‌گرید.

عبا و عمامه ربوده شده‌اش را دختر تن‌فروشی برایش به مدرسه مذهبی می‌آورد که توسط طلبه جوان از مرگ نجات یافته است. او که از فرط استیصال با خوردن قرص خودکشی کرده بود، از زیر پل رسالت در حال مرگ به بیمارستان منتقل شده بود. او بعد از نجات از مرگ لباس طلبگی سید جوان را، در آخرین دقایق مراسم عمامه‌گذاری پس می‌آورد و طلبه جوان عمامه را نه از دست شیخ حسن، بلکه از دست دختری که قربانی فاجعه اجتماعی است بر سر می‌گذارد تا برای جبران آن اشتباهی قیام کند که مدیر مدرسه مذهبی در آخرین گفتگوی خود با وی گفته بود:

"کجا پای خود را کج گذاشتیم که کار به اینجا کشید؟"

جبران آن گفته دفتردار مدرسه مذهبی در ایستگاه مترو و در توضیح در آوردن لباسش در خیابان‌های تهران که گفته بود: " ... راننده اتومبیل سرش را از پنجره بیرون آورد و پرسید: به شما بنز نرسیده؟"

او عمامه بر سر می‌گذارد تا علیه آن فاجعه ای که امثال شیخ حسین بوجود آورده‌اند، قیام کند. اما زمان فرصت این قیام را یکبار دیگر به روحانیون خواهد داد؟

مردم ایران منتظر ظهور یک آیت الله طالقانی‌اند؟ حتی اگر خود او نیز امروز در صحنه بود، کسی به نماز جمعه‌اش می‌رفت؟

قیام ناگزیر است، اما نقش روحانیون در آن زیر علامت سؤال، چرا که "زیر نور ماه" مردم همه چیز را دیده‌اند از جمله آنها که در گوشه پارک لاله 8 مارس را برپا کردند!!

استفاده جنسی و یا برای تن‌دادن به ازدواج‌های ناخواسته از خانه می‌گریزند و به دهها هزار زن دیگری می‌پیوندند که برای يك وعده غذا و خواب در زیر سقف یک خانه خود را می‌فروشند. جمیله کدیور می‌گوید: "دو نوع روسپیگری وجود دارد. اولین گروه، این کار را واقعا به خاطر نیاز اقتصادی می‌کند. زنان این گروه، مجبورند به وسیله روسپیگری شکم خود و فرزندان‌شان را سیر کنند. گروه دوم، درگیر مشکل اقتصادی نیستند، بلکه از سخت‌گیری‌های اخلاقی به این دام می‌افتند. "جمیله کدیور که عضو فراکسیون زنان در مجلس است، اغلب در میان ماموران محافظ و انتظامی با گروهی از زنان تن‌فروش گفتگو می‌کند تا آنها را به جدائی از این عمل تشویق کند، اما مشکلات اقتصادی پر قدرت‌تر از موعظه‌های اسلامی است. مسئولان در مانده شده‌اند. ماموران انتظامی هر چند وقت یکبار وارد صحنه می‌شوند، اما نمی‌توانند جلوی گسترش تن‌فروشی را بگیرند.

تابستان سال گذشته، وقتی طرح ایجاد خانه‌های عفاف که همان فاحشه‌خانه‌های رسمی بود در مطبوعات منتشر شد به انفجار یک بمب در قلب حوزه‌های دینی شبیه بود.

بموجب این طرح زنان تن‌فروش باید تحت نظارت دولت قرار گرفته و برای جلوگیری از شیوع انواع بیماری‌های جنسی و بویژه بیماری مهلک ایدز از آنها بطور منظم معاینه جنسی صورت گیرد. بموجب این طرح زنان تن‌فروش قبل از هم‌آغوشی با مردان باید مراسم صیغه را نیز بجای می‌آورند. اما با صیغه و یا بدون صیغه آنچه در حال گسترش است فقر است و فحشاء.

برای تفریح

شب‌ها، زیر نور ماه، زندگی بی‌اعتنا به موعظه‌های مذهبی در تهران جریان دارد.

جوانان تقریباً دو سوم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. جمع قابل توجهی از دختران جوان خانواده‌های طبقه مرفه، در خیابان‌ها می‌چرخند و به خاطر يك ساعت رابطه جنسی، سوار اتومبیل‌ها می‌شوند. مرزهای فحشاء و يك زندگی آزاد جنسی خصوصی در اینجا بهم می‌ریزد. در جامعه سنتی ایران، رابطه بدون ازدواج میان دو جنس، اغلب روسپیگری شناخته می‌شود. فرانکفورتر آگماینه می‌نویسد:

"ندا، دختر ظریف اندامی است که تازه بیست ساله شده است. در یک شرکت کار می‌کند. تعطیلات آخر هفته‌اش را با گروهی از دوستانش می‌گذرانند. با دوتا از آنها رابطه نزدیک‌تری دارد. یکی از آنها را "برادر" می‌نامد. برادر، به او هدیه می‌دهد، برایش لباس یا جواهر می‌خرد، او را به سفر و اسکی می‌برد، الکل تهیه می‌کند، ترتیب پارتی‌ها را می‌دهد و آپارتمان لوکس خود را در اختیارش می‌گذارد. پدر و مادرش نمی‌دانند آخر هفته‌هایش را چگونه می‌گذرانند. آنها تصور می‌کنند که ندا با دوستان دخترش به سفر می‌رود. او، "مردان" را، در پارتی‌ها یا از طریق دوستانش پیدا می‌کند. بعضی وقت‌ها هم با آنها در

8 مارس در تهران زنده باد برابری

روز جهانی زن "8 مارس"، در تهران با شعارهایی در دفاع از صلح و رفع تبعیض حقوقی علیه زنان، مطابق برنامه‌ای که از قبل اعلام شده بود در پارک لاله تهران برگزار شد.

شمار شرکت کنندگان در این مراسم را خبرگزاری دانشجویی ایسنا 150 تا 200 تن اعلام کرد. از طرف مرکز فرهنگی زنان که مبتکر برگزاری این روز در تهران بود، این بزرگداشت "روز همبستگی و پیکار زنان برای حقوق برابر، صلح و عدالت" اعلام شده بود.

در این مراسم زنان پلاکاردهایی با شعارهایی «دموکراسی یعنی صلح، نه سلاح»، «اگر خانواده واحد اصلی جامعه است، پس حق برخورداری از حمایت جامعه و دولت را دارد»، «جنگ و خشونت، زنان، کودکان و محیط زیست را به نابودی می‌کشاند»، «پیوستن بدون قید و شرط به کنوانسیون محو تبعیض علیه زنان» ... در دست داشتند.

شیرین عبادی، حقوقدان ایرانی، که نام او با پرونده اعترافات افشاگرانه امیرفرشاد ابراهیمی گره خورده است، در جمع تجمع‌کنندگان با تأکید بر اینکه زنان در صورت داشتن حق حیات خود، حقوق اجتماعی‌شان را کسب خواهند کرد، گفت:

سخن گفتن از صلح و عدالت هنگامی که جنگ بر سر جهانیان سایه افکنده، بسیار سخت است.

وی با بیان این پرسش که «این کدام مردانند که می‌جنگند و زنان به واسطه آن آسیب می‌پذیرند؟» گفت: مردان می‌جنگند، در حالیکه به تبع آن خانه هزاران زن خراب شده و آنها را در گمنامی میان آوارها پنهان می‌سازند.

عبادی در ادامه با تأکید بر اینکه فرهنگ مردسالار تنها خواست مردان نیست، خاطر نشان کرد:

فرهنگ مردسالار زن معیوبی است که از زنان به مردان به ارث می‌رسد، بنابراین اگر زنان خود خواهان از بین بردن این فرهنگ نباشند، تغییری در بهبود شرایط خود نخواهند دید.

گفتنی است، که پایان بخشیدن به جنگ و حمایت از زنان و کودکان عراقی، به سکوت و داشتن صاحبان جنگ و خشونت، کمک به قربانیان ایدز، تجاوز و تبعیض‌های جنسی، رفع مشکلات زنان افغان، اصلاح حقوق خانواده، حل معضل طلاق و ... از جمله مسائلی بود که مراسم 8 مارس امسال در پارک لاله تهران مطرح شد.

(بقیه زندان قصر موزه ... از ص 12)

در جلسه باشگاه اندیشه، که در آن انور خامه‌ای، علی‌نقی منزوی و محمد ملکی (نخستین رئیس دانشگاه تهران بعد از انقلاب که اکنون شکنجه‌نامه‌اش منتشر شده است) و همچنین جمعی از اندیشمندان و روزنامه‌نگاران کشور حضور داشتند، انور خامه‌ای تاریخ ساختمان قصر در سال 1308 را که به زندان قصر تبدیل شد شرح داده و گفته است: من و سایر اعضای گروه 53 نفر در دهه اول و دوم قرن حاضر از نخستین افرادی بودیم که دوران محکومیت سیاسی خود را در این زندان طی کرده‌ایم. در سال‌های پس از شهریور بیست نیز این زندان شاهد حضور و مقاومت مردان و زنان بسیاری علیه حکومت ظلم موجود بود. لذا من به شخصه خواهش دارم که اجازه‌ای برای بازدید از این زندان و تجدید خاطرات به من و سایر زندانیان سیاسی دوران گذشته داده شود.

پاسداران اوین، اجازه چنین بازدیدی را به زندانیان قصر خواهند داد؟ اجازه بازدید از اوین را، آن روز که پارک می‌شود چه کسی خواهد داد؟

بقیه برای سرنگونی صدام حسین کمونیست‌های عراق

به این دلیل که تصمیمات این کنفرانس قبل از اینکه آغاز به کار کند گرفته شده بود. در آن کنفرانس بسیاری از مسائل اساسی، اصلاً مطرح نشد. آنچه مطرح بود رسیدن به قدرت پس از صدام حسین و تقسیم مقامات بود و نه دورنمای سیستم حکومتی و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی برای آینده عراق. برگزارکنندگان کنفرانس قصدشان آن بود که از نیروهای اپوزیسیون به عنوان برگ برنده برای مشروعیت بخشیدن به جنگ و به سود خویش سوء استفاده کنند. البته، ما به کمک نیروهای مترقی عراق تصمیم داریم کنفرانسی به عنوان آلترناتیو مترقی آینده عراق تشکیل دهیم و توجه محافل بین‌المللی را نسبت به آن جلب کنیم.

با چه نیروها و احزابی می‌توانید همکاری کنید؟
ما اصولاً با همه نیروها و احزاب رابطه خوبی داریم، حتی با کسانی که در کنفرانس لندن شرکت کرده بودند. در ضمن متذکر شوم که ما با احزاب کرد هم برای همکاری کوچکترین مشکلی نداریم. به این ترتیب، ما با اکثر نیروها و احزاب اپوزیسیون حاضریم برای یک عراق دموکراتیک و فدراتیو مشترکاً مبارزه داشته باشیم.

اگر کشمکش‌های کنونی به جنگ تبدیل شود، حزب کمونیست عراق چه رویه‌ای در پیش خواهد گرفت؟

یک مسئله قطعی است و آن اینکه ما در یک جبهه واحد در کنار امریکا قرار نخواهیم گرفت، اما در عین حال از رژیم صدام هم حمایت نمی‌کنیم و به حمایت از آن بر نمی‌خیزیم. ما در عین حال که در منطقه حضور داریم، به سیاستی که خود به درستی آن معتقد هستیم عمل می‌کنیم.

پارک می شود یا موزه؟

زندان قصر موزه آرزوهای در اختناق خفته دو نسل

آنقدر که سرانجام با انقلاب آزاد شدند و با گردش به انحراف انقلاب زندانی و اعدام!

قدیمی‌ترین زندانیانش بازماندگان 53 نفر بودند. بازماندگانی که جمعی از آنها پس از سقوط رضاخان در شهریور 1320 بنیانگذار حزب توده ایران شدند: **ایرج اسکندری، انورخامه‌ای، احسان طبری و...**

زندان قصر قرار است موزه شود و شاید پارک و شاید هر دو. چه چیز در آن به نمایش گذاشته خواهد شد؟ **آزادی یا اسارت؟**

ساختمان سمت چپ در ورودی آن موزه انسانیت و پایداری، شرف و آزادیخواهی خواهد شد؟: **بند چهار**

حاج عراقی، پس از انقلاب به ریاست قصر گماشته شد و تا شبی که به تیر غیب گرفتار آمد ریاست آن را برعهده داشت. او از تبار اسدالله لاجوردی و حبیب الله عسگر اولادی نبود، گرچه همراه آنها بنیانگذار مؤتلفه اسلامی بود. ریاستش بر زندان قصر، آن ریاستی نبود که لاجوردی بر زندان اوین داشت. اگر مانده بود، ردای دبیرکلی مؤتلفه اسلامی را باید می پوشید، نماد و نگذاشتند بماند تا این ردا بر تن لاجوردی و عسگر اولادی بنشیند!

زندان قصر قرار است موزه شود و شاید پارک و موزه با هم. بندها از زندانی خالی است و بر درهای هنوز بسته آن کسی نگرهبانی نمی کند. برج‌های نگرهبانی‌اش خالی است. شاید آخرین باری که بخشی از یکی از بندهای آن زندان شد، هنگامی بود که فیلم "زندان زنان" ساخته می شد. برای لحظه ای و در دو تصویر آغاز و پایان فیلم دروازه بزرگ قصر در برابر چشمان آنها که فیلم را می دیدند و می بینند باز و بسته شد و می شود.

در زندان زنان، پاسدارخانه خالی است و هنگامی که دروازه را در پایان فیلم می گشایند تا **زندانی برود و زندانبان بماند،** هیچ عابری در میدان قصر چشمی به سمت دروازه زندان قصر نمی‌گرداند، حتی سالمندان کوچک‌های در خود فرو رفته اطراف زندان قصر، که هنوز دهه 30 و "پاسدار پیش و شیپور خواب و صبحگاهی" زندان قصر را به خاطر دارند. سال هائی که وقتی تابستان ها روی بام می خوابیدی، در دل سکوت شب گویی نسیم نیمه شب تابستانی پیچ پیچ زندانیان کودتای 28 مرداد را از فراز دیوارها به بام می آورد. باد آرزوهای در خون خفته را با خود می آورد و زیر گوش آنها که بر بامها خوابیده و در انتظار طلوع خورشید به آسمان خیره شده بودند زمزمه می کرد!

این آرزوها در کدام موزه می گنجند و در کدام پارک گل خواهند داد؟

زندان قصر موزه می شود. شاید هم پارک و شاید هر دو!

بگذارید برای آخرین بار این گورستان آرزوها ببینیم!

روزنامه اعتماد می نویسد انورخامه‌ای، از بازماندگان 53 نفر با شنیدن این خبر گفته است: چون قرار است زندان قصر تخلیه و به موزه یا پارک تبدیل شود من تقاضا دارم که برنامه‌ای برای بازدید من و سایر زندانیان سیاسی دوران گذشته از این زندان تاریخی تنظیم شود. **(بقیه در ص 11)**

زندان قصر را قرار است موزه کنند، شاید هم پارک و موزه با هم. بچه ها قرار است در محوطه آن آزادانه اینسو و آنسو بدون درهای آهنین بندهای آن را خواهند گشود. درهائی که چند دهه برای رضا خان و پسرش و بعدها، در زمانی اندک‌تر برای جمهوری اسلامی بر روی يك پاشنه چرخید: **اختناق** پاشنه‌ای که آنقدر زنگ می زند تا پاشنه آشیل حکومت‌ها شود!

آنها که در بندهای این زندان جوانی را گم کردند، جاودانگی را یافتند و آن‌ها که از در و دربند آن حفاظت کردند با ننگ سر بر زمین نهادند. سرنوشتی که در انتظار نگهبانان و محافظان بندهای اوین و زندان عشرت آباد است.

شاه در آخرین سال‌های حکومتش زندان قزل قلعه را به میدان تره بار عباس آباد تبدیل کرد تا بلکه آنچه در این زندان گذشته بود به فراموشی سپرده شود. گروهبان ساقی، در آن چند سالی که در خیابان‌های تهران سرگردان بود قصه کهن و ناطق متحرک قزل قلعه بود.

اکنون زندان قصر قرار است با زندان قزل قلعه هم سرنوشت شود. نوبت اوین و گوهر دشت هم خواهد رسید! دیری نمی‌پاید، همچنان که ظلم و استبداد دیر نمی‌پاید.

زندان قصر که حالا در بخش جنوبی شهر، از تهران قد کشیده جا مانده، روزگاری در خارج از محدوده شهر تهران جای داشت. اطرافش بیابان بود و میدان مقابل دروازه‌های همیشه بسته‌اش میدان میوه و تره‌بار: **میدان قصر**

از تهران به سمت شمیران، در نیمه راه جاده قدیم شمیران، با اندکی انحراف به راست، هر مسافری می توانست به دیوارهای بلند و برج‌های دیده بانی برسد که در سمت چپ جاده قرار داشت و در آن چپ اندیشان در بند بودند: **سه راه زندان!**

در پشت این دیوارها، لحظه و روز، سال و ماه و دهه‌ها سرشار از حادثه بودند. از میان این حوادث، تاریخی‌ترینشان **فرار دسته جمعی و افسانه‌ای رهبران حزب توده ایران است: کیانوری، جودت، رصدی و...** که همگی بعدها در زندان اوین به اسارت گرفته شدند.

ماندگارترین زندانی اش صفرخان بود که امسال چشم برجهاں فرو بست و مشهورینشان افسران توده ای که طی 25 سال بارها از این زندان به تبعیدگاه فرستاده و بازگردانده شدند.

طیب حاج رضائی

اول تیرباران شد

بعداً "حر" شد!

اشاره - در میان مجموعه عظیم کتب تحقیقی، تاریخی، خاطرات و... که در دو دهه گذشته در ایران منتشر شده، شاید دو کتاب کم حجم به قلم نویسنده‌ای که نه نویسنده است و نه ادعای آن را دارد یکی از کم نظیرترین و در عین حال مردمی ترین خاطرات منتشره در ایران باشد.

این دو کتاب، که مجموعاً بیش از 400 صفحه است، برای نخستین بار سرگذشت چهره هائی را بازنویسی می کند که نام آنها در حوادث 60-70 سال اخیر تهران بر سر زبان ها بوده است. گرچه بسیاری از آنها نه خوشنام بوده اند و نه نقش مثبتی در جامعه ایران داشته اند، اما آگاهی از محیطی که در آن نقش آفرین شده اند، رابطه ای که با روحانیون و دربار شاهنشاهی داشته اند و یا مناسباتی که در محلات جنوبی تهران داشته اند مفید است. طیب حاج رضائی، شعبان جعفری، رمضان یخی، ناصر جگرکی، جعفر عموحاجی، اکبر مشدی و دهها نام آشنای دیگر در دو جلد کتابی که از این پس خواهیم کوشید در هر شماره راه توده بخش هائی از آن را منتشر کنیم، مطرح اند. نویسنده کتاب که خود از اسماعیل بزار تهران برخاسته و در دانشگاه تهران داندانپزشک شده است، دکتر "عباس منظرپور" نام دارد و نامی که برای دو جلد کتاب خود برگزیده "درکوچه و خیابان" و "شیربرنجامه" است. در لابلای نوشته های خاطره گونه وی، برای نخستین بار اطلاعات قابل توجهی یافت می شود که می تواند مبنای یک کار تحقیقی مهم و تاریخی قرار گیرد. از آن جمله است ماجرای قتل احمد مسعود (روزنامه نگار ایرانی دهه 30) و یا سرگذشتی که در 15 خرداد برای طیب حاج رضائی رقم زدند. او نه حر بود و نه نقش آفرین حوادث 15 خرداد؛ در یک رویارویی تکراری میان او و شعبان جعفری، که از سر اتفاق روز 15 خرداد روی داد، روحانیون او را یاور خود و "حر" لقب دادند و ارتشبد نصیری نیز که سالها در پی فرصتی برای بریاد دادن سر طیب بود او را عامل 15 خرداد معرفی کرد. آنچه را عباس منظرپور بدان پرداخته، در نوع خود بکر و بدیع است: سرگذشت مردم و قهرمانان و ضد قهرمانان آنها در جنوبی ترین خیابان ها و محلات تهران.

در میان یادمانده های نویسنده؛ که خود نیز در جوانی توده ای بوده، به سرگذشت توده ایهای پیش و پس از کودتای 28 مرداد نیز اشارات بسیار درانگیزی می شود. سالهای حاکمیت سرلشکر تیموربختیار در تهران که برای توده ایها به سالها دهه 60 در جمهوری اسلامی شبیه است. همان دهه ای که هنوز هاشمی رفسنجانی در رویای تکرار آن بسر می برد. سال هائی که تیمور بختیار، با این تصور که حاکمیتی ابدی بر فرمانداری نظامی تهران خواهد داشت و نظام شاهنشاهی ابدی تر از قدرت اهریمنی اوست، بزرگترین جنایات را در حق توده ایها روا داشت. نه او ماند و نه نظام شاهنشاهی و آنها که این جنایات را در دهه 60 تکرار کردند و امروز نیز رویای تکرار آن را در سر دارند سرنوشتی متفاوت تر از تیمور بختیار و نظام شاهنشاهی خواهند داشت، گرچه نامشان بجای تیمسار بختیار و تیمسار زاهدی، قاضی مرتضوی و یا آیت الله جنئی و ... باشد.

در کتاب منظرپور، یکبار و تنها در یک ارتباط بسیار گذرا به دهه 60 و رعب و هراس و جنایاتی که انجام شده اشاره شده است که آن را در همین گزیده می خوانید. شکنجه و بیمارستان در سالهای پس از کودتای 28 مرداد را هم در همین بخش گزین کرده و آورده ایم تا یادآور مشابهت جنایاتی باشد که بنام انقلاب 57 اما همسو با کودتای 28 مرداد مرتکب شده و همچنان می کوشند مرتکب شوند.

در مقایسه اوپاشی که امروز با نام انصار حزب الله در ایران حادثه می آفرینند، با اوپاشی که در دهه 30 همین نقش را داشتند اختلاف نام و چهره وجود دارد، اما ماهیت عمل یکسان است.

برخی از یادواره های نویسنده، می تواند خمیرمایه داستانی کوتاه، سناریوی برای فیلم و یا نمایشنامه شود، از آن جمله اند "کوه بی بی شهربانو" در جلد اول کتاب. کمبود بزرگ هر دو جلد کتاب مورد بحث، نداشتن عکس از نقش آفرینان است، که باید امیدوار بود در چاپ های بعد آلبومی که جایز در این دو جلد خالی است به هر دو جلد اضافه شود. بخش هایی از جلد دوم کتاب را برای این شماره راه توده برگزیده ایم که می خوانید:

ارتشبد نصیری برای انتقام شخصی نام طیب را قاطی لیست 15 خردادی ها روی میز شاه که با طیب از نزدیک آشنا بود و او را وفادار به دربار می دانست گذاشت!

نامنی راه انداختند. بیشترین تلفات را روز 15 خرداد همین افراد دادند.

طیب تا آنجا که مربوط به قطع پای حریف (شعبان) از محله خود بود از ماجرا اطلاع داشت، ولی مطلقاً نمی دانست که در مسیر مبارزاتی آیت الله خمینی قرار گرفته است.

همه کسانی که طیب را می شناختند می دانستند که او بر خلاف اغلب "سردمداران" محلات که به نوعی با شهربانی و ساواک مربوط بودند، مطلقاً از این دستگاه ها فرمان نمی برد. او خود را بالاتر از رئیس شهربانی و ساواک می دانست و در موارد لزوم در ضرب و شتم افسران و ماموران شهربانی کوتاهی نمی کرد. طیب از لحاظ روانی جزو گروهی از مردم بود که در مراکز مغزی آنها، آن قسمتی که باعث ترس می شود یا اصولاً کار نمی کند و یا ضعیف است. در اواسط سال های 1310 و تقریباً در آغاز جوانی دست به عملی زد که فقط از مغز یک بیمار می توانست سر چشمه بگیرد، ولی همه آن را به حساب جسارت طیب گذاشتند.

تازه ولیعهد با "فوزیه" ازدواج کرده بود و رضا شاه هم هر گونه صدای مخالفی را در گلو خفته کرده بود. اوج قدرت "سرپاس مختاری" رئیس نظمی بود که نه تنها مردم عادی، بلکه تمام فرماندهان ارتش و ژاندارمری و رجال سیاسی هم با شنیدن نام او به لرزه می افتادند. در تمام خانه ها باید عکس قاب کرده رضا شاه به دیوار کوبیده باشد. ما هم داشتیم. کسی حتی با همسر و فرزندان خود هم از سیاست حرف نمی زد، زیرا معتقد بودند سرپاس مختاری می شنود.

در چنین محیطی، روزی ولیعهد همراه همسر جوانش "فوزیه" ظاهراً به مسافرت جنوب کشور می رفتند و در حالی که چند اتومبیل خودروی آنها را اسکورت می کرد، از خیابان ری می گذشتند که طیب جلو اتومبیل آنها را گرفت و با فریاد خواست که چند روز عروس را به او بسپارند. طیب دستگیر و زندانی شد، اما این ماجرا مثل بمب در میان گردن کلفت ها صدا کرد و از همان زمان "طیب"، "طیب" شد.

در 15 خرداد آیت الله خمینی دستگیر و زندانی و تبعید شد و طیب هم همراه چند تن از یارانش زندانی. محاکمه نظامی اش کردند.

فدائیان اسلام در مسجد "حاجی ابوالفتح" در میدان شاه که مهم ترین پایگاه آنها بود جمع شده بودند. میدانی که بعد از انقلاب به یاد طیب حاج رضائی، میدان دار بزرگ تهران در 15 خرداد به میدان "حر" تغییر نام یافت. آن روزها در این مسجد شعارهایی به طرفداری از آیت الله خمینی داده می شد. هنوز آیت الله خمینی دستگیر نشده بود.

روز حادثه دارو دسته شعبان جعفری به این مسجد حمله کردند و همه را زیر مشت و لگد گرفتند. حاج مهدی عراقی (1) که هم از فدائیان اسلام بود و هم با میدان تهران روابط مستحکمی داشت به سرعت سراغ طیب رفت و به او گفت: "در محله تو شعبان عرض اندام می کند".

در آن دوران هیچ گردن کلفتی تحمل نمی کرد حریف دیگری در حیطه فرمانروائی او دخالت کند. طیب عده ای از اطرفیان خودش را به میدان شاه و مسجد حاج ابوالفتح فرستاد تا شعبان و دارودسته اش را متفرق کنند. همیشه تعدادی بیکاره، ولگرد و ماجراجو دور طیب جمع بودند. آن ها هم به محض اطلاع از دستور طیب به طرف میدان شاه راه افتادند. اینها معمولاً همان کسانی بودند که دسته های سینه زنی معروف طیب را راه می انداختند. دسته هایی که از پرجمعیت ترین و در عین حال بی نظم ترین دستجات سینه زنی تهران بود. "علامت" بسیار بزرگ و "علم و کتلی" که این دسته داشت واقعا از اندازه خارج بود و همه هم متعلق به طیب. این دسته هم مثل سایر دستجات برای روزهای مبادا که دستگاه احتیاج به تظاهرات داشت به کار می افتاد، کما این که همین دسته در روز 28 مرداد بیشترین ناامنی و غارت را بوجود آورد و در حمله به خانه مصدق نقش مستقیم داشت. همین دسته و شخص طیب که در 28 مرداد نقش کودتائی داشتند حالا بدون آنکه خود بدانند عامل سرنگونی شاه شده بودند.

همان شبی که دارودسته طیب، نوچه های شعبان جعفری را در مسجد ابوالفتح تار و مار کرده بودند، - یا برحسب اتفاق و یا با نقشه قبلی- آیت الله خمینی دستگیر شد و اطرفیان طیب که حالا دیگر بوی ناامنی و غارت به مشامشان خورده بود، بدون دستور و حتی اطلاع و البته با راهنمایی و پیشگامی غیر علنی فدائیان اسلام به مرکز شهر حمله کردند و آتش سوزی و

روز اعدام هم همه دیدند که بدون هیچ وحشتی پای چوبه اعدام رفت.

1- حاج مهدی عراقی از بنیانگذاران مؤتلفه اسلامی بود که بعد از انقلاب رئیس زندان قصر شد. او در اوائل انقلاب در یک اقدام تروریستی مشکوک از صحنه حذف شد و رهبری مؤتلفه اسلامی به حاج حبیب الله عسگر اولادی و اسدالله لاجوردی رسید.

پایان طاق نصرت ولیعهد

ماجرای آن طاق نصرت و سیلی طیب به نصیری، در کتاب دکتر منظرپور چنین دنبال می شود:

{نمی دانم چه مدتی از تولد طفل (ولیعهد) گذشته بود که یک روز طیب را در خیابان اسماعیل بزار دیدم. وضع خیابان غیر عادی بود. طیب در یک سواری بزرگ امریکائی ایستاده بود. کروکی سواری را برداشته بودند. سرش باندپیچی شده بود. 5-6 نفر از ایادی او در ماشین نشسته بودند. اتومبیل سراسر خیابان اسماعیل بزار را طی می کرد و مرتب میان میدان شاه و میدان مولوی می رفت و برمی گشت. طیب همان گونه که ایستاده بود با فریادهای بلند به تمام اهالی اسماعیل بزار فحش می داد.

ماجرای بر می گردد به همان طاق نصرت تولد ولیعهد. آن طاق نصرت را لوطی های جنوب به سرپرستی طیب برپا کرده بودند و قرار می گذارند پاداشی را که از این بابت از شاه می گیرند به نسبت تقسیم کنند. موقع پرداخت پاداش، طیب به نمایندگی از آنان به دربار می رود و وقتی شاه می خواهد پاداش زحمات و مخارج طاق نصرت را بدهد طیب قبول نمی کند و می گوید همه ما به سابقه شاه دوستی این مخارج را کرده ایم. شاه خیلی خوشش می آید و ابراز تمایل می کند که چیزی به شخص طیب بدهد که طیب آن را قبول نمی کند و فقط خواهش می کند انحصار ورود سیب و موز لبنانی را به او بدهند. شاه با توجه به میدانی بودن طیب فوراً دستور صادر می کند. طیب وقتی از نزد شاه بر می گردد در جواب گردن کلفت ها که چه پاداشی گرفتی؟ همان قسمت اول را شرح می دهد و آنها هم قبول می کنند. پس از مدتی وارد کنندگان سیب و موز می بینند به هیچ یک از آنان اجازه ورود موز و سیب لبنان را نمی دهند، ولی طیب به راحتی هر چه می خواهد از آن میوه ها وارد می کند. پس از مراجعه به وزارت بازرگانی و سایر مراجع متوجه ماجرا می شوند. ماجرا به گوش بر پا کنندگان طاق نصرت می رسد. یک روز نزدیک سید اسماعیل تعدادی از آن ها به سرپرستی ناصر جگرکی به طیب حمله کرده و او را زخمی می کنند. عکس العمل طیب هم قرق خیابان و فحش به تمام اهالی محل بود. (شهربانی و نصیری با تحریک ناصر جگرکی آتش بیار حادثه شده بودند.)

تا به این خاطره بازنگردم و از دشمنی دیرینه "نصیری"، رئیس شهربانی و ماموران شهربانی با طیب یاد نکنم نمی توان به ماجرای اعدام و "حر" شدن طیب پی برد.

سه سال پیش از واقعه 15 خرداد، یعنی در آبان ماه 1339 اولین فرزند شاه در یک بیمارستان در جنوب تهران متولد شد. شاه می خواست برای اولین بار به بیمارستان رفته و از همسر و ولیعهد تازه بدنیا آمده اش دیدن کند. طیب و سایر گردن کلفت ها طاق نصرت زیبایی در نزدیکی زایشگاه برپا کرده بودند. در آن روز طبق دستور مقامات نظامی و شهربانی هیچ غیر نظامی اجازه نداشت در "سواره رو" خیابان ها و بخصوص در اطراف طاق نصرت دیده شود. طیب که پس از 28 مرداد شاه را مدیون خود و خود را "تاج بخش" می دانست، می خواست با دیدن و احیاناً مذاکره با شاه زیر طاق نصرت قدرت نمایی بیشتری بکند. کنار طاق نصرت ایستاده و هیچ یک از افسران شهربانی جرات نداشتند او را دور کنند. وقتی نصیری به نزدیک آن محل رسید با صدای بلند- طوری که طیب بشنود- از ماموران پرسید: این "مرتیکه" این جا چکار می کند؟

ماموران به او توضیح دادند که او طیب است. نصیری گفت او را رد کنید و افسری به طیب نزدیک شده و از او خواست از محل دور شود. طیب با بی اعتنائی به این افسر از جای خود تکان نخورد. خود نصیری به طیب نزدیک شد و با کلماتی زشت به او دستور داد از آن جا دور شود. طیب چنان سیلی به گوش نصیری زد که او با سر به جوی آب افتاد. کمتر کسی تاب تحمل سیلی طیب را داشت و بارها از جای ضرب سیلی او خون جاری شده بود. در همان لحظاتی که نصیری در جوی افتاده بود شاه رسید و ماموران به سرعت نصیری را بلند کردند، تا شاه متوجه ماجرا نشود. شاه زیر طاق نصرت با طیب دست داد و بعد از کمی صحبت با وی به سمت بیمارستان حرکت کرد. حجت بر نصیری و ماموران تمام شده بود، اما از همان موقع نصیری کینه طیب را در دل نگهداشت تا روز 15 خرداد. در این روز طیب را بدستور نصیری و به اتهام راه انداختن اوباش در خیابان ها علیه شاه دستگیر کردند. زمینه انتقام نصیری فراهم شده بود، اما شاه با اعدام طیب موافق نبود. حتی شنیده شد که نصیری و سایر سران ارتش روزی که احکام اعدام را برای امضاء به دست شاه می دهند؛ به نوعی عمل می کنند که شاه متوجه نمی شود حکم اعدام طیب را هم امضاء کرده است.

طیب را متهم کردند که از آیت الله خمینی پول می گرفته و بارها به او در زندان گفته بودند به این عمل اعتراف کند تا آزاد شود، ولی طیب نمی دانست چرا باید دروغ بگوید؟ و همانطور که گفتم ترسی هم از مرگ نداشت.

روزی که دادستان نظامی او را به دریافت پول از آیت الله خمینی متهم کرد با خونسردی جواب داد: من در 28 مرداد از شاه پول گرفتم، ولی روز 15 خرداد و از آیت الله نه!

آنشب گذشت و از فردای آن روز من مطلقاً به روی او نیآوردم که شب قبل چه رازی را در مستی با من در میان گذاشته، حتی جوری رفتار کردم که مطمئن شد در آن شب اصلاً چیزی نفهمیده بودم.

عبدالله کرمی (عبدالله قصاب) در صف ملیون

روز 28 مرداد شعبان به محض آزاد شدن از زندان، سوار یک جیب شد و به همه محلات رفت و "نسق گیری" کرد. البته حالا به غیر از چند نفر ایادی او، مامورین حکومت نظامی هم او را مشایعت و حفاظت می کردند. با همین "اسکورت" به "نظارت" در انتخابات مجلس شورای ملی پرداخت که به زودی هم انجام شد. در تمام حوزه های رای گیری حضور می یافت و افرادی را که به نظر خودش ناباب بودند را از کنار آن ها پراکنده و صندوق را با رای های مورد اعتماد پر می کرد. وقتی به دروازه شمیران و حوزه مسجد فخرالدوله رسید، آنجا عبدالله کرمی راه او را سد کرد. او یکی از فدائیان مصدق بود و یال و کویالی داشت که فقط در شنانامه می توان سراغ گرفت. شعبان با یک سیلی عبدالله به داخل جوی آب افتاد و تعداد زیادی سرباز به عبدالله حمله کردند و او با شکستن چندین تفنگ و مضروب کردن سربازان به آن ها به مقابله پرداخت تا بالاخره یک سرنیزه به پهلوی او فرو کردند و در آن حال دستگیر شد. شعبان جعفری در خاطراتی که برای خانم هما سرشار تعریف کرده ادعا می کند خودش عبدالله کرمی را زخمی کرده، در صورتی که هنوز اشخاصی که آن درگیری را دیده اند، زنده اند. دروغ عارضه اشخاص ترسوست. بهر حال عبدالله کرمی را با آن حال به بیمارستان بردند و او سلامت خود را بازیافت.

مدتی زندانی بود و سپس آزاد شد. کار اصلی او در قصابخانه و از روسای آن جا بود. در آن جا هم توطئه ای می کنند و روزی سلاخی با کارد از پشت سر به او ضربه می زند. ظاهراً گردن او را نشانه گرفته بود، و لی کارد به کتف او می خورد و تمام شانه و پشت او را می شکافت. عبدالله با دست راست، دست ضارب را می گیرد و با دست چپ، در همان حال خونریزی چنان مثنی به جمجمه او می زند که جمجمه اش ضربه می بیند. عبدالله در بیمارستان تحت عمل جراحی قرار گرفت و بهبود یافت ولی ضارب او بر اثر همان ضربه ای که به جمجمه اش خورده بود برای همیشه فلج شد. عبدالله با تمام نیروئی که داشت یکی از آرام ترین و شریف ترین اشخاصی بود که همه آشنایان به این خصوصیاتش اقرار می کردند.

او پس از انقلاب هم سرپرست ورزشگاه سابق جعفری شد تا این که در یکی از بمب گذاری های دهه 60 در میدان عشرت آباد تهران کشته شد. (1)

1- اداره این ورزشگاه اکنون در اختیار فردی از دسته بندی های موفته اسلامی بنام "چنگیز" است.

ترور محمد مسعود (روزنامه نگار) از زبان یکی از سه عامل ترور

مشهد- شب اول کشیک بخش برای گرفتن نمک به آشپزخانه رفتم. آشپز به کارهای غذای فردا مشغول بود. وقتی فهمید پدر من هم پزنده است و بخصوص نام او را دانست، مثل این که پر درآورد. .. در طول زمستان خود و معاونش غذای مرا به بخش می آوردند و گاه پهلوی هم می نشستیم و تا بعد از نیمه شب گفتگو می کردیم. آشپز مشروب می خورد، ولی معاونش ظاهراً از این کار اکراه داشت...

مردی بود هیکل مند؛ حدوداً 40-45 ساله، قوی و بسیار ساکت. کم کم متوجه شدم که او نیز اهل نوشیدن است و شبی که ظاهراً اندازه از دستش خارج شده و بیش از ضرورت نوشیده بود، شروع به گریستن کرد. چندان تعجبی نکردم و علت گریه را نپرسیدم ولی او خود به زبان آمد و گفت:

- نزدیک به ده سال است رازی را در سینه حفظ کرده ام که مثل "خوره" از درون مرا نابود می کند. دنبال کسی می گشتم که با فاش کردن این راز، کمی از بار سنگین و جدان خود بکاهم. سه نفر پرسنل دژبان لشکر گارد بودیم که مامور قتل محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز شدیم. یک نفر راننده بود و ما دو نفر تیرانداز. به زودی فهمیدیم این دستور از طرف اشرف پهلوی داده شده است. چندین بار به اداره روزنامه در خیابان فردوسی رفت و آمد کردیم و تمام نقاط و ساعات ورود و خروج او را با دقت شناسائی کردیم. یک بار ما را نزد اشرف بردند که خیلی ما را تشویق کرد و به هر کدام از ما مبلغ نسبتاً قابل توجهی پول داد. یکبار هم اشرف خود با ما آمد و راهنمایی هائی هم کرد. تا روزی که ماموریت خود را انجام دادیم. من خودم اصلاً تیراندازی نکردم و فقط همکار من این کار را انجام داد. پس از پایان ماموریت، ما سه نفر را در یک محل مخفی نگه داشتند و به زودی فهمیدم که آن دو نفر را سر به نیست کرده اند. من همسر و یک فرزند دختر داشتم. شب و روز گریه می کردم و به هر کس که نزد من می آمد التماس می کردم مرا نکشند و مطمئن باشند تا پایان عمر مثل یک مرده زبان باز نخواهم کرد. پس از حدود شش ماه که کوچکترین اطلاعی از هیچ جا نداشتم مرا به "خاش" فرستادند. این شهر در آن موقع یکی از تبعیدگاه های وحشتناک بود و یک پادگان کوچک مرزی هم آن جا مستقر بود که من به عنوان آشپز آن پادگان مشغول کار شدم. پیش از اعزام به من تفهیم کرده بودند که اگر جائی زبان باز کنم هم خود و هم همسر و فرزندم نابود خواهیم شد. هفت سال در "خاش" بودم بدون این که از همسر و فرزندم خبری داشته باشم و یا آن ها از زنده یا مرده بودن من مطلع باشند. وقتی مطمئن شدند که از من صدائی در نمی آید مرا به مشهد فرستادند. وقتی از این جا خبر زنده بودن من به خانواده ام رسید، دیگر همسرم فوت کرده بود و من فقط توانستم دخترم را نزد خود بیاورم."

یار گیری از میان اوباش

در سال های 1320 (با سقوط رضا خان) دستگاه شروع به یارگیری از میان گردن کلفت ها کرد. حسین صمیمی از اول جای خود را بین شاه دوست ها تعیین کرد و هر جا به پشتیبانی از شاه تظاهراتی لازم می شد در آن ها شرکت و حتی کم کم شروع به سخنرانی در آن اجتماعات می کرد. در دوران نهضت ملی شدن نفت عده ای از گردن کلفت ها توسط بقائی به صحنه آمدند که "جعفر رستمی" یکی از آنان بود. در اوائل نهضت ملی این گروه ها با هم همکاری می کردند، ولی حسن صمیمی در ضمن موضع شاه دوستی خود را تغییر نداده بود. با صدای بلند و مثل نوار ضبط صوت سخنرانی می کرد، از چهار پایه پائین می آمد و همراه سایر گردن کلفت ها راه کافه ها و کبابه ها را پیش می گرفت. کارت ویزیت هم چاپ کرده بود که مضمون آن این بود: "حسین صمیمی- سخنگوی جنوب شهر"

مشخص نبود چه کسی این ماموریت و شغل را برای او تعیین کرده ولی معلوم بود از بودجه هائی تغذیه می شود.

چند سال پس از 28 مرداد 1332 حسین صمیمی همراه تعداد زیادی از اهالی جنوب شهر، به حضور محمد رضا شاه رسیدند. او شغل هر یک را می پرسید و آن ها هم راست و دروغ جواب هائی می دادند. وقتی نوبت به صمیمی رسید و شاه شغل او را پرسید، او جواب داد "شاه پرست هستم" و شاه پرسیده بود مگر شاه پرستی هم شغل است؟

این گفته او مدت ها بین دوستان صمیمی تکرار می شد. "حسین فرزین" و "حسن ریزه" و دیگران و دیگرانی هم از جمله افرادی بودند که در دهه 30، مثل شعبان یار گیری شدند. (1)

دکان دو نبش "شاه پرستی"

شعبان جعفری - شعبان جعفری خیلی زود نصایح دیگران را شنید و پیش از دیگران، شاه و وطن و حتی خانواده را رها کرد و به خارج گریخت. جعفری در مصاحبه با خانم هما سرشار منکر شکنجه دیگران می شود اما در همان کتاب خودش اقرار می کند که با کمک و راهنمایی ماموران شهربانی در زندان، کریم پور شیرازی و انجوی شیرازی را شکنجه داده و دکتر حسین فاطمی را کتک زده. در مورد شاه دوستی و عداوتی که نسبت به میلیون و مصدق و اصولاً "نهضت نفت" داشت حرفی برای گفتن ندارد. او هر سال در 29 اسفند که روز ملی کردن نفت است به احمدآباد (تبعیدگاه مصدق) می رفت و به او توهین می کرد.

به محض این که جان خود را در خطر دید، شاه و وطن را به امید خدا رها کرد و "فلنگ" را بست. (به نوشته و به زبان خودش) این عشق به شاه هم به نظرم یک "دکان دونیش" بود. بر خلاف اختلافات ظاهری فراوان که بین شاه و جعفری وجود دارد و با وجودی که کت آن "مرده" به تن این "زنده" نمی رود، در خیلی از موارد شباهت خوبی به هم داشتند: هر دو تا وقتی

حامیان قدرتمند داشتند بسیار قوی بودند، در موقع خطر هر دو می توانستند یار و دیار را به امید خدا رها کنند و خودشان را نجات دهند، هر دو بشدت ترسو بودند.

این مورد آخر در جعفری از رویارویی او با عبدالله کرمی و طیب معلوم می شود.

عزیرالله گتمیری در همان محله در خوانگاه زندگی می کرد. از قهرمانان نامی کشتی در وزن سنگین بود و سپس به مربیگری پرداخت. مرحوم تختی اغلب با او تمرین می کرد. گتمیری افکار چپ داشت. بسیار جسور و بزین بهادر بود و در آن محل همه او را به این صفات می شناختند. جعفری همیشه می کوشید در دید گتمیری قرار نگیرد چون می دانست در صورت درگیری مشکل بتواند از میدان مبارزه سالم خارج شود.

1- حسین فرزین تا انقلاب زنده بود و در جریان اولین ماه های برپائی کمیته ها او کمیته نظام آباد تهران را راه اندازی کرد و خود رئیس آن شد. کمیته ای که خود یک دولت بود و دست به غارت، دزدی خانه ها و باج گیری از وابستگان رژیم سقوط کرده و انواع هتک ناموس ها زد. عده ای تفنگ بدست در اختیار داشت که همگی اوباش محلات بودند. از جمله کسانی که به حکم آیت الله خلخالی اعدام شد حسین فرزین بود. رندان گزارشی از گذشته او به خلخالی رساندند و او فرزین و دارو دسته اش را ابتدا برای گفتگو احضار کرد و در همان جلسه گفتگو دستور خلع سلاح آنها و حکم اعدام حسین فرزین را را به جرم شرکت در کودتای 28 مرداد صادر کرد.

6 دهه، حکومت ها با توده ایها به این زبان سخن گفته اند

اواخر سال 1333، روزی در بیمارستان کشیک داشتم که از دژبانی تلفن کردند و دستور دادند یک اتاق برای یک بیمار اورژانس خالی کنم. یک بیمار مشرف به مرگ را به بخش آوردند. یک افسر و چهار سرباز مسلح همراه این بیمار بودند. بیمار به سختی نفس می کشید. ورود مامور مسلح به بیمارستان ممنوع بود و وقتی این نکته را به افسر مربوطه یاد آور شدم جوابی داد که کمابیش معنی آن "خفه شو" بود. بیمار را روی تخت خواباندم و چهار سرباز مسلح در چهار گوشه تخت ایستادند. خواستم سرم به دست بیمار وصل کنم و دنبال رگ گشتم اما نبض او حالت تپش نداشت. رگ هایش مثل یک نخ در زیر انگشتان احساس می شد. وقتی نام بیمار را برای ثبت در دفتر کشیک پرسیدم، افسر مربوطه فقط توضیح داد: توده ایست.

چیزی نگفتم و ننوشتم. بیمار کمی به هوش بود و حتی چشمانش را اندکی باز کرد و سایه لبخندی روی لبانش پیدا شد و با صدای بی نهایت آهسته پرسد تو دکتري؟

افسر متوجه شد و نگذاشت من جواب او را بدهم و با نهایت خشونت دستور داد که با بیمار حرف نزنم. با هر زحمتی بود "سرم" را به دست بیمار وصل کردم و از اتاق بیرون آمدم.

یکی از دوستان (...)) که در یکی از دهات حاشیه کویر زندگی می کند، وقتی این داستان را برایش خواندم (هنوز به چاپ نرسانده بود) معلوم شد برای او هم به نوعی چنین داستانی تکرار شده است. می گفت: درست مثل همین موردی که می گوئی برای ده ما پیش آمد ولی متأسفانه شخص مورد تعقیب زنده بود. حدود هشتاد و پنج سال از عمرش می گذشت. مردی متدین و مومن بود که در همان سال های 1320 به مناسبت همین اعتقادات دینی وارد حزب دمکرات نشده بود. وقتی از طرف ژاندارمری به سراغ او آمدند بیمار بود و فرزندانش تصمیم داشتند او را برای معالجه به تهران ببرند. ماموران به هیچ یک از این استدلال ها توجه نکردند و با کمال خشونت پیرمرد را به پاسگاه بردند بدون این که اجازه بدهند یکی از فرزندانش نزد او بماند و داروهایش را به او بدهد... یک روز به فرزندانش خبر دادند که به پاسگاه مراجعه و پدر خود را ببرند. آن ها هم با خوشحالی به سراغ پدر رفتند ولی این بار **پدری را که به هر حال با پای خود رفته بود** با "کول" به اتومبیل و سپس خانه رساندند. آن قدر حالش بد بود که تا چند روز نتوانست توضیحی در مورد این که این مدت کجا بوده و چه مراحمی را طی کرده بدهد و پس از این مدت هم جان به جان آفرین تسلیم کرد و قضیه همچنان مجهول باقی ماند!

دو چهره شناخته شده مطبوعات ایران چشم برجها فرو بستند!

پیش از پایان سال 81 و در آستانه پایان این سال دو چهره معروف و تاثیر گذار در مطبوعات سه دهه 30-40 و 50 یکی در فرانسه و دیگری در امریکا چشم برجها فرو بستند: دکتر مهدی سمسار سردبیر مقتدر و شایسته روزنامه کیهان در فرانسه و مهدی دری سردبیر خوش فکر و مردمی هفته نامه کیهان ورزشی در امریکا.

دکتر سمسار که استاد دانشکده داروسازی دانشگاه تهران نیز بود به دلیل استقلال رای و نظری که داشت، در آستانه تشکیل حزب رستاخیز از سردبیری کیهان کنار گذاشته شد و امیر طاهری با توصیه دو جانبه هویدا و اردشیر زاهدی جانشین وی شد و مهدی دری با تهدید و توطئه سپهبد خسروانی رئیس سازمان تربیت بدنی مجبور به کناره گیری شد. جرم مهدی دری حمایت از باشگاه شاهین و سپس پرسپولیس، انتشار یادنامه های سالانه از تختی، حمایت از فوتبالیست هایی که دستگاه از آنها حمایت نمی کرد و انتخاب آقای ورزش در هر سال بود. در کشوری که تنها یک آقا می توانست داشته باشد و آنهم "شاه" بود، جسارت دری و کیهان ورزشی برای انتخاب "آقا"ی گل و "آقا"ی کشتی برای ایران تحمل ناپذیر بود و خسروانی که زمین خواری و امنیتی کردن سازمان ورزش ایران توسط او گهگاه در کیهان ورزشی به اشاره طرح می شد، با ساختن پرونده امنیتی "آقا" دری را از سردبیری کیهان ورزشی برداشت. دری پیش از انقلاب مقیم انگلستان شد و پس از انقلاب به امریکا رفت.

هنوز بیش از یک ساعت نگذشته بود که افسر به اتاق من آمد و گفت: "سرم" گیر کرده و مایع به بیمار نمی رسد. وقتی به مریض رسیدیم از رنج هستی خلاص شده بود. سرم را بیرون آوردم و جنازه را به آن ها تحویل دادم. موقع خروج از بخش، بیمار را دیدم که آرام خوابیده و چهار سر باز به صورت آماده باش در چهار گوشه تخت او ایستاده بودند.

در جستجوی سایه "توده ایها"

در سال های اولیه دهه 1320 که حزب دمکرات ایران توسط قوام السلطنه تاسیس شد، دستور داد تمام ملت ایران در آن حزب نام نویسی کنند. مرکز حزب در چهار راه پهلوی (ولی عصر کنونی) بود. همانجائی که اکنون پارک دانشجو نامیده می شود. ساختمان و زمین متعلق به قوام بود. در جشن صدمین روز تاسیس این حزب تماشاجی 12-13 ساله این جشن بودم. قوام السلطنه در بالکن شهرداری تهران در میدان توپخانه ایستاده و اطرافش را رجال احاطه کرده بودند. مهدی مشایخی، شهردار تهران هم حضور داشت. همان کسی که در حضور عده کثیری کفش "جناب اشرف" را با دستمال پاک کرد و به ازای این خدمت شهردار تهران شد. جمعیت رژه رونده از مقابل قوام السلطنه واقعا پایان ناپذیر می نمود.

در تهران و شهرهای بزرگ همه مردم به حزب دمکرات ایران نپیوستند اما در شهرستان ها و روستاها بخشنامه دولتی شده بود که همه باید عضو این حزب شوند و این دستورالعمل به ژاندارمری های مناطق داده شده بود که هر کس عضویت حزب را نپذیرفت توده ای است و باید نامش در لیست توده ای ها ی محل و ده ثبت شود. مردان ده که نمی دانستند توده ای و دمکرات کدام است و اصولا حزب چیست؟ طبق دستور، هر یک با دادن یک قطعه عکس، صاحب کارت عضویت حزب دمکرات می شدند و با توصیه ژاندارمری با دقت از آن نگهداری می کردند که یکی از آن ها هم پدر همسر من بود "حاجی محمود نعمتی" که در ده می زیست. حاجی محمود از پذیرفتن کارت عضویت حزب دمکرات به این دلیل ساده که اصلا نمی داند حزب چیست؟ سر باز زد و از دستور دولت سرپیچی کرد. مردی بود نسبتا بلند قد "قوی استخوان" متکی به نفس و با اراده.

حاجی محمود با افتخار زیست. چهل و چند سال بعد از این وقایع وحدودا بیست سال پس از ارتحال حاجی، یعنی اواسط سال های 1360(1) ماموران ژاندارمری با دستور بازداشت ایشان به ده مراجعه کرده بودند. وقتی فرزند و نواده آن مرحوم علت را سؤال کرده بودند معلوم شد بادیستوری که از مرکز برای بازداشت تمام توده ای ها ی محل به ژاندارمری رسیده بود آن ها با مراجعه به سوابق، نام حاجی محمود را که چندین سال قبل عضویت در حزب دمکرات ایران را نپذیرفته و در لیست توده ای ها ثبت شده بود یافته و حالا برای بازداشت نامبرده مراجعه کرده بودند!

توهم نجات اصلاحات، زیر پرچم مداخله آمریکا و امید به سرکوب اصلاحات، زیر پرچم آمریکا

نگاهی به بحث پیرامون انتشار "منشور جمهوری" در خارج از کشور،
"جبهه جمهوریخواهی" دفتر تحکیم وحدت و "جبهه دموکراسی خواهی"
از سوی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر

ضرورت تمرکز نیروی اصلاحات

مشکل اصلاحات در کشور ما این نیست که در حاکمیت عده ای طرفدار اصلاحات شده اند و اصلاحات حکومتی شده است، بلکه برعکس، مشکل اساسی آنست که اصلاح طلبان قدرت حکومتی را در اختیار ندارند و جنبش با کمبود اصلاح طلب حکومتی روبروست!

در شرایط کنونی ایران و منطقه و جهان جز دو گزینه تداوم اصلاحات و یا مداخله خارجی، گزینه دیگری در برابر کشور ما وجود ندارد

بحث پیرامون اینکه جبهه جمهوری خواهی و دموکراسی خواهی ابتدا از سوی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر مطرح شد و یا از سوی دفتر تحکیم وحدت و یا اینکه افراد و سازمان‌های سیاسی در خارج از کشور زودتر به این دیدگاه رسیدند و یا فعالان دانشجویی در داخل کشور، نه روشن‌گر دیدگاه‌های مطرح در این ارتباط است و نه نتیجه بخش. در عین حال که حائز اهمیت نیز نیست. آنچه مطرح است محتوای این بحث است. اینکه: قرار است جمهوری اسلامی منحل شده و یک جمهوری جدید با مضامین مورد نظر طراحان آن تشکیل شود و یا از جمهوریت در همین نظام دفاع شده و جبهه ای از نیروهای طرفدار جمهوریت – چه در داخل و چه در خارج از حاکمیت- تشکیل شود.

هر نوع حاشیه پردازی پیرامون این دو موضع، به همان پرگویی هائی ختم خواهد شد که طی تمام سال‌های گذشته و در بحرانی‌ترین لحظات تصمیم‌گیری و ضرورت ورود به صحنه سیاسی ایران، بدون حصول نتیجه – بویژه در مهاجرت- گریبان احزاب و سازمان‌های سیاسی را گرفته و موجب انواع مواضع و صدور بیانییه‌های مقطعی و متاثر از حوادث ایران شده است. حتی در داخل کشور، نداشتن تصویری روشن از مضمون بحث جبهه، اغلب در میان طرفداران اصلاحات جهت اساسی مبارزه سیاسی – اصلاحی برای

بحث پیرامون تشکیل جبهه‌ای با شرکت طرفداران جمهوریت، طرفداران دموکراسی و طرفداران اصلاحات در نیمسال دوم سالی که سپری شد، به یکی از پرتوجه‌ترین بحث‌ها تبدیل شد.

در خارج از کشور، برخی فعالان مستقل سیاسی و همچنین برخی سازمان‌های سیاسی منشوری را با نام "جمهوریت" تدارک دیدند. چند حزب و سازمان سیاسی بیانییه‌ای را با همین نام و مضمون منتشر کردند و چند تنی نیز مقالاتی با امضای خویش در همین ارتباط انتشار دادند.

در داخل کشور، دفتر تحکیم وحدت با صدور بیانییه‌ای همین مضمون را مطرح کرد و اعلام داشت از جبهه دوم خرداد خارج می‌شود. این بیانییه پس از انتخابات شوراها انتشار یافت، گرچه زمینه انتشار آن در موضع‌گیری‌های ماه‌های قبل از آن نیز مشهود بود. انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر نیز پس از انتخابات شوراها "جبهه دموکراسی خواهی" را مطرح ساخت. در این میان دفتر تحکیم وحدت، در بیانییه خود، در عین حال که جبهه جمهوریخواهی را عنوان کرده است، از جبهه دموکراسی خواهی نیز نام برده است که هدف از آن را می‌توان حفظ نزدیکی و بقای به انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر در تشکیل تحکیم وحدت باشد.

اصلاحات و اصلاح طلبان حکومتی" سخن می راند. استفاده از اصطلاح اصلاح طلب و اصطلاح طلبی "حکومتی" در حالی از سوی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر طرح می شود که از مدتی پس از انتخابات سال 1376 ریاست جمهوری، از این اصطلاح عمدتاً با هدف جدا ساختن صف طرفداران داخل و خارج حکومت استفاده می شده است. نگاه به بیانیه مورد بحث را با همان عنوان آن آغاز کنیم.

اصلاح طلب حکومتی یعنی چه؟ منظور از اصلاح طلب حکومتی کسانی هستند که در جریان انتخابات ریاست جمهوری خرداد 76 و مجلس در بهمن 78 برنامه‌ها و طرح‌هایی از اصلاحات را به مردم ارائه دادند و براساس این برنامه‌ها انتخاب شدند و توانستند بخشی از قدرت و مسئولیت‌های حکومتی را از چنگ موانع اسلامی و جبهه ائتلافی با این جمعیت، یعنی بخشی از کارگزاران به رهبری هاشمی رفسنجانی بیرون بکشند. این عده از نظر جبهه ضداصلاحات از یکسو و طرفداران اصلاحات رادیکال در دفتر تحکیم و انجمن اسلامی امیرکبیر از سوی دیگر مجرمند. مجرمند، زیرا دو گروه فوق مدعی هستند که اصلاح طلب حکومتی آب در هاون می‌کوبد و انجام اصلاحات اصولاً امکان‌پذیر نیست. در حالیکه اصلاح طلب گفته آنان **حکومتی** معتقد است که اصلاحات ممکن است و در هر حال برای آن باید تلاش کرد.

اشتباه نشود منظور ایندو از اصلاح طلب حکومتی فرصت طلب‌هایی نیستند که بنام اصلاحات به قدرت رسوخ کردند و بعد هم در لاک خود خزیدند و یا بقول خود **سیاست سکوت** را پیشه کرده‌اند. مثلاً آنها کارگزاران سازندگی را اصلاح طلب حکومتی نمی‌دانند. بخش عمده کارگزاران هرچند با وعده اصلاحات رای مردم را جذب کرد اما در ظرف دو سالی که از انتخابات مجلس می‌گذرد کسی کلمه‌ای از یکی از آنان در مجلس یا در جایی دیگر در دفاع از اصلاحات نشنیده است. گویی اصلاً نه وعده‌ای به مردم داده اند و نه اراده‌ای برای انجام وعده‌هایشان دارند. به این ترتیب، کارگزاران چون اصلاح طلبی حکومتی، اصلاح طلبی‌اش را برداشته‌اند و فقط حکومتی‌اش را نگاه داشته اند مورد نقد نیستند. تمام سرزنش‌ها و شماتت‌ها و نقدها و دشنام‌ها متوجه گروهی از اعضای جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی است که ایستاده اند تا وعده‌هایی را که به مردم داده اند اجرا کنند. منظور از اصلاح طلبان حکومتی اینان هستند.

اصلاحات حکومتی

از طعنه به اصلاح طلبان حکومتی گمراه کنندتر، مخالفت با اصل "اصلاحات حکومتی" است. چرا؟ اصلاحات یا "حکومتی" است یا اصلاً اصلاحات نیست و نام و مشخصات و مضمون دیگری دارد، که مسیری از انقلاب تا کودتا را طی می‌کند. اندیشه‌ها و آرزوهایی که ما در سر داریم یا بر قلم و بر زبان می‌آوریم، هر قدر هم که شریف و والا باشد تا زمانی که حکومتی نشود، یعنی مردم را فرا نگیرد و به نیروی اجتماعی تبدیل نشود که بتواند امکان اجرای آن اندیشه‌ها را از

انتخاب یاران و همراهان ایجاد دشواری کرده است، که نمونه آخر آن انتخابات شوراها و لیست‌های متعدد انتخاباتی از سوی طرفداران اصلاحات و اعضای حاضر در جبهه دوم خرداد است.

نفس اعلام جبهه دوم خرداد و انتخاب چنین نامی برای آن محتوایی که زیربنای انتخابات ریاست جمهوری سال 1376 شد، خود بازتابی است از همین امر. یعنی نداشتن تصویری روشن از مضمون عملی جبهه‌ای که با شعار قاطع و روشن نه تنها بسیج مردم را ممکن می‌سازد و به جنبش جهت‌گیری روشن و صریح را نشان می‌دهد، بلکه حجت را بر احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و حتی دسته بندی‌های سیاسی که در این سال‌ها زیر پوشش اصلاح طلبی در جبهه دوم خرداد برای خویش جایی یافته اند تمام می‌کند.

شاید در میان بیانیه‌ها و مقالاتی که در ارتباط با "جمهوری خواهی" و "دمکراسی خواهی" تاکنون منتشر شده، بیانیه دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر از صراحت و صداقت بیشتری نسبت به دیگر بیانیه‌ها و منشورهای عمدتاً منتشر شده در خارج از کشور برخوردار باشد. نه تنها از صراحت بیشتری برخوردار است، بلکه جهت‌گیری و شعار آن یک گام جلوتر از منشورها و بیانیه‌های خارج از کشور است، چرا که با روشنی کامل مسئله ضرورت تشکیل یک جبهه را مطرح می‌کند. یعنی گام عملی را نیز برداشته و آن را اعلام می‌کند، در حالیکه در دیگر موارد این مسئله یا بصورت "منشور" عام مطرح است و یا خطاب آن به خواستاران و طرفداران جمهوری و دمکراسی و آنهم بصورت مقاله و نه فراخواندن احزاب و سازمان‌های مشخص سیاسی برای تشکیل چنین جبهه‌ای. ریشه‌های این ضعف نیز، مانند مواردی مشابه در گذشته، علاوه بر سرگردان ماندن میان دو پرسش مطرح شده در بالا، به نوسان‌های سیاسی ناشی از حوادث داخل کشور و رویدادهای جهانی نیز باز می‌گردد و به این ترتیب متأثر از حادثه است تا تحلیل اوضاع کشور و تشخیص سمت‌گیری جنبش مردم.

از آنجا که بیانیه دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر صریح تر و دقیق‌تر از دیگر بیانیه‌ها و منشورهای حامل بحث "جمهوری خواهی و دمکراسی خواهی" منتشر شده، مبنای پرداختن به برخی دیدگاه‌ها در این بحث را همین بیانیه قرار می‌دهیم، در حالیکه این بحث در خارج از کشور را هم در نظر داریم. بیانیه‌ای که شاید ریشه‌های آن به مانیفست اکبرگنجی باز گردد، اما گام عملی آن فراتر از طرح تئوری مسئله از سوی وی است.

اصلاح طلبی حکومتی

بیانیه دفتر تحکیم و بویژه انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر، از همان آغاز به قضاوت پرداخته و انتخابات نهم اسفند را "فریاد پایان اصلاح طلبی حکومتی" اعلام می‌کند. این انجمن که در سال گذشته بارها پایان اصلاح طلبی حکومتی را اعلام کرده بود، اکنون در جای جای بیانیه خود از اصطلاح **اصلاحات حکومتی** با کنایه یاد می‌کند و از ورشکستگی "اصلاحات حکومتی"، "بن‌بست اصلاح طلبان حکومتی"، "ابطال پرونده اصلاحات حکومتی"، "نامیدی مردم از

کنار گود نشست و بخشی از مبارزان را در میدان سیاسی و در مقاطع مهم حضور در صحنه تنها گذاشت. حادثه‌ای که در جریان انتخابات شوراها بوقوع پیوست.

بد نیست اعضای انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر و دفتر تحکیم از این نظر نگاهی به بیانیه خود بیاندازند. صادرکنندگان منشور جمهوری خواهان، که در جستجوی انحلال این جمهوری و برپایی یک جمهوری دیگر در خارج از کشور هستند نیز بدنیست بدان بیاندیشند.

جهت کلی این بیانیه ها و نامه ها و منشورها واقعا علیه کیست؟ علیه جبهه ضد اصلاحات یا علیه مبارزان راه اصلاحات؟ این مرکزی ترین پرسش است.

امکان اصلاحات و اراده اصلاحات

بیانیه انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر می‌نویسد: جامعه ایران دریافته است که اصلاحات سالهاست به دیوارهای قانون اساسی برخورد کرده است و در چنبره مشکلات ساختاری و غیر دمکراتیک آن گرفتار آمده و اصلاح طلبان نیز سالهاست که تلاش بیهوده می‌کنند، چرا که اراده ای در برداشتن دیوارهایی که سد راه اصلاحات است در آنها وجود ندارد.

برخلاف مانیفست جمهوری خواهی اکبرگنجی که امکان اصلاحات در چارچوب قانون اساسی موجود را اساسا منتفی می‌دانست و از این لحاظ اصولا به عملکرد اصلاح طلبان حکومتی نمی‌پرداخت، بیانیه انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر يك گام به جلو می‌گذارد و امکان اصلاحات را به کلی نفی نمی‌کند، اما این يك گام را به پیش می‌گذارد تا ده گام به پس بگذارد و همه دشواریهای مسیر اصلاحات را برعهده اصلاح طلبان بگذارد! چنان که گویا اراده در برداشتن دیواره‌هایی که سد راه اصلاحات است در آنها وجود ندارد. به گفته این بیانیه:

- جبهه دوم خرداد هیچ خط قرمزی را برای عقب نشینی مشخص نکرد.
- از هر روش و معامله ای برای کسب قدرت بهره جست.
- در برابر حذف نمایندگان منتخب مردم تهران و ابطال آرای مردم در آن انتخابات سکوت کرد.
- برای تصویب قانون مطبوعات قدمی برنداشت.
- در برابر بازداشت‌های غیر قانونی و محاکمه‌های قرون وسطایی عکس العملی نشان نداد.
- در برابر شکنجه‌های روحی و جسمی زندانیان سکوت کرد.
- فعالانه برای حذف جنبش دانشجویی گام برداشت.
- اصلاحات را به ماندن خویش در قدرت تفسیر کرد و هرکه به نقد قدرت طلبیشان پرداخت را به تندروی و یا ضد اصلاحات بودن متهم کرد.
- همگام و همراه با اقتدارگرایان به حذف منتقدان قدرت پرداخت.

موضع قدرت فراهم کند، اصلا نامش اصلاحات نیست. حداکثر برنامه‌ها و طرح‌هایی است که فعلا بعنوان يك آرزو و برنامه در ذهن و بر روی کاغذ است. از لحظه‌ای که این اندیشه‌ها حکومتی می‌شود، یعنی امکان اجرای آنها در چارچوب و در سطح قدرت فراهم می‌شود تازه شایسته نام اصلاحات می‌شود. بنابراین رد اصلاحات حکومتی و طعنه به طرفداران اصلاحات در حاکمیت معنا پیدا نمی‌کند.

اصلاحات غیرحکومتی یعنی پروژه و طرح اصلاحات نه انجام اصلاحات. همه هدف آن است که این پروژه اصلاحات غیرحکومتی بتواند به برنامه عملی اصلاحات حکومتی تبدیل شود و طرفداران و طراحان آن به حکومت راه یابند. برای اینکار باید تناسب نیرو بسود انجام اصلاحات تغییر کند و طرفداران اصلاحات به حکومت راه یابند. صرف راه یافتن به دستگاه قدرت هم بمعنای توان اجرای برنامه‌ها نیست. چه در سمت اصلاحات و چه ضد اصلاحات.

برلوسکونی، نخست وزیر ایتالیا هم می‌خواست قانون کار آن کشور را نابود کند. ده میلیون کارگر اعتصاب کردند. پرونده تغییر قانون کار در ایتالیا بسته شد. این موضوع دیگر نه ربطی به اراده و عدم اراده برلوسکونی دارد، نه قدرت او بعنوان نخست وزیر و نه قانون اساسی ایتالیا. مسئله تناسب قواست که چنین اجازه‌ای را به او نمی‌دهد. برعکس آن هم در مورد اصلاحات صادق است که تا نیروی مردم در پشت آن جمع نشود امکان انجام اصلاحات وجود نخواهد داشت. همین نوسان را ما در طی 6 سال گذشته در ایران هم شاهدیم. یعنی تناسب قوا در ابتدای انجام انتخابات ریاست جمهوری سال 1376 که امکانات مهمی را برای گشایش فضای سیاسی کشور فراهم ساخت. گرچه آنها بتدریج توانستند از ضعف اساسی جنبش که بی‌سازمانی و بی‌برنامگی آن بود استفاده کرده و سنگرهای از دست داده را بار دیگر اشغال کنند.

با این دیدگاه، یعنی کوشش برای فتح سنگرهای حکومتی از سوی اصلاح طلبان داخل و خارج از حاکمیت، نخستین مسئله‌ای که امروز باید بر سر آن به تفاهم رسید آن است که مشکل کشور ما اصلاح‌طلبی حکومتی نیست، بلکه **کمبود اصلاح‌طلبی حکومتی** است. مشکل آن است که اصلاح‌طلبی حکومتی فقط در دولت و مجلس و آن هم بخشی از آن نفوذ کرده است و اهرم‌های مهمی از قدرت حکومتی اساسا در اختیار اصلاح طلبان نیست. حل مسئله نیز در اعلام پایان اصلاح‌طلبی حکومتی نیست، بلکه باید نیروی اجتماعی و مردمی را آنچنان در پشت سر اصلاحات قرار داد تا اصلاح‌طلبی حکومتی مقاومت نهادهای انتصابی را بشکند، به تاریکخانه دستگاه قضایی، به خلوت شورای نگهبان، به ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام و مابقی آنها نیز نفوذ کند و این سنگرها را فتح کند. اصلاح‌طلبی برای آنکه پیروز شود باید همه حکومت و تمام قدرت را در اختیار بگیرد.

این کار موضوع يك نبرد و مبارزه است و مانند هر نبرد دیگری می‌توان در آن پیروز شد یا شکست خورد. اما نمی‌توان به بهانه اینکه گویا ما نتیجه نبرد را پیشاپیش می‌دانیم

از یازدهم سپتامبر به بعد و با ادامه خیانت ملی مقاومت در برابر اصلاحات انقلابی در میهن ما، زمینه مناسبی برای انفعال عمومی بوجود آمد.

جناح راست جمهوری اسلامی و مخالفان اصلاحات بسرعت این وضعیت تازه را به سود خود تشخیص دادند و احساس کردند، توهم مداخله امریکایی میتواند اوضاع را برای ناامیدی و کناره گیری مردم از مبارزه برای ادامه اصلاحات و بسود آنان، رفتن به سوی اعلام فضای جنگی در کشور و سازش مستقیم با امریکا فراهم کند. این نکته بارها و حتی در این اواخر و در آستانه حمله نظامی امریکا به عراق، از دهان هاشمی رفسنجانی در یک سفر تبلیغاتی به منطقه زلزلهخیز بوئین زهرا، در حد ضرورت شمشیر کشیدن به روی مردم و برپائی یک عاشورا (دهه 60) تکرار شد.

از این لحظه ببعد جناح راست تمام تلاش و هدف خود را بر روی گسترش این توهم و کارشکنی در راه اصلاحات متمرکز ساخت.

جبهه ضداصلاحات، در استقبال از مداخله نظامی امریکا در عراق و برقراری شرایط جنگی در منطقه (بی آنکه توان درک ماهیت این تجاوز و سرانجام آن را داشته باشد) این سخن هوشنگ امیراحمدی یکی از نظریه پردازان و فعالان مناسبات پنهان سیاسی بین نزدیکان و وابستگان هاشمی رفسنجانی و امریکا را در گوش داشت که گفته بود: **"امریکا بدنبال تجارت و پول در ایران است و پول هم دست جناح راست است"**. آنها با این اندیشه تصور کردند و شاید همچنان و علیرغم حمله جنایتکارانه‌ای که ارتش‌های امریکا و انگلیس به عراق کرده‌اند، تصور کنند اگر مردم از اصلاحات کناره بگیرند می‌توانند خود با امریکا به تقاهم برسند.

چون آمیزترین حملات بر علیه اصلاحات و اصلاح طلبان، به این ترتیب و با یورش به ملی- مذهبی‌ها، زمینه سازی برای دستگیری هاشم آغاچری عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و توقیف نشریه این سازمان، صحنه سازی دستگیری و زیر فشار اعتراف قرار دادن عباس عبدی و محاصره تبلیغاتی جبهه مشارکت و حتی حملات تبلیغاتی مستقیم علیه محمد خاتمی (توسط هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه پس از انتخابات شوراها) آغاز شد تا مردم را به این نتیجه برسانند که عمل آنان و مبارزه آنان قادر به تغییر وضع نیست. ترکیب این دو عامل یعنی توهم نسبت به دخالت خارجی برای نجات از وضع موجود و مقاومت جنون آمیز داخلی در برابر اصلاحات در بررسی دلایل ناامیدی و بی اعتیابی رشدیابنده، نقش عمده و تعیین کننده دارند. آنچه در بیانیه دانشگاه امیرکبیر مجهول باقی مانده همین نکات است. نکاتی که اتفاقا پایه‌های یک تفسیر دقیق از اوضاع جنبش و یافتن راه حل‌های به عقب راندن مخالفان اصلاحات است.

پیش و پس از مانیفست

این وضعیت جدید بتدریج تاثیر خود را نه فقط بر روی مردم، بلکه بر بخشی از اصلاح طلبان نیز گذاشت.

- و سرانجام، نقش مردم در فرآیند اصلاحات را فراموش کرد و...

هر کس می‌تواند با همه این موارد و یا بخشی از انتقادات نسبت به بخشی از اصلاح طلبان یا نسبت به مجموعه جنبش اصلاح طلبی موافق باشد و یا مخالف، اما در یک نکته اتفاق نظر می‌توان داشت که هدف این بیانیه انتقاد سازنده به قصد راه گشایی نیست، هدف تخریب اصلاح طلبان در داخل حاکمیت، به قصد اثبات ناممکن بودن اصلاحات، و البته تحت عنوان نبود اراده اصلاح طلبی در اصلاح طلبان است! اگر جز این بود بیانیه نقش عوامل و موانع عمده اصلاحات را بکلی فراموش نمی‌کرد و همه شمشیر ذوالفقار را یک فقار نکرده و بر سر اصلاح طلبان داخل حاکمیت فرود نمی‌آورد.

بیانیه در بررسی علل و عوامل و موانع پیش روی جنبش اصلاح طلبی تنها به نقد عملکرد اصلاح طلبان اکتفا نمی‌کند و دو عامل مهم داخلی و خارجی دیگر را در نظر نمی‌گیرد: **جبهه ضداصلاحات و توهم پیرامون نتیجه مداخله امریکایی!**

توهم مداخله امریکایی

در خرداد 76 زمانی که جنبش مردم به ضرورت اصلاحات رای دادند و مردم به اصلاح طلبان روی آوردند و از آن پشتیبانی کردند، در فضای سیاسی ایران بدیل و آلترناتیو دیگری برای تحول وجود نداشت. تنها مردم بودند و نتیجه عمل آنان. یگانه گزینش موجود میان اصلاح طلبان و جناح راست بود. مردم چه امیدوار بودند و چه ناامید، می‌دانستند که این فصلی از تاریخ کشورشان است که باید ورق بخورد. بنابراین، نتیجه این گزینش ممکن و مقدر در فضای آن روز جامعه ایران، تلخ و ترش و شیرین دست‌پخت خود آنان است. این وضع تا یازدهم سپتامبر 2001 ادامه داشت.

از این تاریخ به بعد يك عامل خارجي نیرومند نیز وارد محاسبات سیاسی ایران و روند جنبش اصلاحات شد. واقعیت تلخ آنست که این عامل خارجی زیر فشار سنگین مخالفان اصلاحات به مردم ایران و مقاومت مافیای ثروتی که در جمهوری اسلامی حضور پر قدرت دارد، در برابر خواست مردم به یک خطر ملی تبدیل شد. خطری که همچنان رو به رشد و تکامل است: **توهم مداخله امریکایی.**

تصور اینکه اگر مردم عقب بنشینند و حکومت را به حال خود واگذارند، يك عامل خارجي می‌تواند بجای آنان سرنوشتشان را تغییر دهد و حکومت را کنار بگذارد بر فضای سیاسی ایران و ناخودآگاه و خودآگاه سایه افکن شد.

مانند همه بزنگاه‌های تاریخی ایران در دوران قاجار، در انقلاب مشروطه، در جنبش ملی شدن نفت که هرگاه مردم برای يك عمل مستقل وارد کارزار شده اند عاملی خارجی به میدان آمده و این مبارزه را یا سرکوب و یا منحرف کرده است، اینبار نیز این حادثه، رویداد 11 سپتامبر در نیویورک و واشنگتن در جنبش اصلاح طلبی ایران نیز تکرار شد.

اصلاحات توجه نداشتند، ایجاد امید نسبت به يك نیروی خارجی و نجات بخش را شکل بخشید. امید اینکه یک نیروی خارجی خواهد توانست، در شرایط موجود جهانی حکومت را که مردم دیگر تحمل آن را ندارند سرنگون کند. انفعال از آن جهت که اگر خروج از حاکمیت خود کارساز و درمان درد است، چرا برای عقب راندن راست و مخالفان اصلاحات از حکومت اساسا باید مبارزه کرد. تز خروج از حاکمیت در ترکیب با عوامل پیش گفته چنان توهم و چنان انفعالی را در بدنه اصلاحات ایجاد کرد که بگفته علی شکوریراد جبهه مشارکت حتی نتوانست نیروها و هواداران خود را برای انتخابات شوراها بسیج کند. برآستی اگر خروج از حاکمیت چنان اکسیری بود که با آن می‌شد مخالفان اصلاحات را نیست و نابود کرد، چرا باید برای حفظ شوراها جنگید؟

نتیجه محتوم

حال ببینیم حاصل این تناقضات و غفلت از بسیج واقعی مردم با شعارهای واقعی اقتصادی و سیاسی، همراه با افشاگری‌های صریح و بی‌پرده حکومتی چگونه موجب شد تا مردم در انتخابات شوراها عملا به خروج اصلاح طلبان از حاکمیت رای بدهند و نتیجه این گزینش با تمام تناقضاتش از پرده بیرون بیفتد. تنها باید متعجب بود که چرا اصلاح طلبان از چنین نتیجه ای متعجب شده اند؟!

از یکسو شورای شهرهای بزرگ بدست مخالفان اصلاحات افتاد و نه فقط آن انقلابی که قرار بود با خروج از حاکمیت تحقق پیدا کند عملی نشد، بلکه آب از آب هم تکان نخورد. جبهه ضداصلاحات موقعیت باز هم بهتری برای آنکه برنامه‌های مخرب خود را در سطح بخشی از حاکمیت و منابع و درآمد و اداره شهرهای بزرگ به پیش برد، بدست آورد. اما از سوی دیگر ابعاد وسیع رویگردانی مردم از انتخابات نگرانی جدی را در برخی محافل راست و از جمله به اصطلاح "عقلای محافظه کار" ایجاد کرد.

اینکه انتخابات شوراها در يك فضای انفعال و بی‌اعتنایی عمومی صورت گرفت، به هیچ وجه بمعنای آن نیست که گزینش مردم ناآگاهانه بود. در پس چهره بی‌اعتنا، مردم رویدادهای کشور را از زیر چشم بدقت نظاره می‌کنند و از همه حوادث و جزئیات آن بخوبی اطلاع دارند. انتخابات شوراها نشان داد که مردم هم بخوبی تناقض اوضاع و وضع جبهه ضداصلاحات را درک کرده اند و بر روی این تناقض در برابر حاکمیت مانور می‌کنند. مردم در انتخابات شوراها پیام دادند که: ما خواهان تحول هستیم، بهر بهایی که باشد. اگر راه در برابر اصلاحات باز نشود ما درها را بر روی تحولی - ولو از بیرون و در حد تغییرات بسیار اندک و در حد ظاهر حاکمیت- به هر بها و هزینه و شکلی که باشد، نبسته‌ایم.

مردم به هر قیمت خواهان اصلاحات در ساختار حاکمیت ایران‌اند و آنها که در میدان مانده و برای این اصلاحات مبارزه می‌کنند و ابزار حکومتی را در خدمت مردم قرار می‌دهند، طبعا مورد حمایت مردم‌اند. به این ترتیب جبهه

تأثیری که در مانیفست جمهوری خواهی و فراتر از آن، در تز خروج از حاکمیت خود را نشان داد. اساس تز خروج از حاکمیت بر آن قرار داشت که امکان پیشبرد جنبش اصلاحات به اتکا مردم وجود ندارد، بنابراین باید با خروج از حاکمیت "مشروعیت بین المللی" آن را از بین برد. اگر غیر از این بود، مانند دولت اصلاحات در ونزوئلا گام بلند به سوی مردم و فرا خواندن آنان به صحنه در دستور کار قرار می‌گرفت، نه عقب نشینی و ترک صحنه! البته مطرح کنندگان این تز واقعا قصد خروج از حاکمیت را نداشتند ولی آن را اقدامی بازدارنده محسوب می‌کردند و معتقد بودند با این تهدید می‌توان بخشی از جناح راست و مخالفان اصلاحات را ترساند و آنان را به پذیرش خواسته‌های مردم و اصلاحات وادار کرد. از نظر طرفداران تز خروج از حاکمیت، جریان جناح راست و مخالفان اصلاحات کمابیش از سه گروه تشکیل شده اند.

1- گروه نخست عوامل مستقیم آمریکا و انگلیس در جمهوری اسلامی هستند که تداوم اصلاحات را مانعی عمده برای پیشبرد نقشه‌های خود در ایران و خاورمیانه میدانند. آنها در جناح راست آگاهانه شرایط را برای يك مداخله خارجی فراهم می‌کنند.

2- گروه دوم کسانی هستند که منافع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی‌شان چنان با حفظ قدرت و ادامه غارت گره خورده است که اصولا هر نوع خللی را در وضع موجود با نابودی خود یکسان می‌بینند.

3- گروه سوم کسانی هستند که از آنان بعنوان "عقلای جناح راست" نام برده می‌شد و می‌شود، که نه عامل بیگانه‌اند و نه منافعشان به آن شکلی که گروه مافیائی در محاصره اصلاحات است در خطر است. آنها در موقعیتی نیستند که هیچگونه تغییر و اصلاحاتی را نتوانند تحمل کنند.

روشن بود که دو گروه نخست از تز و تبلیغ خروج اصلاح طلبان از حاکمیت هراسی به دل راه ندادند و اساسا از آن استقبال کرده و تمام تلاششان برای تحقق این امر است. بنابراین مخاطب اصلی تز خروج از حاکمیت گروه سوم بود که باید درک می‌کرد حرکات جنون آمیز دو گروه دیگر برای خروج یا اخراج اصلاح طلبان از حاکمیت به زیان تمام می‌شود. کتمان نمی‌توان کرد که درک این تهدید و خطری که از ناحیه خروج یا اخراج اصلاح طلبان از حاکمیت متوجه گروه سوم می‌شد، در پاره‌ای موارد "عقلای جناح راست" را از همراهی با دو گروه نخست بازداشت. چنانکه در بسیاری از بزنگاه‌ها که بنظر می‌رسید تصمیم قطعی برای ریشه کردن کار اصلاحات گرفته شده است، این گروه سوم با آنها همراهی نکرد.

مطرح‌کنندگان تز خروج از حاکمیت به پیامدهای توهم زا و انفعالی این اندیشه در سطح توده مردم و بدنه اصلاحات آگاه نبودند یا به آن بهای کمی دادند. توهم زا از آن رو که ترویج می‌شد با خروج از حاکمیت می‌توان مشروعیت بین المللی حکومت را از بین برد که نتیجه آن برای مردم عادی که به تبلیغاتی بودن این شعار جهت فشار به جبهه مخالفان

اصلاحات پیام اولتیماتوم شوراها را بدرستی درک می کنند و بدتر از آن، اینکه آیا از پیامدهای این انتخابات نتایج معکوس نمی گیرند؟

اینها پرسشها، نگرانیها، امیدها و دلمشغولیهایی است که امروز مردم میهن ما، پس از انتخابات شوراها بدانها می اندیشند، فکر می کنند و راه حل آن را می جویند. سرنوشت و آینده کشور ما به میزان زیادی به درس گیری و آن نتیجه ای بستگی دارد که مردم از پیامدهای این انتخابات خواهند گرفت و به همین دلیل و برای ایجاد انحراف از درس گیری مردم، از همه سو انتشار درسهایی نادرست و حتی تحریف پیام انتخابات، بویژه از سوی تحریم کنندگان داخلی و خارجی این انتخابات، از جمله جبهه ضد اصلاحات با شدت تبلیغ می شود.

هشدار مردم در انتخابات شوراها به دستگاه قدرت، با هشداري به خود آنان توأم شد و مرزهای باریک و محدود گزینش تاریخی که در برابر کشور ما قرار دارد را به مردم نشان داد. همه چیز حاکی از آن است که دیگر امکان اولتیماتوم دومی وجود ندارد. یا اصلاح طلبان و مردم صفوف خود را محکم می کنند و با تمام نیرو در برابر جبهه ضد اصلاحات وارد میدان می شوند و همه هزینه های آن را نیز می پذیرند، یا آنکه کنار می نشینند تا یک نیروی خارجی تحول مورد نظر خود را با همه پیامدها و هزینه ها و خطرات شناخته و ناشناخته آن به کشور ما تحمیل کند. این آن گزینش تاریخی است که در برابر جامعه ماست و سرنوشت کشور ما در غلبه این یا آن گرایش بر دیگری رقم می خورد.

اپوزیسیون و انتخابات

با اعتقاد به اینکه در شرایط کنونی ایران و منطقه و جهان جز دو گزینه تداوم اصلاحات و یا مداخله خارجی، گزینه دیگری در برابر کشور ما وجود ندارد، طرفداران اصلاحات در حکومت و بخشی از اپوزیسیون داخل و خارج در انتخابات شوراها شرکت کردند و مردم را به شرکت در آن دعوت کردند. نه فقط نهضت آزادی ایران و نیروهای ملی- مذهبی بلکه حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت و چند گروه سیاسی دیگر داخل و خارج، مردم و هواداران خود را به شرکت در انتخابات فراخواندند. می دانیم که این دعوت مورد استقبال و پشتیبانی همگانی در ایران قرار نگرفت. برخی این عدم استقبال را به حساب بی پشتوانگی و محکومیت همیشگی اصلاح طلبان و این بخش از اپوزیسیون داخل و خارج می گذارند. ما شرایطی را که موجب شد بیش از نیمی از مردم راه عدم شرکت در انتخابات را برگزینند و هدف و پیام آنان را از نگاه خود تحلیل کردیم.

ما زمینه ها و دلایل عدم شرکت بیش از نیمی از دارندگان حق رای در انتخابات شوراها را کاملاً درک می کنیم و درک خود را نیز نوشتیم. این واضح است که مردم خود باید پیامدهای مثبت و منفی عمل تاریخی خود را بسنجند و درباره آن قضاوت کنند؛ اما انتظار آن است که شرایط اصلاح طلبان و اپوزیسیون مسئول ایران نیز درک شود و به این واقعیت توجه

راست هم که در شهرهای بزرگ با کمترین آراء ممکن از صندوق ها بیرون آمده کوچکترین شانس در آینده تحولات ایران ندارد، چنانچه طرفداران اصلاحات اگر سنگر را ترک کنند چنین شانس نخواهند داشت.

اصلاحات، امروز همگانی ترین خواست مردم ایران است و مردم از حد و حدود پیامدها و هزینه های آن نیز بی اطلاع نیستند. گرچه، مداخله خارجی با غرور ملی مردم میهن ما در تناقض است و خطرات و هزینه های آن نامعلوم، اما خواست مردم برای اصلاحات چنان است که عوارض این خطر را در سایه قرار داده است و در اینجا اشتباه ملی شاید نصیب مردم ایران شود، اما خیانت ملی در دفتر حاکمیت ثبت می شود.

هر جبهه ای که طرفداران اصلاحات در حاکمیت جمهوری اسلامی نیز در آن سهم داشته و یا خواهند داشته باشند با محتوای چنین تغییراتی تعریف می شود. این محتوا، در شرایط کنونی می تواند "جبهه طرفداران و مدافعان جمهوریت" باشد که تفاوت آن با دوستداران و یا طرفداران "دمکراسی" و "جمهوری خواهی" تفاوتی در حد بودن در حاکمیت (با توضیحات بالا) و خارج شدن و یا خارج بودن از حاکمیت است. هیچ اپوزیسیونی اعم از اینکه در داخل کشور باشد و یا خارج از ایران نمی تواند و مجاز نیست تا آخرین لحظه ای که بخشی از قدرت حکومتی در اختیار طرفداران صادق تحولات و اصلاحات است و از این قدرت در جهت مقابله با جبهه مخالفان اصلاحات استفاده می شود، این قدرت را رها کرده و با خروج از حاکمیت، طرفدار جمهوری و دمکراسی شود. امروز مهم آنست که بخشی از حاکمیت با بخش خارج از حاکمیت در پیوند اصلاحی باقی بماند و دو ضلع یک جبهه را تشکیل دهند. روی سخن با انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر و یا کسانی که در خارج و یا داخل کشور بحث پیرامون ضرورت تشکیل جبهه ای برای دمکراسی و جمهوری خواهی به معنای دمکراسی خواهی را عنوان می کنند در اینجا باید تدقیق شود. هر نوع غفلت در این عرصه، عملاً توان جبهه اصلاحات را تضعیف می کند و اگر امکانات بیشتری را در خدمت جبهه ضد اصلاحات قرار ندهد (مانند حاصل انتخابات شوراها) شرایط را برای دخالت خارجی در ایران فراهم می سازد.

با این مضمون، نتایج انتخابات شوراها را به هیچ وجه نمی توان رویگردانی مردم از ادامه اصلاحات و شخصیت هائی که در حاکمیت از اصلاحات دفاع می کنند ارزیابی کرد. برعکس باید آن را اولتیماتومی از سوی مردم برای باز کردن راه اصلاحات دانست و تشویق اصلاح طلبان به برداشتن گام های بلندتر ارزیابی کرد.

از آنجا که این اولتیماتوم در یک فضای متناقض صورت می گیرد و از آنجا که نیروی اصلی مخالف اصلاحات فعلاً همچنان به انجام وظیفه اش برای مخالفت با اصلاحات ادامه می دهد و راه های عقب نشینی خود را مسدود می بیند، این پرسش و این نگرانی برای مردم بوجود آمده که آیا مخالفان

سرنوشت ایران است. بنابراین باید از هم اکنون در کنار پیروزمندان آینده، یعنی طرفداران سلطنت جایی برای خود باز کرد، حال یا برای سهم شدن در قدرت یا به نیت محدودسازی ترکتازی‌های بعدی سلطنت‌طلبان. (مراجعه کنید به منشور جمهوری آقای باقرزاده و دیگران)

وضع، البته در مورد طرفداران جبهه جمهوریخواهی دمکراتیک که طیف چپ در خارج از کشور مطرح می‌کند، تا حدود زیادی متفاوت است. گرچه اینان نیز معتقدند اصلاحات شکست خورده، یا اساساً نمی‌توانست و نمی‌تواند پیروز شود و به همین دلیل احتمال اینکه سرنوشت کشور ما با مداخله خارجی رقم بخورد بسیار زیاد و حتی قطعی است. لذا باید با تشکیل جبهه‌ای از جمهوری خواهان دمکرات اجازه نداد آمریکا آلترناتیو مورد نظر خود، یعنی سلطنت را به ایران تحمیل کند. طرفداران این جبهه نیز شکست اصلاحات را پذیرفته اند و صرفنظر از نیت مترقی که دارند، مداخله خارجی را در عمل، امری محتوم می‌دانند و به نوعی در برابر این سرنوشت محتوم تسلیم شده اند. توپخانه سنگین علیه اصلاحات و طرفداران اصلاحات در درون حاکمیت، پس از انتخابات شوراها از سوی طرفداران این جبهه نیز بکار افتاده و انتقاد از خویش برای شرکت در انتخابات شوراها نیز روز به روز بیشتر می‌شود. اینان نیز پیش از آنکه بخواهند با وضع موجود مبارزه کنند، تسلیم وضع موجود و سرنوشت گویا محتومی شده‌اند که مخالفان اصلاحات برای جامعه ما رقم زده اند. به همین دلیل جبهه جمهوری خواهی دمکراتیک هم در عمل شکلی از پذیرش قطعی بودن مداخله خارجی و در نهایت تسلیم پیشاپیش به همان گزینه دوم است.

ما نه اصلاحات را شکست خورده می‌دانیم و نه وضع موجود را بسود مخالفان اصلاحات و طرفداران مداخله خارجی تغییر ناپذیر. حتی اگر چشم انداز مساعدی برای تغییر این وضع وجود نداشته باشد، معتقدیم تا لحظه‌ای که می‌توان برای پیشبرد اصلاحات مبارزه کرد، باید در آن شرکت کرد و از امروز این جنبش برای فردای آن دفاع کرد. ما جز دو گزینه ادامه اصلاحات و تعمیق و رادیکالیزه کردن آن در برابر پذیرش مداخله محتوم خارجی گزینه سومی را فعلاً نمی‌شناسیم و معتقدیم نه جبهه دموکراسی خواهی، نه جبهه جمهوری خواهی، در شرایط کنونی هیچکدام گزینه سوم در برابر یک مداخله خارجی نیست، در عین حال که با تشکیل جبهه‌ای در درون همین جمهوری اما برای دفاع از جمهوریت توافق و تقاضای کامل داریم. جریانی که از انفعال تغذیه می‌کند، نیرویی که سرمایه آن بی تفاوتی است، سیاستی که پیروزی خود را در شکست‌های تاکتیکی جنبش مردم جستجو می‌کند، هیچگاه و در هیچ تحول واقعی تاثیرگذار نیست. در انتقاد بی‌خطر اما پرچمال از اصلاحات و اصلاح‌طلبی هیچ نیرویی نه فعال می‌شود و نه رادیکال. تنها آنان که امروز در جنبش واقعا موجود جامعه شرکت می‌کنند، آنان که در برابر قدرتمندان واقعی امروز، صاحبان زندان و شکنجه و دادگاه، متکیان به نیروی انتظامی و نظامی و ترور و چماقداری یعنی در برابر جناح راست و جبهه ضد اصلاحات می‌ایستند و برای تحمیل عقب نشینی به آن مبارزه می‌کنند در شرایطی قرار خواهند داشت که بتوانند در فردای این جنبش نیز تاثیرگذار باشند.

شود که آنان نمی‌توانستند و نمی‌توانند گزینه دیگر، یعنی مداخله خارجی را بعنوان یک امکان، بعنوان یک راه حل، بعنوان حتی یک درجه تأیید کنند. چنین تأییدی عملاً قرار گرفتن در کنار مخالفان اصلاحات و عوامل نفوذی قدرت‌های بزرگ در رگ و پی دستگاه‌های انتصابی جمهوری اسلامی است. همان‌ها که برای مداخله خارجی لحظه شماری می‌کنند و تاکنون بارها به بهانه آن قصد اعلام حالت فوق‌العاده، بستن کامل فضای سیاسی کشور، قتل عام مردم و چهره‌های شناخته شده طرفدار اصلاحات و سپس رفتن به پابوس امریکا و انگلیس را دارند.

اصلاح طلبان و اپوزیسیون مسئول جمهوری اسلامی همان راهی را رفتند که باید می‌رفتند و جز آن نمی‌توانستند بروند. ما بر این باوریم که مردم ایران این وضعیت را درک می‌کنند و صرفنظر از هر عقیده و هر نتیجه‌گیری مثبت یا منفی که از انتخابات شوراها داشته باشند، از اینکه شوراهای شهرهای بزرگ بدست مخالفان اصلاحات افتاد و از وضعیتی که برای اصلاح طلبان و اپوزیسیون شرکت کننده در انتخابات پیش آمد خشنود نیستند.

برخی‌ها ضعف اپوزیسیون و حتی بخشی از اصلاح طلبان حکومتی را دقیقاً در همینجا می‌دانند و معتقدند خطای اپوزیسیون شرکت کننده در انتخابات و حتی بخشی از اصلاح طلبان حکومتی در آن است که عملاً خود را بین دو گزینه تداوم اصلاحات یا پذیرش مداخله خارجی محدود کرده اند، در حالیکه بنظر آنان گزینه سومی هم وجود دارد. گزینه‌ای که برخی آن را "جبهه دمکراسی خواهی" و برخی دیگر با عناوین مختلف ولی در اساس جبهه "جمهوری خواهی" معرفی می‌کنند. تفاوت میان این دو جبهه در آن است که طرفداران اولی غالباً برای سلطنت طلبان نیز در درون جبهه مورد نظر خود جایی باز می‌کنند. نیروئی که قرار است جانشین اصلاحات و مداخله آمریکایی شود. از سوی دیگر، هواداران جبهه جمهوری خواهی در کنار سلطنت طلبان، هواداران جمهوری اسلامی - ولو دمکراتیک - (یعنی اصلاح طلبان حکومتی) را از چارچوب این جبهه خارج می‌دانند.

آیا جبهه دمکراسی و جمهوری خواهی که دفتر تحکیم وحدت و دانشجویان امیرکبیر مطرح می‌کنند می‌تواند در شرایط مشخص کنونی گزینه‌ای واقعی و یا راه حل سوم باشد؟
بنظر ما نه.

نه جبهه دمکراسی خواهی که سلطنت طلبان هم در آن جایی می‌گیرند، راه سوم است و نه جبهه جمهوری خواهی که اصلاح طلبان حاضر در حاکمیت را در کنار سلطنت طلب ها دور می‌زند. این راه حل سوم، در عمل شکل بزرگ کرده همان گزینه دوم و هموار کننده راه آن گزینه است.

وظیفه این جبهه صرفنظر از نیت طرفداران آن، بتدریج آن خواهد شد که شرایط کم در دستر تر مداخله خارجی را فراهم سازد. بسیاری از کسانی که به چنین جبهه‌ای - بویژه در خارج از کشور و با شعار جبهه دمکراسی خواهی - می‌اندیشند، صرفنظر از نیت صادقانه شان، در اساس معتقدند که اصلاحات شکست خورده و مداخله خارجی تعیین کننده

جنبش بولیواری در ونزوئلا

شوراهای محلی

از اصلاحات انقلابی

در برابر توطئه

کودتائی دفاع کردند

کار آورده اند برخیزند. این حمایت از دولت اصلاحات، همراه با حمایت بخش های مهمی از نیروهای نظامی از دولت عملا راه های کودتای خونین را مسدود کرد.

با توجه به انتخابات اخیر شوراها در ایران و غفلتی که در سال های گذشته در باره نقش و اهمیت این شوراها برای دفاع از اصلاحات صورت گرفته و همچنین درک ضرورت اقدامات رادیکال اقتصادی جهت جلب حمایت توده مردم، خلاصه و تلفیقی از دو مقاله و مصاحبه که در ارتباط با رویدادهای اخیر ونزوئلا در فصل نامه "دفاتر مارکسیستی" منتشر شده گزارش زیر تهیه شده است. آنچه می خوانید مربوط به روزهای اعتصاب و شورش در خیابان های ونزوئلاست:

"... تدارک همه چیز را دیده بودند و تنها با يك اعتصاب عمومی می خواستند دولت چاوز را چنان زیر فشار قرار دهند که مجبور به استعفا شود.

مغازه ها بسته شد و تولید نفت را فلج کردند، علیه کسانی که مخالف اعتصاب در شرکت نفت بودند، دست به خرابکاری در کامپیوتر هدایت تولید زدند، تا بدینوسیله ارتش را تحریک به درگیری خیابانی کنند. آنها کسانی را از بین خود مامور کردند تا به طرف خودی ها تیراندازی کند و خونریزی آغاز شود. همه این اقدامات و پیش بینی ها برای فشار به چاوز بود تا از دولت کنارگیری کند. در پایان همه این تدابیر و برنامه ریزی ها، مخالفان دولت چاوز امید داشتند وضع چنان در ونزوئلا آشفته شود که امریکا بهانه لازم را برای ورود مستقیم به صحنه پیدا کند و سازمان ملل متحد را به بهانه ضرورت مقابله با خونریزی متقاعد به این حضور سازد.

مخالفان اصلاحات در ونزوئلا به همه چیز فکر کرده بودند، مگر اقتدار و عزم راسخ دولت چاوز برای باقی ماندن بر سر قدرت و به پیش بردن اصلاحات اقتصادی و سیاسی در ثروتمندترین کشور امریکای لاتین: ونزوئلا. کشوری که اکثریت مردم آن برای نجات از فقر و خاتمه بخشیدن به غارت کشور توسط شرکت های نفتی پشت دولت چاوز جمع شده و از او برای اصلاحات دفاع می کنند.

دولت اصلاحات توانست در بحرانی ترین روزها جنبش بولیواری را سازمان داده و میلیون ها ونزوئلایی را برای دفاع از دولت بسیج کند. حرکت اپوزسیون مخالف اصلاحات در ونزوئلا که از دوم دسامبر سال قبل با يك "اعتصاب نا محدود" به مقابله با دولت برخاسته و خود را آماده مقابله با دولت هوگوچاوز کرده بود، با همین بسیج نیرو در اوایل فوریه در هم شکسته شد.

جنبش بولیواری در ونزوئلا شامل شوراهای محلی می شود که صدها هزار تن از مردم در آن سازمان یافته اند. چیزی شبیه شوراهای شهر و روستا در ایران، که با کمال تأسف در ایران هنوز نتوانسته با زندگی مردم چنان گره بخورد

فصل نامه دفاتر مارکسیستی - وابسته به حزب کمونیست آلمان ترجمه، تلخیص و تدوین کامران شیرزاد

دولت هوگوچاوز که در امریکای لاتین به رژیم "اصلاحی- انقلابی" شهرت یافته، توانست بزرگترین بحران کودتائی را از سر بگذراند و رهبری ونزوئلا را در دست خود حفظ کند. مخالفان اصلاحات که عمدتاً مافیای نفتی در داخل کشورند، توانستند به مدت چند هفته و با حمایت همه جانبه بزرگترین شرکت های نفتی امریکا ونزوئلا، این کشور ثروتمند امریکای لاتین را دستخوش شورش، اعتصاب و برخوردهای خونین خیابانی کنند. برگ برنده آنها در ایجاد این بحران سازماندهی اعتصابات کارگری در صنعت نفت کشور بود. دولت چاوز با کمک مردم و نیروهای نظامی توانست از فلج شدن صنعت نفت جلوگیری کند و برای مقابله با شورش های خیابانی از شوراهای محلی برای حضور در خیابان ها و حمایت از دولت بهره گرفت.

نقش شوراهای محلی، که در اصطلاح محلی به آن "جنبش بولیواری" می گویند، در جریان این مقابله با مافیای نفت، اکنون دولت اصلاحات را بیش از پیش متکی به این شوراهای مردمی کرده و امکان پیشبرد اصلاحات را به کمک آن تقویت کرده است. در راس اقدامات قاطع و مردمی دولت چاوز در ونزوئلا ملی کردن صنعت نفت کشور و کوتاه سازی دست مافیای اقتصادی از این ثروت ملی است.

وجود دو ایستگاه رادیو- تلویزیونی در اختیار دولت و در عین حال برخورداری متقابل مخالفان دولت از تریبون های مشابه، به مردم ونزوئلا در یکی از بحرانی ترین هفته های کودتائی امکان داد تا سخنان موافقان و مخالفان را با هم مقایسه کنند و آگاهانه به دفاع از دولتی که با رای قاطع خویش بر سر

سرخپوستها و برده‌های سابق، با وعده مالی و حتی فریب مالی چنین کوششی صورت گرفته است اما این کوشش‌ها تاکنون نتوانسته تأثیری در مسیر اصلاحات ایجاد کند.

س- تبعیض نژادی؟

- در ونزوئلا همیشه يك نوع تبعیض نژادی وجود داشته است. اغلب در برنامه‌های تلویزیونی، پیش از شب از سیاهپوستان استفاده می‌شد. این وضع به گونه‌ای بود که از ترس انتقام‌جویی کسی حاضر به اعتراض نسبت به این تبلیغات نبود.

س- حتی اکنون؟

- امروز وضع به گونه‌ای دیگر است. مثلاً در نمایش‌های تئاتر که عموم مردم می‌توانند آزادانه در آن شرکت کنند، ثروتمندان حاضر به تماشا می‌باشند زیرا نمی‌خواهند در کنار يك سیاه و یا بقول خودشان "برده" در سالن تئاتر بنشینند. بخشی از فشاری که علیه دولت چاوز سازمان داده می‌شود از سوی همین نژادپرستان تامین مالی می‌شود. حتی علیه شخص چاوز تبلیغات نژادی می‌شود زیرا او نیز در رگه‌های خود خون يك سیاهپوست و سرخپوست را دارد!

س- چه افرادی در درگیری‌های ونزوئلا شرکت دارند؟

- مطابق آنچه تلویزیون‌های آمریکائی تبلیغ می‌کنند، در ونزوئلا نبرد میان هوگوچاوز و کارگران تظاهر کننده و شوراهای کارگری و بخشی از ارتش در جریان است. اما آشکار است که این فقط یک جنگ روانی علیه اصلاحات در کشور است.

ونزوئلا ثروتمندترین کشور صادرکننده نفت دنیا، پس از کشورهای صادرکننده خلیج فارس است. درآمد حاصل از صادرات نفت 80% درآمد کشور را شامل می‌شود. به این علت هر رویدادی در کشور متأثر از این ماده سیاه است. ماده ای که قیمت آن هر روز در بازار جهانی تغییر می‌کند.

صنایع نفتی ونزوئلا در دهه هفتاد ملی شد، اما تا همین اواخر بعثت عملکرد بزرگترین کنسرن نفتی "پترول-ده" ونزوئلا این صنایع از کنترل دولت خارج شده بودند. يك قشر مخصوص کارگری موسوم به کارگران اشرافی (Arbeiteraristokrat) حول صنعت نفت وجود دارد که از مزایای ویژه برخوردار بودند. از هر 100 دلار درآمد نفتی توسط این کنسرن، 80 دلار به حساب این کنسرن می‌رفت. تا قبل از روی کار آمدن چاوز و آغاز اصلاحات، این وضع ادامه داشت و البته از این کیک شیرین سهمی هم به دولت‌ها می‌رسید. فساد مالی و دولت در دولت حاصل این غارتگری بود.

هوگوچاوز پس از بدست گرفتن قدرت برنامه تغییر هر قدرتی این کنسرن را در دستور کار دولت خویش قرار دهد. این تغییرات و برنامه مربوط به آن فوراً با مقاومت این کنسرن و سندیکای به اصطلاح کارگری شکل گرفته در اطراف آن (فده کامارس) روبرو شد. بزرگترین اتحادیه کارگری ونزوئلا که ریشه در آریستوکراسی کارگری شرکت

که برای دفاع از موجودیت آن تا حد شرکت در انتخابات آن به پای صندوق‌ها بیایند!

"الزاکاسترو" نماینده مجلس ونزوئلا در مصاحبه ای با "M.W.R" می‌گوید:

- محفل‌های بولیواری پایگاه اجتماعی دولت هوگوچاوز هستند. س- آیا این را يك ضعف نمی‌دانید که در حال حاضر در ونزوئلا همه چیز حول يك نفر، یعنی هوگوچاوز می‌گردد؟ - چرا، این يك مشکل است، اما این را هم باید بدانید که ما دنباله‌رو يك فرد نیستیم، بلکه بدنبال يك ایده و طرح معین هستیم. چاوز نه تنها مورد احترام ملت است؛ بلکه اکنون سمبل این ایده و طرح است. آنچه اعتماد توده‌های مردم ما را به خود جلب کرده صداقت و پایداری چاوز است.

از سوی دیگر، طیف چپ ونزوئلا سال‌ها در تلاش ایجاد یک اتحاد در میان این طیف بود اما به دلیل عدم وجود یک سخنگوی واحد و دارای جاذبه توده‌ای این اتحاد امکانپذیر نبود. چاوز با پیوندی که با ارتش داشت، بعد از 1989 یعنی بعد از قتل عام 3 هزار نفری مردم بدست ارتش به صف مخالفان پیوسته، در نتیجه دارای آن اتوریته لازم برای اتحاد چپ ونزوئلا بود. البته ما همیشه می‌کوشیم از رشد کیش شخصیت چاوز در کشور جلوگیری کنیم.

س- اطلاعات کمی در ارتباط با (جنبش بولیواری) وجود دارد. ایده بوجود آوردن چنین محفل‌هایی از کجا سرچشمه گرفت؟ این ایده در فرهنگ اجتماعی ملت ما وجود داشت و به همین علت نیز به عنوان يك فاکتور مهم در قانون اساسی تعریف شده است. رسمیت جنبش بولیواری به این ترتیب قانونی است. تا بحال حدود 20000 واحد بولیواری (شورا) ثبت شده در کشور وجود دارد که تقریباً 25 میلیون نفر در آن متشکل شده‌اند. رهبری این هسته‌ها در برابر مردم پاسخگو هستند و پیشاپیش بر رفتار اجتماعی تأثیر می‌گذارند. آنها مستقل از حکومت عمل می‌کنند و منتظر نمی‌مانند تا مثلاً دولت به آنها بگوید چه باید بکنند و چه نباید بکنند. این مردم هستند که این باید ها و نبایدها را مشخص می‌کنند.

س- محفل‌های بولیواری (شورها) به چه اموری می‌پردازند؟ - مثلاً برای آنها معلوم شده که مدرسه یا بیمارستان در محله خویش ندارند ولی بنا و نجار و معلم و خیاط در این محله دارند. آنها را بسیج می‌کنند و آنچه را نیاز دارند می‌سازند. این سازندگان ابتدا یک تعاونی همیاری بوجود می‌آورند با برنامه مشخص، آنگاه دولت موظف است مطابق قانون آنها را تامین مالی کند. از این طریق نه تنها بروکراسی محدود و کوچک می‌شود، بلکه جلوی فساد مالی نیز به آن دلیل که همه امور زیر نظارت عمومی مردم است امکان رشد پیدا نمی‌کند.

در تمام این سالها، با انواع استدلال‌های نژادپرستانه و ایجاد تتگناهای مالی برای مردم کوشش شده است مردم را علیه هوگوچاوز بشورانند. با شعار مبارزه با سیاهپوستان،

آنها بعد از این شکست و پایان اعتصابات کارگری، ناچار شدند چهره واقعی خود را نشان دهند و از پشت ماسک حمایت از کارگران خارج شوند. به همین دلیل امروز همگان می‌بینند که اختلاف شرکت "پترول-ده-ونزوئلا" با هوگوچاوز بر سر ممنوعیت قانونی خصوصی سازی این کنسرن است.

جبهه کودتاچیان

از دوم دسامبر به بعد، دیگر بر خلاف اعتصابات قبلی، مخالفان دولت اصلاحات در ونزوئلا شعارهای اقتصادی ندادند بلکه فقط روی استعفای رئیس جمهور و انتخابات جدید تبلیغ می‌کردند و آن را در دستور کار خویش قرار دادند. برای رسیدن به این هدف نیز ائتلاف بسیار مشکوکی بوجود آمده که خود را تحت نام "همهانگ‌کننده دمکراسی" معرفی می‌کند. همهانگ‌کنندگان این دمکراسی عبارتند از رئیس اتحادیه کارگری "کارلوس فرناندس" و از سندیکای ت-ت-فا "کارلوس اورتگا".

برای مدتی، هر روز مناظره تلویزیونی به راه انداختند، و در مناظره‌های خود بر ضرورت ادامه اعتصاب عمومی تأکید کردند، گرچه دیگر تکرار اعتصابی که آنها انتظارش را داشتند ناممکن بود.

گروه همهانگ‌کنندگان دمکراسی گروهی است متشکل از يك دسته از افسران ضد انقلابی که ماهها یکی از میدین شرق کاراکاس را به اشغال خویش در آورده بودند. جالب اینکه این افسران بدون داشتن حکم فرماندهی که حتی تعدادی از کودتاگران نظامی قبلی نیز جزو آنان می‌باشند هر روز از ارتش دعوت به دخالت برای استعفای رئیس جمهوری می‌کردند.

پس از وقایع مربوط به تیراندازی و کشته شدن عده‌ای از مردم، مطبوعات اپوزیسیون بصورت یکپارچه این کشتار را متوجه دولت کرده و نوشتند که دستور تیراندازی را دولت چاوز صادر کرده است. اکنون و پس از فرونشستن بحران، عاملین تیراندازی به مردم که در راس آنها یک پرتقالی الاصل قرار دارد شناخته شده اند. آنها به مردم معرفی شده اند. متهمین خود گفتند که توسط عده‌ای از افسران شورشی برای تیراندازی به طرف مردم ماموریت داشتند. در حالیکه در روزهای بحرانی یک ایستگاه تلویزیونی اپوزیسیون یکی از وزرای دولت را عامل این کشتار معرفی کرده بود.

اسنادی که بعدها بدست آمد، ثابت کرد که برنامه کودتاچیان آن بود که بعد از تیراندازی به طرف مردم، افسران شورشی، بقیه ارتش را برای دخالت در حوادث و دفاع از قانون اساسی به خیابان‌ها کشیده و دولت را سرنگون کنند.

نقش مائوئیست‌ها

نیروی دیگری که بعنوان اپوزیسیون در آن روزهای بحرانی نقش آفرینی کرد سوسیال دمکرات‌ها و دمکرات مسیحی‌ها و احزاب کوچک مائوئیست، نظیر "باندرایا" را

نفت دارد و از طریق فساد مالی و رانت‌های اقتصادی تامین می‌شود، به صفوف مخالفین چاوز پیوست.

در کنار این قشر کوچک که مانند کرم در پیله نفت زندگی می‌کرد، دو سوم مردم ونزوئلا در فقر و زیر خط فقر کامل بسر می‌بردند. برای آنکه دولت بتواند با این فقر بجنگد می‌بایستی منابع مالی ایجاد می‌کرد و این منابع تامین نمی‌شد مگر با درهم کوبیدن مافیای نفتی کشور (پترول-ده-ونزوئلا). تنها راه برخورد مستقیم بود با این تشکیلات. اوائل سال گذشته این مقابله و برخورد بصورت جدی آغاز شد. هر نوع مصلحت اندیشی کنار گذاشته شد و چاوز در برنامه تلویزیونی هفتگی خود، تحت نام (الو رئیس جمهور) برکناری گروهی از مدیران هرم این تشکیلات را اعلام داشت. این همان اخراجی بود که البته شامل گروهی از کارگران وابسته به این کنسرن نیز شد. آنها با نفوذی که در میان سندیکای کارگری "ت-ت-فا" و "فده-کاماراس" داشتند توانستند اعتصاب عمومی را برنامه‌ریزی کنند.

حتی در دسامبر 2001 علیه سلسله مصوبات مترقی دولت نیز توسط همین سندیکاهای و شوراهای تظاهراتی در خیابان‌های کاراکاس ترتیب داده شد. تنها در اعتصاب عمومی دور دوم بود که اوضاع بحرانی شد.

در تاریخ 11 آوریل، زمانی که تظاهرات سازمان داده شده از طرف شرکت نفت با برنامه‌های تحریک کننده به طرف کاخ ریاست جمهوری به حرکت درآمد و بویژه زمانی که اپوزیسیون از وجود هزاران طرفدار دولت چاوز در حول و حوش کاخ ریاست جمهوری خبردار شده بود، صورت گرفت تا اوضاع را کاملاً بحرانی کند. در نتیجه این اقدامات تحریک آمیز و هدایت شده، عده‌ای در تیراندازی‌ها کشته شدند. این حوادث بعدها بهانه‌ای شد برای عده‌ای از افسران مخالف دولت در ارتش، که سرانجام نیز با دخالت نظامی خویش، رئیس جمهور را از حکومت برکنار کرده و رئیس اتحادیه کارگری (فده-کاماراس) پدرو کارمن را بعنوان رئیس جمهور جدید به حکومت برگمارد. این کودتا عمر کوتاهی داشت، زیرا میلیون‌ها ونزوئلایی همراه تعدادی از افسران انقلابی با استفاده از امکانات قانونی در طی 48 ساعت اوضاع را به نفع چاوز که دستگیر شده بود برگرداندند و او بار دیگر بعنوان رئیس جمهور سوگند یاد کرد.

با اینکه جامعه بین‌المللی انتظار داشت انقلاب بولیواری دچار چپ‌روی شده و با هدف استحکام مواضع خود دست به تصفیه‌های خونین خواهد زد و زمینه جنگ داخلی را فراهم ساخت، آنها برعکس عمل کرده و سیاست آشتی انقلابی را پیش گرفتند.

از این مرحله به بعد بخش باقیمانده در مدیریت شرکت نفت سیاست ایجاد خرابکاری در قراردادهای نفتی ونزوئلا با دیگر کشورهای جهان و از جمله کشور کوبا را پیش گرفت.

در انقلاب کوبا نیز بهره گرفته و از این طریق تاکنون موفق شده تمامی حرکات ضد انقلابی را خنثی کند. در جریان توطئه برکناری رئیس جمهور در اثر، واکنش برق آسای این کمیته‌های محلی که برای پشتیبانی از رئیس جمهور منتخب خویش به خیابان‌ها آمدند، هوگو چاوز در کمتر از 48 ساعت توانست به حکومت باز گردد. تحریک سریع این کمیته‌های بولیواری برای خنثی‌سازی توطئه کودتائی ناشی از تعداد روزافزون آن در محلات و شهرها بود. این کمیته‌ها در کنار احزابی قرار دارند که در جبهه دولت چاوز و در اتحاد با حزب وابسته به ریاست جمهوری بنام "ام. فا. ار" حضور دارند. مانند حزب کمونیست و یا حزب "میهن برای همه". این مجموعه توان و نیروی مقاومت در برابر ضد انقلاب و ضد اصلاحات را بوجود آورده اند.

نیروهای نظامی کشور علیرغم تحریکات ضد انقلاب و شهرتی که در مورد عملیات کودتائی دارند، تا به حال نسبت به دفاع از قانون اساسی وفادار مانده‌اند، تا آنجا که حکومت می‌تواند به آنها در حل مشکلات اعتماد کند. نقش ارتش و گارد ملی مخصوصاً در خنثی‌سازی توطئه اعتصاب در صنعت نفت و گسترش آن به واحدهای دیگر قابل تأمل است. حتی شرکت‌هایی که سعی در عدم تحویل مواد غذایی مردم را داشتند توسط نیروهای ارتشی اشغال و توسط ارتش تولید ادامه پیدا کرد.

در حال حاضر حتی هسته‌های ضد اصلاحات در اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری نیز شروع به تغییر استخوانبندی خویش کرده‌اند و به صورت یک سازمان کارگری تحت عنوان "فوارزا بولیواریانا تراباخادورس" و هسته‌های "پ-ث-فا و ث-او-ث-فا" و دیگران متحداً شروع به تغییر ساختار قبلی شوراها کرده‌اند. در یکی از جلسات "تجمع ملی کارگران" در سپتامبر گذشته، حدود 1500 نماینده کارگران برای پیکار علیه سیاست‌های نئولیبرالیسم یک فراخوان را تأیید کردند. همین نماینده‌ها در عین حال برای بهینه‌سازی سیاست کمیته‌های محلی بولیواری جمهوری ونزوئلا مهمترین نقش را بازی می‌کنند. از آنجا که استراتژی اپوزسیون با تشدید سیاست خویش سعی در وارد کردن "انقلاب بولیواری" به اقدامات تدریجانه دارد، پایان این پیکار هنوز مشخص نیست. پس از شکست استراتژی ضد انقلابی و ضد قانونی، مخالفین جناح راست با تمام تلاش سعی دارند تا از شیوه‌های قانونی مدل نیکار آگوه دولت را وادار به برگزاري يك رفراندوم ساقط‌کننده کنند. تنها هوشیاری رژیم و جنبش انقلابی است که در کنار پشتیبانی بین‌المللی می‌تواند این نقشه شوم را باطل کند، زیرا هرگونه ائتلاف با ضد انقلاب به غیر از يك توهم خطرناک چیز دیگری نخواهد بود، حتی اگر نیروی انقلاب از برتری خود نسبت به ضدانقلاب مطمئن باشد.

بودند. گروهی که در آن هفته‌ها، از آنها بعنوان هسته‌های اصلی مبارزه مسلحانه یاد می‌شد. علت مخالفت سوسیال دمکرات‌ها و دمکرات مسیحی‌ها مشخص است. این دو حزب، نیروی اصلی حکومت‌های پیشین بوده‌اند که همیشه یکی توسط دیگری جا به جا می‌شده است. پس از پیروزی چاوز در انتخابات قبلی آنها به گروه‌های مخالف دولت پیوستند. از شکست آن شورش خیابانی و پیروزی چاوز نقش این مخالفت کم رنگ شده و عمدتاً C.T.V و فده کاماراس نقش اپوزیسیون را ایفاء می‌کنند اما این دو حزب، با آنکه تحلیل رفته‌اند، ولی بدلیل ارتباط‌هایی که با سوسیال دمکرات‌ها در کمیته سوسیالیست‌های بین‌المللی دارند و بدلیل کمک‌های احزاب برادر مثل حزب "پ-اس-او-ا" اسپانیا و همچنین "ث-ت-فا" ونزوئلا همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند و منتظر فرصت‌های آینده اند.

در آن هفته‌های بحرانی مطبوعات و رادیو تلویزیون به غیر از کانال دولتی "فا-ت-فا" بقیه به علت وابستگی به چند کنسرن بزرگ نفتی در کنار اپوزسیون دولت چاوز نقش بازی کردند. مخصوصاً فرستنده "گلوبویون" و نقش آن در خبرسازی دروغین و جعل اسناد تا آنجا که پیش رفت که در حال حاضر پرونده قطوری علیه آن در جریان است تا ارسال برنامه از طریق این فرستنده رسماً تعطیل شود.

جبهه ترقی خواهان

رئیس جمهور برای آنکه بتواند تا حدی از فشار تبلیغات تلویزیونی اپوزسیون بکاهد، طبق قانون اساسی از ماده "کاندا ناسیونال" استفاده می‌کند که طبق آن تمامی فرستنده‌های داخل کشور موظف به پخش صحبت و سخنرانی زنده رئیس جمهور هستند.

حتی گاهی از این قانون جهت افشای برنامه و افکار اپوزسیون استفاده می‌شود. مثلاً در 23 فوریه سال قبل، زمانی که تلویزیون‌ها خیابان‌ها را خالی از سکنه و شرایط کشور را بحرانی نشان می‌دادند، با پخش سخنرانی رئیس جمهوری از طرف تلویزیون همه مردم شاهد شرکت میلیونها انسان در سخنرانی رئیس جمهور شدند.

اپوزیسیون بارها سعی در طرح شکایت علیه قانون "کاندا ناسیونال" در دادگاه کشورهای امریکای لاتین کرده که تا به حال نتوانسته موفقیتی بدست آورد. البته حق با حزب کمونیست است که از دولت خواسته تا در سیاست مطبوعات خویش فعالتر عمل کند.

دولت نیاز به يك روزنامه دولتی با يك تیم حرفه‌ای و فنی، یک فرستنده رادیویی، تلویزیون و اینترنت دارد. اینها ضعف‌هایی است که کمونیست‌ها به دولت یادآور شده‌اند.

به هر حال، این درست است که اپوزسیون به قدرت مطبوعاتی خویش تکیه دارد، اما نباید فراموش کرد که دولت هم به میلیون‌ها انسان و سازمان‌های مردمی و بولیواری آنها تکیه دارد. دولت اصلاحات از تجربه کمیته‌های 3 تا 5 نفری

تحولات آینده منطقه و جهان متاثر از کدام دیدگاه‌ها خواهد بود!

شتاب حوادث ایران و منطقه چنان شد، که در فاصله انتشار دو شماره 122-123 راه توده برخی مطالب پس از حمله نظامی امریکا و انگلستان به امریکا بدست خوانندگان رسید. از جمله این مطالب سه گفتگویی است که از کمونیست‌های پاکستان، کردستان عراق و حزب کمونیست عراق می‌خوانید، که همگی در آستانه حمله نظامی به عراق انجام شده و توسط راه توده ترجمه شده بود تا خوانندگان این نشریه، در کنار یورش گیج‌کننده شبکه‌های بزرگ تلویزیونی و مطبوعاتی جهان که متعلق به جناح‌های پر قدرت سرمایه‌داری اروپا و امریکاست، در جریان این دیدگاه‌ها نیز قرار گیرند. مضمون این نظرات همچنان مطرح است و از نظر توده‌ای‌ها، تحولات آینده منطقه از این نقطه نظرات متاثر خواهد بود و به همین دلیل آگاهی از آن‌ها بسیار مهم است.

فیدل کاسترو:

مبارزه امروز دفاع مقدس از فردای بشریت!

سایت خبری "پاهو" در شماره 23 مارس خود، به نقل از نشریه "اخبار آینده" که خبرهای امریکای لاتین را منتشر می‌کند، متن آخرین اظهارات فیدل کاسترو رهبر کوبا در ارتباط با تهاجم نظامی امریکا به عراق را منتشر کرد. برگردان این سخنان به فارسی را می‌خوانید.

" ما در دوران دشواری بسر می‌بریم. در ماه‌های اخیر بارها با واژه‌های مایوس‌کننده روبرو بوده‌ایم. رئیس جمهور ایالات متحده در اول ژوئن 2002 در مقابل فارغ التحصیلان آکادمی نظامی وست پوینت گفت: "امنیت ما نیاز به دگرگونی در زمینه نظامی را نشان می‌دهد، که شما آن را به انجام خواهید رساند. ارتشی که باید برای وارد آوردن ضربه در زمان مناسب در هر گوشه تاریخ دنیا آماده باشد."

در همان روز، رئیس جمهور امریکا دکترین حمله پیشگیرانه را مطرح کرد؛ عملی که هیچکس در تاریخ سیاسی جهان انجام نداده بود. چند ماه بعد، بوش با اشاره به عدم ضرورت بکارگرفتن نیروی نظامی علیه عراق اظهار داشت: "اگر جنگ به ما تحمیل شود، با تمام نیرو و امکانات ارتش ایالات متحده خواهیم جنگید."

این بیانیه توسط یک دولت کوچک و ضعیف اعلام نگردید، بلکه رهبر ثروتمندترین و دارنده قدرتمندترین ارتش جهان که هزاران بمب اتمی دارد و می‌تواند ساکنان جهان را

بارها با آنها نابود کند، چنین عباراتی را بر زبان راند. این کشور علاوه بر سلاح‌های اتمی دارای سلاح‌های غیر اتمی مهیب و نیز سلاح‌های کشتار جمعی در ارتش خود است. هیچ چیز مثل استقلال کامل و رابطه برابر و یا امنیت ملی برای ما وجود ندارد؛ هیچیک از این کشورها عضو شورای امنیت و دارنده حق وتو نیستند؛ هیچکدام امکان حضور در اتخاذ تصمیم در نهادهای مالی بین‌المللی را ندارند؛ هیچیک از این کشورها قادر به حفظ بهترین استعدادهای خود نیستند؛ هیچیک قادر به حفاظت خود در مقابل خروج سرمایه و نابودی طبیعت و محیط زیست نمی‌باشند که از سوی کنسرسیوم‌های اسراف‌کننده، خود خواه و سیری ناپذیر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تهدید می‌شود.

پس از آخرین خونریزی‌های دهه چهل به ما قول داشتن جهانی مملو از صلح، کاهش فاصله میان غنی و فقیر و کمک کشورهای پیشرفته به کشورهای کمتر توسعه یافته داده شد. همه اینها یک دروغ بزرگ بود. به ما، نظم جهانی غیر قابل پذیرش و تحمیلی خورنده شد. دنیا دارد به سوی یک بن بست کشیده می‌شود. در طول کمتر از 150 سال، نفت و گازی که سیصد میلیون سال طول کشید تا بوجود آید نابود گردید. طی صد سال جمعیت جهان از 1.5 میلیارد به 6 میلیارد رسید. این جمعیت نیازمند تحقیق و گسترش منابع انرژی است. فقر همچنان در حال گسترش است و این در حالیست که امراض قدیمی و جدید تمام کشورها را به نابودی تهدید می‌کنند. خاک کشورهای جهان فرسوده شده و قدرت خود را از دست می‌دهد؛ وضعیت اقلیمی در حال تغییر است، هوایی که ما تنفس می‌کنیم، آب آشامیدنی و دریاها بطرز فزاینده‌ای در حال آلوده شدن می‌باشند.

قدرت اجرایی سازمان ملل در حال از میان رفتن است، کمک این سازمان در امر پیشرفت کشورها کاهش یافته است؛ تقاضاهای مداوم از کشورهای جهان سوم برای پرداخت 2.5 تریلیون دلار بدهی خود که امکان آن در شرایط موجود وجود ندارد، مدام مطرح می‌شود و این در حالی است که یک تریلیون دلار خرج تولید سلاح‌های پیشرفته‌تر و کشتندتر می‌شود. چرا و به چه دلیل؟

تقریباً همین میزان خرج آگهی‌های تجارتمی می‌شود که در حقیقت ایجاد وسوسه در ذهن میلیاردها انسان است که دیگر توان مصرف ندارند. چرا و به چه دلیل؟ برای نخستین بار انسان در حال ایجاد خطر نابودکننده‌ای است که دلیل آن رفتار دیوانه‌وار همان انسانی است که خودش دارد قربانی این "تمدن" می‌شود.

بهر تقدیر هیچکس بخاطر ما نمی‌جنگد، به همین دلیل ما خودمان باید دست بکار شویم. تنها این ما هستیم که می‌توانیم با حمایت میلیونها کارگر یدی و روشنفکر کشورهای پیشرفته که از نابودی مردم خود آگاه هستند، بشریت را نجات دهیم. تنها ما هستیم که می‌توانیم با اراده فکر، ایجاد آگاهی و تجهیز افکار عمومی در جهان و در امریکای شمالی به هدف خود دست یابیم. هیچکس نیاز ندارد تا این حرف‌ها به او گفته شود. همه آن را می‌دانند. مقدس‌ترین وظیفه ما مبارزه است و ما مبارزه خواهیم کرد.

تجربه افغانستان تلخ بود. با فروپاشی زیربنای یک کشور آسیائی، ایالات متحده باعث باز شدن گره جنگ‌های درونی کشور شد که تلفات بسیاری نیز به همراه خود داشت. با این وعده که افغانستان را به بهشت تبدیل خواهد ساخت. اما، هنگام عمل معلوم شد که برای کمک به این کشور در بودجه امریکا، حتی یک سنت هم در نظر گرفته نشده است. همین شیوه را در مقابل روسیه نیز در پیش گرفتند.

امریکا از روسیه خواست تا حامی عملیات ضد تروریستی در افغانستان شود و روسیه هم موافقت کرد. به نظر می‌رسید با هم‌رزم و حمایت‌کننده خود باید دوستانه رفتار کرد! اما، دولت امریکا حتی یک گام نیز به سود کشور ما برنداشت. هیچ تغییری در "جنگ سرد" به عمل نیامد و این مسئله منافع اقتصادی روسیه را در بازار امریکا محدود می‌کند. روشن است که مشابه این نوع مسائل در رابطه با عراق نیز تکرار خواهد شد.

بنیاد میراث که در ابتدا به آن اشاره کردم، برگ برنده را در اختیار دارد: عراق پس از صدام حسین و منابع نفتی که امروز سرمایه ملی عراق است با دقت بسیار میان شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا تقسیم شده اند. جایی برای منافع روسیه در آنجا در نظر گرفته نشده است و این به معنای امتناع از تعهدات گذشته است. این بدان معناست که سرمایه‌گذاری اتحاد شوروی در منابع نفت عراق، بطور اتوماتیک در اختیار امریکا قرار می‌گیرد و این یک سرقت آشکار است. پس از چنین حرکتی می‌خواهند ما باور کنیم که در رژیم آینده عراق امریکا بدهی 8 میلیاردی عراق به ما را، آنهم به دلار پرداخت خواهد کرد!

جنگ امریکا و انگلستان با عراق اکنون ده سال است ادامه دارد و تازگی ندارد. زمانی که این جنگ آغاز شد، این دو کشور آسمان عراق را با نیروی هوایی خود تحت کنترل قرار دادند. در ظاهر این عمل هدف بشردوستانه‌ای را دنبال می‌کرد. گویا هواپیماهای گشتی در شمال عراق از کردها دفاع می‌کردند و در جنوب از شیعیان، اما در عمل چنین کنترلی موجب تحریک نیروهای مسلح زمینی کشور می‌شد. طی این ده سال، بسیاری از مسائل تغییر کرده است. روحانیون اسلامی، صدام حسین را از بستگان نزدیک یکی از امام‌های شیعیان معرفی کردند و بدین گونه از شدت اختلاف میان رهبر سنی بغداد و مردم شیعه در جنوب کشور کاستند. کردهای شمال عراق، امروز خطر بزرگ را نه در بغداد، بلکه در آنکارا می‌بینند. سیاستمداران کرد، یک صدا اعلام کرده اند که اگر در خاک آنها حتی یک سرباز ترک دیده شود حکومت خود مختار منطقه موصل و کرکوک مردم خویش را برای جنگ با ترکیه به صف خواهند کرد.

کسانی که در صدد برقراری حکومت دمکراتیک و برکناری رژیم دیکتاتوری هستند، در حال حاضر سرگرم نابودی هر آنچه که باعث انعکاس خشم ملت است می‌باشند. بعنوان نمونه: نابودی ایستگاه‌های اپتیک الیافی که هیچ ارتباطی به هدف رسمی گشت‌های هوایی ندارد و در عین حال برای سیستم دفاعی عراق بسیار مهم است. این یک راهزنی آشکار هوایی است.

تفسیر روزنامه "پراودا" - مسکو

آنچه با عراق شروع می‌شود، با جنگ جهانی خاتمه می‌یابد

روی نقشه جنگی امریکا، قفقاز علامت گذاری شده

برگردان فارسی "توکا سرداری"

آکساندر درابیکین، مفسر روزنامه پراودا، در شماره 12 ماه مارس این روزنامه، پیرامون حمله نظامی امریکا به عراق و نقش ترکیه در این حمله نوشت:

"هرایتیج فوندیشن" - بنیاد میراث - یکی از سازمان‌های پرنفوذ محافظه کاران امریکا به حساب می‌آید که شهرت خود را در اواخر دهه 80 و اوائل سال‌های 90 قرن 20 بدست آورد. زمانی که این سازمان مامورانش را برای کار در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای متحد آن، با نام "سفیران آزادی" استخدام می‌کرد.

نمایندگان و سفیران این سازمان از هر نظر بررسی می‌شدند و دستچین شدگان دوره آمادگی خود را در ایالات متحده می‌گذرانند. به آنها پس از پایان دوره کمک می‌شد تا در کشورهای خود مقام مهمی را در سازمان‌های دولتی، منابع خبری و بازرگانی کشور بدست آورند. در زمینه تجارت ممکن بود که سرمایه‌ای هم برایشان در نظر گرفته شود تا با ماموریت‌های آینده خود آن را جبران کنند. به این ترتیب، شخصیت‌های حکومتی و سیاسی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای متحد با علاقمندی شدید اقتصادی در دامن امریکا قرار می‌گرفتند.

امروزه با کنجکاوای بیشتری می‌توان به فعالیت این سازمان پی برد. در شرایطی که بشریت شاهد آغاز جنگی جدید است، جنگی که با عراق ممکن است آغاز شده و با جنگی جهانی خاتمه یابد.

اکنون "سفیران آزادی" امریکا و دیگر هم پیمان‌هایش سعی دارند عراق را خلع سلاح کنند و امکان حمایت از تروریسم را از این کشور بگیرند. ایالات متحده می‌گوید با فروپاشی حکومت صدام حسین، می‌خواهد برای نخستین بار در این سرزمین حکومتی دمکرات بر سر کار آورد و ملت را از رژیم دیکتاتوری نجات دهد. روسیه هم باید از امریکا حمایت کند و چنین شانس بزرگی را غنیمت شمارد و جایی برای خود در "جامعه عالی" و در میدان بازی و بازیکنان صحنه اقتصاد عظیم جهانی باز کند. در این صورت، قرار است امریکا نیز منافع روسیه را در نظر بگیرد. ظاهراً فکر بدی نیست! اما باورکردنی هم نیست.

گفتگو با "احمد توران" دبیر اول حزب "کا.د.کا" آغاز جنگ ترک‌ها و کردها از پیامدهای حمله ترکیه به عراق است

(این گفتگو با یک خبرنگار ترک در آنکارا انجام گرفته و روزنامه **Neues Deutschland** چاپ آلمان آن را منتشر کرده است)

- تصمیم پارلمان ترکیه در مخالفت با استقاده ارتش امریکا از پایگاه‌های نظامی ترکیه برای حمله نظامی به عراق و همچنین مخالفت با دخالت ارتش ترکیه در شمال عراق برای شما قابل پیش بینی بود؟

- ما از این تصمیم بسیار خوشحالیم و آن را مستقیماً متأثر از تظاهرات عظیم مردم در سراسر ترکیه می‌دانیم. اما، نگران سرانجام کار هستیم و به همین دلیل امیدواریم حکومت بر سر تصمیم خود بماند. از سوی دیگر، وضع مقداری نگران‌کننده نیز هست؛ زیرا احزابی وجود دارند که هر چند مخالف جدی استقرار ارتش امریکا هستند، اما از اعزام نیروهای ارتش به شمال عراق بخاطر جلوگیری از تشکیل یک دولت کرد خودمختار پشتیبانی می‌کنند و این بازی بسیار خطرناکی است. چنین اقدامی، بی شک می‌تواند به درگیری نظامی میان نیروهای مسلح کرد با ارتش ترکیه بیانجامد. مطبوعات و نیروهای شویونیستی جنگ‌طلب هم دائم سیاست‌های جنگی را تأیید می‌کنند و می‌کوشند به هر ترتیب شده، تحت عنوان "خطر کرد" حمایت بخشی از مردم را با سیاست جنگ طلبانه خود همراه سازند. ما به دولت پیشنهاد می‌کنیم با توجه به وضعیت بسیار آشفته و بخرنج منطقه، از تن دادن به این فشارها خودداری کند.

- شما نگران هستید که در صورت حمله نظامی امریکا به عراق، جنگ میان کردها و ترک‌ها آغاز شود؟

- همینطور است. این جریان می‌تواند به جنگ میان کردها و ترک‌ها تبدیل شود. فراموش نکنید که حزب ما "کا.د.کا" ("پ. کا. کا" سابق) هم در شمال عراق و هم در جنوب شرقی ترکیه حضور گسترده دارد و مخالف دخالت ارتش ترکیه در عراق است. **ارتش ترکیه هم در نظر دارد به هر ترتیب شده جنبش**

کنونی کردها را قلع و قمع کند و رهبرانی چون بارزانی و طالبانی را در عراق هم تحت کنترل خود بگیرد. به این ترتیب، چنین دخالتی می‌تواند در خود ترکیه به یک درگیری گسترده بیانجامد و پیامدهای وخیمی به بار آورد.

- امکان تشکیل یک دولت مستقل کرد را می‌دهید؟

- خیر. حتی رهبران دو حزب بزرگ کرد در شمال عراق، یعنی حزب دمکرات کردستان به رهبری بارزانی و اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی نیز بارها تأکید کرده‌اند، برای یک عراق یگانه و درعین حال دمکراتیک مبارزه می‌کنند نه برای یک دولت مستقل کرد. این کاملاً قابل درک است، زیرا تناسب نیروها در جهان کنونی به صورتی نیست که به آنها اجازه اقدام به چنین کاری را بدهد. در ضمن، حتی اگر چنین امکانی وجود داشته باشد نیز، این امکان نمی‌تواند بهانه‌ای شود برای حمله ارتش ترکیه به کردها.

- واکنش مشترک حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی دوستان کرد عراق در قبال حمله احتمالی امریکا به عراق را می‌توانید حدس بزنید؟

ترکیه در خواست امریکا در رابطه با مستقر کردن نیروهایش در خاک خود را رد کرد. بدین ترتیب جبهه شمالی که باید همزمان با جبهه جنوبی بغداد را در چنگ‌های آهنین خود می‌گرفتند مختل شد.

حکومت امریکا با خشم، دولت ترکیه را به ورشکستگی اقتصادی تهدید کرد و سرنوشت آلبانی‌ها را به آنها یادآور شد!

آنگونه که مشخص است نقش آلبانی‌ها را به عهده کردهای ترکیه گذاشته‌اند. این موضوع باعث تعجب برخی از ناظران شد، زیرا ترکیه در پیمان ناتو می‌باشد و گذشته از آن امریکا و انگلستان در خلیج فارس و دریای مدیترانه از نیروی عظیمی برخوردارند. چنین نیرویی قادر است هر قسمتی از کره زمین را با خاک یکسان سازند. آیا چنین خشمی در مقابل هم پیمان خود جایز است؟ شاید اساساً صحبت بر سر حمله به عراق نیست؟

برخی مفسران بر این نظرند که امریکا روی نقشه جهان، در جبهه شمالی **خود قفقاز را علامت گذاری کرده است.** در اینجا باید کمی به تاریخ بازگشت. در آستانه جنگ جهانی دوم، در ستاد کل آلمان، مارش نظامی به سمت قفقاز از خاک ترکیه و ایران برنامه‌ریزی شده بود. هدف آن مارش محاصره منابع نفت در گرجستان و باکو بود و از این راه، ارتش سرخ را از سوخت محروم ساختن. ارتش هیتلری از اطیش، مجارستان، رومانی و بلغارستان باید راه ترکیه و ایران را در پیش می‌گرفت.

حکومت آن دوره در مسکو، این مسئله را جدی گرفت و در مرز جنوبی خود نیروی هوایی عظیمی را بسیج کرد. سالها بعد مشخص شد که ترک‌ها با تجربه از جنگ‌های تاریخی 200 ساله میان روسیه و ترک‌ها که در پایان همه آنها چیزی نصیب ترک‌ها نشد، این بار صلاح خویش را در گلاویز نشدن با همسایه مصمم خویش دیدند. آنها خود را کنار کشیدند و این در حالی بود که نیروی عظیم ارتش آلمان از آنها پشتیبانی می‌کرد.

اکنون تاریخ تکرار می‌شود. البته حمله امریکا به قفقاز از راه ترکیه می‌تواند موفقیت آمیز باشد. شوراتتازه در رویاهای خویش ارتش ناتو را در کشورش می‌بیند. دیگر جمهوری‌های ماوراء قفقاز، حتی اگر بخواهند با امریکا مقابله کنند نیز نیروی نیستند. روسیه باید پایگاه و نیروی اندک خویش را از این مناطق بیرون ببرد و بدین گونه سایه نفوذ او از قفقاز خارج می‌شود. در ترکیه هم در سطح حکومتی مسائلی بررسی شده و تصمیم بر آنست که خود را به دام نیاندازند.

در حال حاضر، ترکیه سود کلانی در تجارت با روسیه و عراق می‌برد. آیا نیاز است که سود موجود را با تشکر ناچیز هم پیمانی از آن سوی اقیانوس عوض کند؟ عاقلانه است که در جبهه جنگی امریکا قرار نگیرد. البته با توجه به نظر برخی از سیاستمداران، امریکا می‌تواند دست پارلمان ترکیه را از پشت بست و به هدف خود برسد!

گفتگو با "منظور احمد" نماینده مجلس پاکستان اسلام گرایان مرتجع علیه امریکا شعار می دهند، به سود آن عمل می کنند

روزنامه Junge Welt چاپ آلمان 10 نوامبر 2002

- يك مارکسیست در پارلمان پاکستان در جستجوی چه هدفی می تواند باشد؟

- من نماینده زحمتکشان در پارلمان کشورم هستم و می خواهم از امتیازاتی که در پارلمان يك نظام سرمایه‌داری وجود دارد استفاده کرده و از منافع موکلینی که به من رای داده اند دفاع کنم. آنچه باعث شد مردم فقیر و جوانان و دهقانان و زحمتکشان به من رای بدهند برای انجام همین وظیفه بود. انگیزه‌های اجتماعی برای مبارزه با تبعیض‌ها امروز در پاکستان بسیار پر قدرت است. البته، طبیعی است که امثال من در این جامعه تحت فشار تبلیغاتی قرار بگیریم.

- چه خواسته‌هایی را بطور مشخص می توانید در حوزه انتخاباتی خودتان مطرح کنید؟

- مسائل محیط زیست یکی از اساسی‌ترین مسائل مطرح است. مردم ما مشکل آب دارند. مواد شیمیایی بیش از پانصد کارخانه دباغی آب آشامیدنی را آلوده می کند و باعث بروز انواع بیماری‌ها می شود. به همین دلیل ما روی پروژه‌های منطقه‌ای برای تهیه آب آشامیدنی و تصفیه آن کار می کنیم. کارخانه‌های محلی قیمت تعیین شده محصولات کشاورزان را نمی‌پردازند و آن را به بهای بسیار نازل می‌خرند. کارخانه‌های قند و شکر از جمله این کارخانه‌هاست. در پاکستان همه چیز در حال خصوصی سازی است و حالا طبقه حاکم در صدد است مدارس و بیمارستان‌ها را هم خصوصی کند. این اقدامات علیه مردم زحمتکش است و ما بنام آنها در برابر این تصمیمات ایستاده‌ایم. - آیا تهدید عراق از طرف امریکا نقشی در انتخابات پاکستان داشته؟

- جنگ علیه عراق می‌تواند کشور پاکستان را به يك انفجار اجتماعی بکشاند. حتی در ارتش هم حوادث غیر قابل کنترلی می‌تواند پیش بیاید. دقیقاً بخاطر همین مسئله است که هیات حاکمه به بحران مناسبات میان پاکستان و هندوستان دامن می زند. اکثریت مردم مخالف حمله به عراق هستند، در حالی که هیات حاکمه می خواهد همچنان دنباله رو سیاست‌های امریکا باشد. حتی حزب مردم پاکستان هم انتقادی نسبت به تهدیدهای امریکا علیه عراق نکرده است و این مسئله می‌تواند به تقویت موقعیت بنیادگرایان اسلامی پاکستان منجر شود. آنها اگر وضع به همین‌گونه ادامه یابد آراء خود را از سه درصد به ده درصد خواهند رساند و تعداد نمایندگانشان و در پارلمان به 65 نفر خواهد رسید. آنها توانسته اند در نوار مرزی با افغانستان آراء زیادی جمع کنند. → (بقیه در ستون قبلی)

- خلق کرد تراژدی های زیادی را از سر گذرانده و شکست های زیادی را متحمل شده است دلایل زیادی را می توان بر شمرد که چرا یک خلق نتوانسته به وحدت ملی خود دست پیدا کند. یکی از دلایل را من در این می بینم که بخشی از مردم کرد، در گذشته فریب خورده و به امید یاری و کمک در دام امپریالیست‌ها افتاده‌اند و نتوانسته‌اند سرنوشت خویش را بدست بگیرند. متأسفانه رهبران دو حزب یاد شده در کردستان عراق اکنون چنین امیدی را دوباره آزمایش می‌کنند. ما، بویژه در باره مسعود بارزانی امیدواریم از سرنوشت پدر خویش "ملا مصطفی بارزانی" * درس گرفته باشد. کردها باید به نیروی خود متکی باشند، در غیر اینصورت یکبار دیگر ممکن است در همان دام هائی بیفتند که در گذشته افتادند.

* مصطفی بارزانی پس از تحمل شکست های گوناگون، در دهه هفتاد زندگی خود گفت: بزرگترین اشتباه زندگی من اعتماد به امریکا بود.

بقیه گفتگو با "منظور احمد" نماینده مجلس پاکستان

- به این ترتیب و با این مخالفتی که شما در باره سیاست امریکا علیه عراق دنبال می‌کنید، نوعی همگرایی بین مارکسیست های پاکستان با بنیادگرایان اسلامی بوجود نیامده است؟

- ما بر اساس خط مشی خودمان که کیفیت آن متفاوت با انگیزه‌های اسلام گرایان مرتجع است عمل می‌کنیم. آنها با احساسات مذهبی مردم بازی می کنند و کاری به ریشه های مسائل ندارند، در حالیکه مثلاً ما با هیات حاکمه پاکستان بعنوان کارگزاران سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی مخالفیم. بنیادگرایان مردم را تحریک می‌کنند که هیات حاکمه قوانین اسلامی را رعایت نمی‌کند، اما ما ریشه‌ای به مسئله نگاه می‌کنیم و به مردم می‌گوئیم هیات حاکمه مملکت و مردم را غارت کرده است و سیاست‌های اقتصادی در بخش صنعت و کشاورزی باید به سود مردم دگرگون شود. می بینید که سیاست‌ها و مخالفت‌های دو گروه از نظر کیفی چه تفاوت‌های مهمی با هم دارند. نکته دیگر این که مرتجعین اسلامی، حداقل در گذشته، عمال و دست پروردگان امریکا بوده‌اند و در جهت سیاست‌های امریکا عمل می کرده اند. تحولات افغانستان این را بیشتر از گذشته به مردم پاکستان نشان داد. ضمناً سیاست‌های بنیادگرایان همانگونه که عمق ندارد پیگیر هم نیست، اینها امروز علیه امریکا شعار می‌دهند، فردا به نفع امریکا عمل می‌کنند، در حالیکه سیاست مارکسیست‌ها سیاسی ریشه دار و همیشگی است.

- فعالیت پارلمانی شما برای مخالفت با حمله نظامی امریکا به عراق چگونه است؟

- ما لایحه‌ای فوری را در دستور روز پارلمان قرار داده‌ایم که بموجب آن نه تنها حمله امریکا به عراق را محکوم کرده‌ایم، بلکه از سیاست‌های داخلی و خارجی دولت پاکستان نیز که همسوئی با سیاست‌های جنگی امریکا دارد بشدت انتقاد کرده‌ایم. جالب است که بنیادگرایان اسلامی در اینجا، یعنی در انتقاد از دولت و سیاست‌های آن صفشان از صف ما جدا شده است.

دولت ترکیه زیر فشار ارتش برای همراهی با امریکا

خواب‌های طلایی ژنرال‌های ترک برای تصرف نفت شمال عراق

تلخیص و تفسیر گفتگوی "مصطفی چالیک اوغلی"
- از فعالان مترقی ترک مقیم آلمان- با روزنامه Junge
Welt (18 فوریه 2003)

- ترکیه مهمترین سکوی پرش امریکا و انگلستان برای تهاجم نظامی به عراق است. مردم ترکیه این را می دانند؟ در باره حمله نظامی به عراق چه نظری دارند؟

- اکثریت مردم در ترکیه مخالف جنگ‌اند زیرا می‌دانند کشورشان درگیر کشمکش‌های نظامی عمیقی خواهد شد که پایان آن معلوم نیست. از طرف دیگر، آنها بدلیل اعتقادات مذهبی که دارند خودشان را متحد مردم عراق می دانند.
- در اینصورت حمله نظامی به عراق چه واکنش‌هایی را در ترکیه بدنبال خواهد داشت؟

- قبل از هر چیز باید به خسارات غیرقابل پیش بینی و تاثیر آن بر روی اقتصاد کشور اندیشید. شما می‌دانید که ما اکنون رابطه اقتصادی خوبی با عراق داریم. با وقوع جنگ این احتمال قوی است که سرمایه‌گذاری‌ها و روابط اقتصادی با عراق متوقف شود. نکته دیگری که ما در ترکیه نگران آن هستیم کاهش شمار توریست در ترکیه است، که با آغاز جنگ چنین کاهشی کاملاً منطقی و قابل پیش بینی است. کاهش سفرهای توریستی به ترکیه ضربه مهمی است به اقتصاد کشور زیرا بخش وسیعی از درآمدهای کشور از این راه تامین می‌شود و شمار بسیار زیادی از مردم ترکیه زندگی شان به خدمات توریستی و درآمدهای آن وابسته است.

- احزاب چپ ترکیه در باره حمله نظامی به عراق و استقاده امریکا از پایگاه‌های این کشور چه نظری دارند؟

- احزاب چپ در ترکیه اکنون توان تاثیر گذاری مهمی در سیاست‌های دولت ندارند. چپ ضعیف است اما همه احزاب مترقی ترکیه از این نگرانند که امریکا جای پای نظامی خود را در ترکیه محکم‌تر کند. البته اعتراضات و تظاهراتی که در این هفته‌ها علیه حمله به عراق در ترکیه برپا شده يك نیروی فشار جدی به دولت است. شاید عده ای تصور کنند موقعیت کردهای

ترکیه، با توجه به نقش کردهای عراق در حوادث آینده در این صورت بهتر خواهد شد، اما ارزیابی سازمان‌ها و احزاب مترقی کرد اینگونه نیست. نه تنها اینگونه نیست، بلکه کردهای ترکیه بیش از بقیه نگران جنگ و عوارض آن در منطقه‌اند.

- این نگرانی بیشتر ناشی از امکان سرازیر شدن سیل مهاجرین عراقی به ترکیه نیست؟

- مسلماً این امر هم تاثیر دارد، چرا که از هم اکنون هم سیل آوارگان از شمال عراق به داخل ترکیه جریان دارد. دولت در حال بستن مرزهاست و از طرف دیگر امکانات محدودتری نسبت به سال 1991 در اختیار آوارگان گذاشته می شود.

- برای خیلی‌ها این سؤال مطرح است که چرا دولت تازه تشکیل و مسلمان ترکیه از اقدامات نظامی امریکا و انگلستان علیه يك کشور مسلمان در همسایگی ترکیه پشتیبانی می کند؟

- واقعیت اینست که دولت جدید ترکیه در موقعیت بسیار نامساعد و پیچیده‌ای قرار گرفته است. از نظر سنتی ارتباط تنگاتنگی بین دولت‌های گذشته ترکیه و امریکا وجود داشته و این مناسبات و روابط همچنان هم ادامه دارد. در نظر باید داشت که مخالفت دولت کنونی ترکیه با جنگ موجب فشارهای اقتصادی بیشتر به آن شده و بحران اقتصادی در کشور تشدید خواهد شد. ترکیه یکی از کشورهای بزرگ مقروض جهانی است و هم اکنون نیز اقتصاد ترکیه با حمایت بانک جهانی صندوق بین المللی پول و البته کمک‌های اقتصادی امریکا سرپا مانده است. دولت امریکا این واقعیت را خوب می داند و با آن آشناست و به همین دلیل هم برای استقرار نیروهای نظامی‌اش در ترکیه و استفاده از پایگاه‌های نظامی آن برای تهاجم به عراق به ترکیه وعده کمک‌های اقتصادی بصورت اعتبار مالی داده است. اعتباری که اقتصاد ترکیه بشدت به آن نیازمند است و به همین دلیل هم می‌بینید که در این روزها بر سر میزان آن بین دولت ترکیه و دولت امریکا چانه زنی می شود. از طرف دیگر، راه نیافتن ترکیه به اتحادیه اروپا عملاً فاصله ترکیه را از اروپا زیادت‌ر کرده و اکنون امریکا جای اروپا را در مناسبات با ترکیه پر کرده است. این نزدیکی خواه ناخواه موجب تابعیت بیشتر ترکیه از سیاست‌های امریکا شده است.

- نظامی‌های ترکیه در این میان چه نقشی دارند؟ آنها به دلیل سابقه روابطی که با ارتش امریکا دارند، اکنون يك نیروی فشار به دولت محسوب می شوند؟

- فرماندهان کلیدی در نیروهای نظامی ترکیه همیشه نقش حیاتی در سیاست ترکیه داشته اند. کسانی که با این واقعیت از نزدیک آشنا هستند می‌دانند که دولت کنونی مسلمان ترکیه نیز با آنکه با رای مردم بر سر کار آمده نقش چندانی در تعیین سیاست‌های استراتژیک در ترکیه ندارد و در این زمینه بیشتر کارگزار است تا کاربردست. ژنرال‌های ترک اکثراً در امریکا تحصیلات نظامی کرده‌اند و طرفدار امریکا هستند. از کودتای سال 1970 تاکنون و با آنکه دولت‌های غیر نظامی بر سر کار بوده اند، نقش کلیدی در اختیار این فرماندهان بوده است. نکته جالب اینست که مخالفت با ورود به اتحادیه اروپا تنها از جانب اعضای این اتحادیه صورت نمی‌گیرد، بلکه فرماندهان مهم

گفتگو با "رشید قوی لیب"

عضو رهبری حزب کمونیست عراق

منتشره در نشریه "Junge Welt" چاپ آلمان

برای سرنگونی صدام حسین

کمونیست‌های عراق

در کنار امریکا قرار نخواهند گرفت

حزب کمونیست عراق در طول سال‌های حکومت صدام حسین و اختناق رژیم او ممنوع بوده و بر اثر سرکوب تلفات زیادی داده است. اکنون شما بعنوان اپوزیسیون دارای چه وزن و اعتباری در عراق هستید؟

حزب ما یکی از قدیمی‌ترین و پر سابقه‌ترین احزاب سیاسی چپ و مترقی در عراق است، که در سال 1934 تاسیس شد. می‌خواهم بگویم که ما در عراق ریشه داریم، تاریخ داریم و توانسته‌ایم روشنفکران و نیروهای مترقی از اقشار مختلف کشور را همواره جذب کنیم. از میان عرب‌ها، کردها، مسیحی‌ها، مسلمانان. ما یگانه حزب سراسری کشور هستیم، که همه جا حضور داریم و یقین داشته باشید که بعد از سرنگونی صدام حسین نقش مهمی در حیات کشورمان بر عهده خواهیم گرفت.

تهاجم خارجی مسلماً منجر به نابودی رژیم صدام خواهد شد. شما هم در باره آینده بدون صدام صحبت می‌کنید و مرحله جدیدی از حیات حزب خودتان. به این ترتیب با حمله نظامی موافقت می‌کنید؟

این جنگ و تهاجم، برخلاف آنچه ادعا می‌شود نه برای مردم عراق دمکراسی به همراه می‌آورد و نه حقوق بشر. ما مطمئن هستیم که این جنگ موجب نابودی مردم عراق می‌شود و مشکلات زیستی فراوانی برای مردم ما بوجود خواهد آورد. بخاطر داشته باشید که این تهاجم، یک تهاجم امپریالیستی است و هدف از آن تامین منافع دولت امریکا. منافعی که در تضاد آشکار با منافع مردم عراق قرار دارد. در عین حال، ما یقین داریم که مسائل عراق و سرنگونی رژیم صدام بدون توسل به جنگ هم امکان پذیر است.

چگونه؟

قبل از هرچیز باید توجه محافل بین‌المللی را نسبت به منفور بودن رژیم صدام حسین در داخل کشور جلب کنیم، در حالیکه شما شاهدید تمام تبلیغاتی که امریکا می‌کند روی خطر وجود سلاح جنگی در عراق است، که مسئله اصلی در عراق و برای مردم کشور ما نیست. از نظر ما رژیم صدام حسین نه مشروعیت قانونی دارد و نه مشروعیت اخلاقی. (بقیه در ستون قبلی) →

نظامی ترکیه هم مخالف این عضویت هستند. آنها نگرانند که با پذیرفته شدن ترکیه در اتحادیه اروپا، نقش ارتش در حکومت و سیاست محدود شده و اختیارات حکومتی و سیاسی آنها کم شود و منافعشان را از دست بدهند. همین فرماندهان اکنون مشوق دولت برای پذیرفتن حضور ارتش امریکا در ترکیه و واگذاری پایگاه‌های نظامی به ارتش امریکا برای تهاجم به عراق هستند. آنها طرفدار همراهی نظامی ترکیه با ارتش امریکا برای حمله به عراق هستند و البته هدف اصلی‌شان دست یافتن به نفت شمال عراق است. به این ترتیب، نیروی قوی و تعیین کننده‌ای که در ترکیه خواهان همکاری با امریکا برای تهاجم به عراق است و دولت ترکیه را نیز برای همکاری با امریکا تحت فشار قرار داده فرماندهان نظامی‌اند. فرماندهانی که برای نفت شمال عراق همیشه نقشه داشته‌اند.

- با همه این استدلال‌ها، فکر نمی‌کنید با ورود ترکیه به جنگ و همراهی با ارتش امریکا، کشور دچار بحران خواهد شد؟
- بحران داخلی قطعاً شدت خواهد گرفت. حداقل به این دلیل که جهان اسلام نسبت به این اقدام و همراهی و اکنش نشان خواهد داد. حتی از هم اکنون نیز نشانه‌های چنین واکنشی احساس می‌شود. در اینصورت دولت جدید ترکیه که با شعارهای اسلامی بر سر کار آمده، در بین مردم اعتبار خود را از دست خواهد داد. نارضائی در میان مسلمانان ترک و نگرانی کردهای کشور از تبدیل مناطق کردنشین به میدان جنگ دو پیامدی است که هم نظامی‌ها و هم دولت نمی‌توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند. بخشی از تعلل اعلام همکاری و همراهی دولت ترکیه با ارتش امریکا نیز در این نگرانی نهفته است. دولت سعی می‌کند با گرفتن امتیازهای مالی و بهبود وضع اقتصادی کشور همکاری با ارتش امریکا و تهاجم به عراق را تا آنجا که می‌تواند در افکار عمومی توجیه کند.

(بقیه سرنگونی صدام حسین کمونیست‌های عراق ...)

نکته مهم دیگر اینست که هرگونه جواب منفی به جنگ در محافل بین‌المللی باید با تأیید و حمایت از اپوزیسیون مترقی کشور همراه باشد، درحالی‌که شما شاهدید در میان کشورهای مخالف تهاجم امریکا به عراق هم چنین سیاستی دنبال نمی‌شود. ما خواهان کنفرانسی برای حل مسئله عراق از طرف سازمان ملل هستیم. کنفرانسی که دمکراسی و سیستم آینده عراق مسئله محوری آن باشد.

- چرا حزب شما بعنوان اپوزیسیون در کنفرانس لندن شرکت نکرد؟

(بقیه را در ص 11 بخوانید)

بورس بالا آورده بودند و اکنون این اوراق که در ابتدا بهره‌هایی خیره کننده داشت ارزش خود را از دست داده بود. از چند ماه پیش، عامل نهایی فعالیت‌های اقتصادی، یعنی مصرف داخلی نیز روز بروز آشکارتر علایم خفگی را نشان داد. پس از رسوایی‌های پرسروصدایی که گل‌های سرسبد صنایع آمریکا نظیر "انرون" (1) یا "وردکام" بالا آوردند، اعتماد به سیستم کاهش یافت. زیرا اطلاعات نادرستی در مورد درآمد و حساب‌هایش ارائه می‌داد.

وضع آنچنان سیاه بود که برخی اقتصاددانان آشکارا از شبخ رکود و "دفلسیون" سخن می‌گفته و رکود عظیم دهه سی را به یاد می‌آوردند. گرچه وضع هنوز در این نقطه نبود، ولی گرایش در آن جهت هرچه بیشتر تشدید می‌شد. دستگاه رهبری آمریکا در این شرایط لازم دید سریعا وارد عمل شود. بویژه آنکه جرج بوش به کارزاهای انتخاباتی سال 2004 نزدیک می‌شد و می‌دانست رکود کوتاه مدتی که در ابتدای دهه 90 بوجود آمد سرنوشت پدرش را به شکل بدتری برای او رقم خواهد زد.

در مرحله نخست بوش برای مقابله با بحران به هر اقدامی دست زد. هدف از این اقدامات که شگردهای لیبرالیس بر آنها حاکم بود، به حرکت درآوردن چرخ‌های رشد و تشویق بازارهای مالی بود. برنامه‌های وسیع تقییل مالیات اموال بورسی و سیاست کاهش قابل ملاحظه مالیات از ثروتمندترین‌ها و بنگاه‌های بزرگ در این چارچوب به اجرا درآمد.

یکی از اجزای این "شوگ درمانی" افزایش سرسام‌آور اعتبارات نظامی بود. در طرح بودجه 2004 آمریکا اعتبارات پنتاگون که قبلا در 2003 بطور انفجار آمیزی بالا رفته بود، مجددا 5.3 درصد افزایش یافت. چنانکه کسر بودجه آمریکا را به 307 میلیارد دلار رساند. رقمی که می‌تواند بسیار بیش از این هم باشد، زیرا هزینه‌های جنگ و طبیعتا اداره شرایط پس از جنگ در آن منظور نشده است. هدف از این هزینه‌ها که سودهایی عظیمی را نصیب بنگاه‌های مجتمع‌های نظامی - صنعتی آمریکا خواهد کرد، ضمنا روغنکاری چرخ و دنده‌های وال استریت نیز بود.

بنابراین، **جنگ، که امکان تزریق وسیع دلار را به اقتصاد می‌دهد**، هماهنگی کامل دارد با برنامه‌های بالا بردن رشد اقتصادی و همچنین تقویم انتخاباتی جرج بوش. تمام طرح بازسازی عراق حتی در کوچکترین جزئیات آن از این منطق الهام گرفته است.

دولت بوش اعلام کرده است که در مرحله اول تنها به بنگاه‌های آمریکایی، قراردادهایی به مبلغ حداقل **900 میلیون دلار** اعطا خواهد کرد. یکی از شرکت‌هایی که برای این قراردادها از هم اکنون در نظر گرفته شده شرکت "هالی بروتون" است که در مهندسی نفت تخصص دارد و تا سال 2000 **دیک چینی**، معاون کنونی رییس جمهوری آمریکا مدیر آن بود. دیک چینی بدین طریق صحت این ضرب‌المثل که: کس نخارد پشت من چز ناخن انگشت من را اثبات کرد.

اومانیتة - نشریه اومانیتة وابسته به حزب کمونیست فرانسه، به مناسبت حمله نظامی آمریکا به عراق، انتشار سلسله مقالاتی را در همین ارتباط و بویژه آن بحرانی که آمریکا برای گریز از آن پا در این جنگ گذاشت منتشر می‌کند. از میان این مقالات، مطلب زیر را برگزیده و به فارسی برگردانده ایم. این مقاله به قلم "برونو اودنت" است.

حمله به عراق فرار از بحران و انفجار اجتماعی

ایالات متحده آمریکا، کشوری که امروز پا در جنگ گذاشته، از سه سال پیش در يك بحران اقتصادی گرفتار آمده است و راهی برای برون رفت از آن نمی‌یابد. در طول دهه نود، نرخ رشد در ایالات متحده همه رکوردها را پشت سر گذاشت، آنچنان که لشگری از کارشناسان آمریکایی سوگند می‌خوردند سرمایه سالاری آمریکا، با "اقتصاد جدید"، یعنی اقتصاد صنایع کامپیوتری، مجهز به ابزارهای شده است که به یاری آن می‌تواند سیل بحران‌های ادواری را در هم کوبیده و به ساحل دل انگیز رشد جاویدان پای گذارد. توهمی که پایان آن بسیار دردناک بود.

از اواخر سال دو هزار میلادی، فشار غول عظیم سرمایه‌های مالی و اسپکولاتیو که از ماه‌ها قبل اقتصاد آمریکا را در چنگال خود می‌فشرد، به مرحله انفجار آمیزی رسید که در نتیجه آن نظم اقتصادی آمریکا که بازارهای مالی و بورس آن را به نحوی فزاینده خفه کرده بود، سرانجام با رکود کامل مواجه شد و آمریکا دیگر نتوانست اقتصاد خود را به راه اندازد. سیستمی که توسط بازارهای مالی مسموم شده است.

رشد اقتصادی در سطحی اندک باقی ماند، آن هم در شرایطی که يك سلسله از بنگاه‌ها و شرکت‌های آمریکایی در طول ده 90 به سرمایه‌گذاری‌هایی وسیع دست زده و اکنون از ظرفیت تولید اضافی چشمگیری برخوردار شده بودند. وضعیت اجتماعی نیز روز بروز وخیم‌تر شد. دستمزدها ثابت باقی مانده و بیکاری بطور محسوس افزایش یافت و بر تعداد لشگر "کارگران فقیر" یعنی کسانی که علیرغم اینکه کار می‌کردند، همچنان فقیر بودند افزوده می‌شد. بخشی از طبقه متوسط یا از صحنه اجتماعی محو شد و یا بدلیل اینکه کار آنان دیگر وضعیت بی‌ثبات و شکننده‌ای یافته بود در معرض تهدید بیکاری قرار گرفته بودند. آنها بدهی‌های بالائی بر اثر خرید اوراق

خود ایالات متحده، همچون دیگر کشورهای غرب، مصادره ثروت از طریق نظامی کردن روابط بین المللی، به افزایش سرسام آور کسر بودجه عظیمی می انجامد که همین امروز نیز در عرصه آموزش و تعلیم وجود دارد. درست همان عرصه‌ای که تکنولوژی نوین بیش از هر چیز دیگر بدان نیاز دارد.

1- یکی از شرکت‌های بزرگ انرژی در امریکا است که بزرگترین سهامدار آن نیز دلبیوبوش است.

کره شمالی

سنگری که امریکا با فتح آن به جنگ چین می رود!

فصل نامه سیاسی - تئوریک "دفاتر مارکسیستی"

چاپ آلمان در آخرین شماره خود در فوریه سال 2003 در مطلبی با عنوان "همدردی با شیطان؟" (اشاره است به "محور شیطانی" اعلام شده توسط جورج بوش) به قلم دکتر راینر ورنینگ (Reiner Werning) مقاله ای را منتشر کرده است درباره کره شمالی. ورنینگ دانشمند علوم سیاسی، جامعه شناس و متخصص در امور آسیای شرقی و جنوب شرقی بویژه کره شمالی و جنوبی است. وی ضمن اشاره ای گذرا به تاریخ روابط دیپلماتیک بین ایالات متحده آمریکا و کره شمالی پس از جنگ موسوم به "جنگ کره"، به بررسی روابط این دو کشور بخصوص در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون و جورج دالبیو بوش پرداخته است. ورنینگ در مقاله خود می نویسد:

«جنگ کره (1950-1953) اولین درگیری نظامی "داغ" در دوران "جنگ سرد" بود. این جنگ تأثیرات خود را به شکل تقسیم کشور برجای گذاشت. با وجود گذشت بیش از یک دهه از پایان بلوک بندی شرق و غرب، آنچه بعنوان "منطقه غیرنظامی شده" شناخته می شود، در حقیقت یک خط مرزی به طول 240 کیلومتر است که از میان شبه جزیره کره گذشته و در سطح جهان یگانه خط مرزی است که از نظر نظامی به شدیدترین نحو کنترل می شود. در دو طرف این خط مرزی بیش از یک میلیون سرباز مستقر شده اند، همراه با 37500 نفر نیروهای ویژه نظامی ایالات متحده مستقر در جنوب...»

رسانه های غربی، بویژه رسانه های خبری ایالات متحده از همان ابتدای بنیانگذاری کره شمالی در نهم سپتامبر سال 1948، پیوسته مراسم تشریفاتی - تبلیغاتی و ایدئولوژیکی بزرگداشت "رهبر محبوب" را که یادآور رژه

واقعیتهایی که همجوشی کامل میان رهبران سیاسی و سرمایه‌داری امریکا را بخوبی نشان می‌دهد، البته اگر به نشان دادن آن نیازی باشد.

هدف امپریالیسم آمریکایی البته ذخایر عظیم نفتی عراق نیز هست. چه در درازمدت و چه در کوتاه مدت. آمریکا در چشم انداز پانزده تا بیست سال آینده می کوشد، موقعیت خود را در قبال اروپا و بویژه اقتصادهای نوظهوری مانند چین و هند تحکیم بخشد، کشورهایی که نیاز آنان به منابع نفت و گاز بسیار چشمگیر خواهد شد. این کشورها در موقعیت وابستگی به آنانی قرار خواهند گرفت که دست بالا را بر روی این ذخایر استراتژیک دارند.

اما جنگ بحران را تسریع خواهد کرد

اما کاخ سفید اهداف نزدیکتری نیز دارد. هدف آن جنگی کوتاه و استقرار سریع یک حکومت دست نشانده آمریکا در بغداد است. اقتصاددانان اطراف کاخ سفید تماما بر روی امکان بازسازی و بکارگیری سریع ماشین نفتی عراق حساب می کنند و معتقدند تنها از این طریق می‌توان بهای نفت را به حدود 15 تا 20 دلار رساند. کارفرماهای آمریکایی تأکید می‌کنند اگر بهای نفت بدینسان کاهش یابد خواهند توانست سریعاً میزان سود خود را افزایش دهند و در نتیجه به نرخ رشد درهم شکسته کنونی تکانی داده و آن را افزایش دهند. بعبارت دیگر جنگ جایگزین ظرفیت تجاوزکارانه و ضعیف بازارهای مالی شده است. بازارهای، که در گرداب گرفتار آمده اند.

بالتبع موفقیت این سناریوی آرمانی به هیچوجه از پیش تضمین شده نیست و کافیسیت که ارتش آمریکا با دشواری‌های بیشتری برخورد کند تا با پیامدهایی درست عکس آنچه انتظارش را دارد روبرو شود. در اینصورت جنگ به تشدید وسیع بحران اقتصادی در امریکا خواهد انجامید و در بازارهای بورس، بهای نفت خام میتواند افزایشی دوچندان یابد. چنانکه برخی از تحلیلگران حتی از بهای 40 تا 50 دلار و حتی بیشتر هم در صورت نامناسب پیش رفتن اوضاع جنگ سخن گفته‌اند.

حتی در صورت موفقیت سناریوی یک پیروزی سریع در عرصه نظامی، تسلط آمریکا بر منابع نفتی عراق، در نهایت نمی‌تواند تضادهای بحران سیستمی که امروز آمریکا متکی به آنست را حل کند. نه فقط آمریکا، بلکه در پشت سر آن این تضادها در تمام کشورهای که در سال‌های اخیر به هنجارهای انگلو ساکسون سرمایه‌داری جهانی شده تسلیم شده یا بدنبال آن کشیده شده اند، تشدید خواهد شد. کاهش هزینه مواد اولیه، پیامدهای بسیار مخربی دارد، زیرا نابرابریهای کنونی در سطح جهان را وسیعاً تعمیق خواهد کرد و خودتوسعه‌یابی و برخورداری از وسایل تجهیز، آموزش و مصرف را در جهان سوم باز هم با دشواری‌های بیشتری روبرو خواهد کرد. پدیده ای که بنوبه خود موجب کمبود باز هم بیشتر تقاضا می‌شود و این خود دقیقاً یکی از ویژگی‌های اساسی بحران است. حتی در

هایی داشته باشد برای امنیت و نظم منطقه بهتر است. کره جنوبی - بویژه در چند سال گذشته - یکی از طرفداران تئوری "کشور یاغی" شده است، البته بدلائل پراگماتیک و مالی:

اتحاد دو کره

از زمانی که برای کره جنوبی روشن شد که اتحاد دو کره، با توجه به اختلاف فاحش سقف تولید ناخالص ملی دو کشور (در کره شمالی 20 برابر پائین تر از کره جنوبی) در برگیرنده مخارج عظیمی است و قابل مقایسه با این اختلاف سقف بین دو آلمان در زمان اتحاد نیست (سقف تولید ناخالص ملی در آلمان غربی در آن زمان 8 برابر این سقف در آلمان شرقی بود) و بویژه پس از بحران اقتصادی در سال 1997 که کشور را با مشکلات عظیم اقتصادی دست به گریبان کرد، ظاهراً کره جنوبی دیگر مایل به بلعیدن یک چنین لقمه ای نبود...

در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون قرار بر این بود که در مقابل صرف نظر کردن کره شمالی در استفاده از نیروگاه هسته ای "یونگ بیون" - که بنا بر اظهارات منابع کره شمالی از آن صرفاً در امور غیر نظامی و در تامین انرژی استفاده می شود و تا کنون هیچ مدرکی دال بر استفاده نظامی از آن ارائه نشده است - ایالات متحده موظف به انجام یکسری تعهدات در مقابل آن کشور شود.

این کشور بویژه بدنبال محاصره های اقتصادی طولانی و بلایای طبیعی، قحطی و خشکسالی مردمش در شرایط بسیار بد اقتصادی بسر می بردند. متأثر از همین بحران اقتصادی و خشم طبیعت آنها به کمک های مالی و تکنولوژیکی نیازمند بودند. از جمله نیازمندی های تکنولوژیکی انتقال دو راکتور 1000 مگاواتی آب سبک تا سال 2003 بود. ایالات متحده موظف بود تا تحویل نهایی این دو راکتور سالانه 500 هزار تن نفت سنگین و ذغال سنگ به ارزش 4,6 میلیارد دلار به کره شمالی صادر کند...

آنچه که تا آغاز سال 2001 از آن خوشبینانه با عنوان پروژه تشنج زدایی مابین ایالات متحده و کره شمالی یاد می شد، با روی کار آمدن دولت جورج بوش خاتمه یافت. بوش کره شمالی را "یک فاکتور تهدید کننده در آسیای شرقی" اعلام داشت.

به دنبال این اظهارات، نه تنها به وعده های داده شده عمل نگردید، بلکه سیاست های کهنه در مورد کره شمالی از سر گرفته شد. در چارچوب دکترین نظامی جدید ایالات متحده که هسته مرکزی آن تمرکز بر روی آسیا تنظیم شده، باید "سیاست تقابل" جدید بار دیگر فعال شود.

طبقه بندی جمهوری خلق چین بعنوان "قدرت در حال رشد" (به نقل از کوندولینسا رایس،

(بقیه را در ص 47 بخوانید)

های پرولتاری دوران انقلاب فرهنگی در چین در دهه 60 است بهانه قرار داده و ماشین عظیم تبلیغاتی خود را علیه آن کشور به راه انداختند. گاه کره شمالی را "گولاک شرق دور"، "ورشکسته اقتصادی"، گاه آن را "کشور یاغی خطرناک" و گاه عضو "محور شرارت (شیطانی)" نامیدند... و بدین سان جنگ سرد نه تنها شیوه درک مردم را بخصوص در کشورهای غربی تحت تاثیر قرار داد، بلکه درصدد جا انداختن سناریوهای پست کمونیستی "پایان تاریخ" (فرانسیس فوکویاما) و "جنگ تمدنها" (ساموئل پ. هانتینگتون) بود؛ آنچنان که گویا کشورهای "کند ذهنی" مثل کره شمالی با "ارتباطات کنفوسیوسی - اسلامی" (به نقل از "جنگ تمدنها" - ساموئل هانتینگتون) قادر به یادگیری و اصلاح اشتباهات نبوده و خطری برای صلح و دموکراسی جهانی می باشند...

در حال حاضر از پیونگ یانگ بعنوان "گانگستر هسته ای" یاد شده و بویژه براساس گزارشات شبکه خبری CNN و با ایجاد هیستری در داخل و جو سازی سیاسی در خارج اینگونه وانمود می شود که گویا کره شمالی در نیروگاه هسته ای "یونگ بیون" قادر به تولید پلوتونیوم در جهت اهداف نظامی و ساخت سلاح اتمی است. این تبلیغات چنان پیش برده می شود که گوئی کره شمالی بدین ترتیب امنیت و صلح را نه تنها بر روی شبه جزیره و در آسیای شرقی، بلکه در سراسر جهان به خطر می اندازد.

طبیعی است که موضع گیری های دولت کره شمالی در مقابل این اظهارات بخصوص اگر با اظهار نظرهای تند نسبت به سیاست های ایالات متحده همراه باشد در دور دیگری از تبلیغات توسط همان شبکه های خبری مورد استفاده قرار می گیرند. هر چند اگر اقدامات و تحریکات ایالات متحده موجب این عکس العمل های تند شده باشد، مانند افزایش تعداد نیروها و پایگاه های نظامی آمریکا در خط مرزی بین دو کره...

در بخش دیگری از این مقاله، ورنینگ می نویسد: «با وجود اینکه دولت کلینتون هر از چند گاهی کره شمالی را متهم به "یاغی" بودن می کرد، اما از سال 1994 این دولت با انجام اقدامات پشت پرده در صدد بود با دادن یک سری امتیازات سیاسی - دیپلماتیک به پیونگ یانگ رابطه ایالات متحده و کره شمالی را بهبود بخشد بطوری که سؤال بویژه پس از روی کار آمدن "کیم دی یونگ" در فوریه سال 1998 با در پیش گرفتن "سیاست آفتاب تابان" در مقابل پیونگ یانگ، در جهت بهبود روابط دست به اقداماتی زد. اقداماتی که با وجود تفاوت هایی که در محاسبات و انتظارات ایالات متحده و کره جنوبی وجود داشت - بویژه در چند ماه پایانی دولت کلینتون - نقطه مشترک در انجام این اقدامات یک محاسبه سیاسی بود. بموجب این محاسبات، گویا در درازمدت یک کره شمالی "تا حدودی" با ثبات که از نظر مالی وابستگی

اشاره- غروب روز انفجار برج‌های تجارت جهانی در نیویورک، یکی از سخت‌ترین ساعات تصمیم‌های سردبیری راه توده برای تحلیل این حادثه و صدور بیانیه‌ای در این ارتباط بود. بی‌شک همه احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران و جهان تفسیر خود را پیرامون این حادثه منتشر می‌کردند و هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده نیز با همین انگیزه رایزنی خود را با اعضای این هیات در کشورهای مختلف سازمان داد. آنچه را در زیر می‌خوانید اطلاعیه‌ای است که در پایان این رایزنی و در پایان روز 11 سپتامبر تنظیم و منتشر شد. این موضع‌گیری واکنش‌های مختلفی را در پی داشت، که همه آنها تأییدآمیز نبود. نه تنها تأییدآمیز نبود، بلکه اساساً با چنین برداشتی مخالفت داشت و حتی از ما سند و مدرک چنین برداشتی از حادثه را طلب کردند! سیر حوادث نشان داد که آن مشی و نگرش توده‌ای که به هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده جسارت تنظیم بیانیه زیر را داد به خطا نرفت و به بیانیه‌ای تاریخی تبدیل شد.

راه توده

دوره دوم

11 سپتامبر 2001

اطلاعیه

آنچه در نیویورک و واشنگتن گذشت "رایشتاک" قرن 21 است!

خطر حمله نظامی امریکا جدی است!

سازماندهندگان واقعی بزرگترین حادثه تروریستی در امریکا را، در حاکمیت متجاوز امریکا باید جستجو کرد!
عمق جنایت و ابعاد تلفات حادثه نیویورک و واشنگتن نشان می‌دهد که دولت نیمه نظامی امریکا، تدارک خونین‌ترین ماجراجویی‌های نظامی را در اطراف ایران و حتی خود ایران دیده‌است.

بامداد سه شنبه 11 سپتامبر 2001 در امریکا، برابر با غروب سه شنبه 21 شهریور 1380 بزرگترین و مهیب‌ترین عملیات تروریستی در شهرهای نیویورک و واشنگتن هزاران کشته و مجروح بر جای گذاشت!
شبکه‌های عظیم تلویزیونی جهان، که مرکز رهبری و هدایت آنها در امریکا و انگلستان است، حیرت‌آورترین فیلم‌های مربوط به اصابت هواپیماهایی که گفته می‌شود ریزه شده‌اند (!) با ساختمان‌های عظیم مرکز تجارت و وزارت دفاع امریکا در نیویورک را پخش کردند. تمام خبرگزاری‌ها و ایستگاه‌های رادیویی جهان نیز، در پی آن گزارش‌های گوناگونی را پیرامون این رویداد پخش کردند. در نخستین واکنش‌ها، چند سناتور امریکائی انگشت اشاره را به طرف ایران گرفتند و سپس موج تبلیغات پیرامون دست داشتن طلبه‌ای دست‌آموز سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا بنام "اسامه بن لادن" در افغانستان، به اتهام دست داشتن در این عملیات شروع شد. طلبه‌ای مامور، در گوشه از کشور ویران شده‌ای که حتی خطوط تلفنی منظمی هم ندارد! چه رسد به توانی در حد حمله نظامی به وزارت دفاع امریکا!
به این ترتیب، در اندک فاصله‌ای، جهان با حادثه‌ای روبرو شد، که نخستین جمع‌بندی آن از زبان "جورج بوش"، رئیس جمهور امریکا خطاب به مردم این کشور چنین بود: «**مردم امریکا!** به ما حمله تروریستی شده‌است. من به ارتش امریکا در سراسر جهان اعلام آمادگی کرده‌ام و به مردم امریکا قول می‌دهم که انتقام این عملیات را خواهم گرفت!»

این حادثه و سخنان رئیس جمهور امریکا را باید تکرار "رایشتاک" (به آتش کشیدن پارلمان آلمان و ظهور فاشیسم هیتلری در این کشور) و سخنرانی تاریخی هیتلر به همین مناسبت، در آغاز قرن 21 تلقی کرد؟ **آینده‌ای نه چندان دور** پاسخ این سؤال را در برابر دیدگان حیرت‌زده مردم جهان قرار خواهد داد.

هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند از این رویداد نتیجه‌ای جز این بگیرد، که رویداد امروز، 11 سپتامبر در نیویورک، سرآغاز فصل جدیدی در تاریخ تجاوزات نظامی ایالات متحده در سراسر جهان و در درجه نخست منطقه خاورمیانه و خلیج فارس خواهد شد! سازماندهنده این رویداد را نیز باید در خود سازمان‌های اطلاعاتی، گروه‌های مافیائی-صهیونیستی آمریکا جستجو کرد. کسانی که با مردم کشور خود چنین کردند و می‌کنند، برای مردم جهان خواب‌هایی هولناک‌تر دیده‌اند. همانگونه که هیتلر رایش‌تاک کشور خویش را به آتش کشید تا حمله نظامی به کشورهای اروپائی را تدارک ببیند! ضمن محکوم کردن هر نوع عمل تروریستی در سراسر جهان و از جمله حادثه نیویورک، ابراز همدردی با قربانیان این رویداد تروریستی در آمریکا، زمانی کامل و واقع بینانه‌است، که واقیعت مربوط به انگیزه‌های این رویداد و آینده‌ای که بر مبنای آن می‌خواهند برای جهان رقم بزنند نیز با صراحت گفته شود.

بحران اقتصادی رو به تشدید آمریکا، رقابت‌های انکار ناپذیر بین اروپا و آمریکا و خوی تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا، می‌رود تا از دل رویداد 11 سپتامبر نیویورک و واشنگتن جنایات و تجاوزات نظامی بزرگی را بیرون آورد!

بدنبال سخنان "جورج بوش" رئیس جمهور آمریکا، خبرگزاری‌ها و حتی برخی مقامات آمریکا از کشورهای ایران، عراق، لیبی، فلسطین و افغانستان بعنوان کشورهای حامی تروریسم نام برده‌اند. ماجراجویی‌های نظامی جدید آمریکا، که مقدمات آن سرعت و از هر نظر فراهم می‌شود، در حقیقت امر و در راس همه کشورهای نام برده شده در بالا "ایران" را هدف گرفته‌است؛ حتی اگر بخشی و یا تمامی خاک افغانستان هم به بهانه مقابله با حکومت طالبان به اتهام دست داشتن در رویداد اخیر نیویورک و واشنگتن اشغال شود، هدف نهائی از این اشغال نظامی، در نهایت امر "ایران" است، که در این صورت از سه طرف در محاصره نظامی آمریکا قرار خواهد گرفت. از سوی نیروهای آمریکا و ناتو در شمال عراق، توسط نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس و سپس از طریق افغانستان و این در حالی است که هیچ نوع امنیت نظامی را از طریق مرزهای پاکستان و ترکیه- حتی جمهوری آذربایجان- نباید انتظار داشت!

آنچه که بتدریج چشم‌ها به روی آن باز می‌شود، همان است که در حاشیه کنفرانس سران 7 کشور بزرگ صنعتی در سوئد از سوی آمریکا به آن اشاره شد و در کنفرانس همین کشورها در ایتالیا نیز تکرار شد. (مراجعه کنید به سرمقاله راه‌توده شماره 109)

زمینه‌های چنین خیزهای بلندی از سوی آمریکا علیه تمامیت ارضی ایران را دست‌های نه چندان پنهان کسانی در داخل کشور ما فراهم ساخته و می‌سازند، که در تمام سال‌های اخیر، بیشترین تلاش را برای بی‌اعتبار کردن آراء مردم، بی‌اعتنائی به خواست عمومی مردم ایران برای تحولات، مقابله با میلیون‌ها جوان کشور، ناامید ساختن مردم از امکان تحولات از درون و حاشیه حاکمیت و تقویت امید به خارج از کشور در میان اقشاری از مردم تقویت کردند! ستون پنجم دشمن را، نه در صفوف مردم، نه در صفوف ملی- مذهبی‌ها، نه در صفوف چند ده روزنامه نگار، نه در مجلس ششم، نه در میان یاران و همکاران نزدیک محمدخاتمی، بلکه در صفوف آن دسته از "خودی"ها باید جستجو کرد، که یگانه مشروعیت دولت، یعنی آراء مردم را در این سال‌ها به هیچ گرفتند و با ادامه ماجراجویی‌های گذشته، زمینه‌های دخالت نظامی در امور داخلی کشور را گام به گام فراهم ساختند.

سناریویی که آمریکا از صبح 11 سپتامبر اجرای آن را شروع کرد، می‌رود تا با استفاده از تجربه یوگسلاوی، ابتدا در بخشی از یک منطقه و به بهانه مقابله با تروریسم جهانی نیروی نظامی مستقر سازد و سپس طرح تبدیل ایران به موزائیک‌های کوچک را به اجرا گذارد.

یگانه راه خنثی سازی این توطئه عظیم، نه اتکاء به نیروهای نظامی و تجهیزات نظامی، بلکه به جلب حمایت ملی است و این نیز ممکن نیست، مگر با کوتاه سازی قاطع دست آنهایی که در تمام سال‌های اخیر کوشیده‌اند مردم ایران را از صحنه سیاسی کشور خارج ساخته و قدرت مافیائی خود را، حتی به قیمت تحمیل جنگ داخلی و یا تجزیه خاک ایران حفظ کنند!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده

21 شهریور 1380

11 سپتامبر 2001

در سال 2003 نیز ظاهراً قضیه تغییر نکرده و باز اقتصاد محور تمام این تحولات است. در دهه 1950 و 1960 آمریکا و انگلیستان نگران ملی گرایی و حاکمیت مردم بر تولید نفت در ایران و عراق بودند و امروز نیز همین بحث است. ایالات متحده تقریباً 30 درصد تولید انرژی جهان را به تنهایی مصرف می کند. این درحالی است که تنها 5 درصد جمعیت جهان در آمریکا زندگی می کند.

"گورگی کنن" در سال 1948 چنین می گوید:

" ما 50 درصد ثروت جهان را در دست داریم، در حالی که فقط 2ر6 درصد جمعیت جهان را در خود جای داده ایم. در این وضعیت کار اصلی ما ایجاد یک سری روابط است که بتوانیم چنین اختلافی را حفظ کنیم. برای این منظور باید احساسات را کنار بگذاریم... باید تفکر در باره حقوق بشر، بالا بردن سطح استانداردهای زندگی و مردم سالاری را متوقف کنیم.."

ایالات متحده و اروپای غربی کاملاً به این نصیحت عمل کرده و باعث چنین آشوبی در خاورمیانه و خلیج فارس هستند.

امریکا، انگلیس، اسرائیل، فرانسه و سایر دول اروپایی بیشتر از 50 سال است، که از طریق عوامل نظامی، حملات هوایی و تبلیغات مسموم سعی در تعویض یا سرنگونی رهبران و حکومت های منطقه داشته و بدین ترتیب در آنچه که آن را "پیشگیری از وقوع" نام می دادند دخالت داشته اند. و باز هم این سؤال احمقانه را می پرسند که "چرا آنها از ما متفرند؟"

جنایتکاران جنگی آمریکا در مقام عمل

دیک چینی، پل ول ویتز، دونالد رامسفلد، ریچارد آرمیتاژ، الیوت آبرامز، زلمای خلیل زاد و سایر جنایتکاران جنگی نگران سرو سامان گرفتن امور در ایران هستند. اینک نوبت ایران است که مورد هدف عملیات "شوک و بهت" آمریکا قرار گیرد. اصطلاحی که توسط "هالان اولمان" که خود یک جنایتکار جنگی است ابداع شد. اولمان نویسنده واشگتن تایمز است و مشاور ارشد مرکز مطالعات استراتژیک و بین الملل. جایی که نطفه امنیت داخلی آمریکا در آنجا بسته شد.

از 21 تا 24 مارچ 2003 فضای ایران توسط موشک ها و جنگ افزارهای آمریکا مورد تجاوز قرار گرفت. آمریکا به مراکز صنعت نفت ایران در خرمشهر و آبادان حمله کرد. این مناطق فاصله زیادی با جزیره فو که در کنترل نیروهای کویتی، آمریکایی و انگلیسی است و همچنین بندر "ام القصر" در دهانه شط العرب که از آن میلیارد ها بشکه نفت خام به سوی آمریکا، انگلیس و ژاپن حمل می شود ندارد.

پالایشگاه و انبارهای نفت آبادان هدف های اولیه بودند. کسی در این عملیات کشته نشد، ولی مجروحانی در پی داشت. بمب افکن های آمریکایی و انگلیسی همچنین بر روی روزهانه اروند رود ایران، در مسیر خود به عراق گشت زدند.

امریکا و انگلیس از اپریل 2003 تا نوامبر 2004 طرح بی ثبات سازی ایران را سرعت خواهند بخشید

ایران وارد سال سرنوشت ساز شد!

حملات موشکی و پرواز هوایی بر فراز ایران در روزهای اخیر، اشتباهات نظامی نیست، بلکه یک طرح حساب شده برای ارزیابی توان نظامی ایران است!

امریکا و انگلیس به جمهوری اسلامی اخطار کرده اند که بهیچ وجه در جبهه شرقی جنگ عراق دخالت نکنند.

عملیات آزاد سازی ایران، که ماموران سیا در ایران و اطراف ایران مشغول تدارک آن هستند از استراتژی و تاکتیک عملیات کشتار عراق پیروی خواهد کرد.

هنگامی که عراق با موافقت به اشغال درآید، رسانه ها متوجه ایران و این دعوا خواهند شد!

(1) John Stanton

نقل از بولتن سیاسی 24 Counter Punch مارچ 2003
ترجمه: افشین

آیا صلیبی ها برای تهاجمی دیگر در سال 2004 آماده می شوند؟

در حالیکه کشتار مردم در عراق ادامه دارد، ایالات متحده چشم به طعمه اصلی دوخته است: جمهوری اسلامی ایران.

به گفته "ریچارد پرل" و "Danglas Feith" حتی اگر سوریه هدف بعدی این "پاکسازی"، یعنی استراتژی جدید برای امنیت منطقه باشد، این ایران است که مورد نظر آنهاست. در نظر آنها اکنون زمان تلافی سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن آیت الله خمینی در دهه 1970، اشغال سفارت آمریکا، بحران گروگان ها، شکست عملیات "نجات گروگان ها" (طبس) که شهرت ارتش آمریکا را زیر سؤال برد و سالها عملیات متناوب تروریستی بین ایران و ایالات متحده است (برای مثال سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران توسط ناوگان آمریکا و حمله به نیروهای آمریکایی و غیره)، در حقیقت آنچه منجر به جنگ ایران و عراق و تنفر از ایالات متحده در منطقه تا به امروز شده است، ریشه در دخالت و مسئولیت سیستم های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و اسرائیل در سال 1953 در سرنگونی حکومت دکتر مصدق دارد.

این سازمان های اطلاعاتی مجدداً در سال 1963 چنین حمایتی را با دخالت در برکناری نخست وزیر "قاسم" در عراق مرتکب شدند (در این واقعه صدام حسین 25 ساله نقش کلیدی داشت) از عواقب این امر نیز بروز جنگ عراق با ایران و کویت و تنفر روز افزون از ایالات متحده بود.

صدها عضو خانواده قربانیان در روز اول دادگاه برای ادای شهادت و ارائه مدارک دال بر نقش ایران در این واقعه حاضر شدند. ایران هیچ نماینده ای به دادگاه نفرستاد.¹ هنگامی که عراق با موافقت به اشغال در آید، رسانه‌ها متوجه ایران و این دعوا خواهند شد!

آیا چاره‌ای هست؟

به نقل از برخی منابع، هم اینک نیروهای اطلاعاتی CIA در ایران و اطراف آن مشغول هستند. تیم‌های ویژه عملیاتی امریکا، انگلیس و استرالیا خارج از افغانستان و کویت و ایالت عراق امریکا (نامی که احتمالاً برای شمال عراق انتخاب شده)، ماههاست که مخفیانه بر روی ایران کار می‌کنند. اکنون ایران خود را در محاصره همه سویه توسط نیروهای حامی امریکا و انگلیس می‌بیند. عملیات آزاد سازی ایران نیز از استراتژی و تاکتیک عملیات کشتار عراق پیروی خواهد کرد. ایران چند راه بیشتر ندارد:

- 1- سرعت بخشیدن به برنامه‌های عملیات اتمی و یک آزمایش موفق از توان اتمی‌اش می‌تواند تهاجم امریکا را به تاخیر بیندازد.
- 2- قرار گرفتن در جبهه جدید کشورهای مخالف امریکا متشکل از روسیه، هند، فرانسه، آلمان و چین. و آخرین گزینه: خلع سلاح یا تبعید!

فرمانده صلیبی قرن 21، یعنی جورج دبلیو بوش و میشل لدون، مشاور او به مبارزه یهودی- مسیحی علیه اسلام که به اعتقاد آنان دینی غیر مشروع و خطرناک است و سر راه استخراج نفت قرار گرفته اعتقاد دارند. عملیات جاری در منطقه چیزی جز ادامه جنگ‌های صلیبی قرن 11 نیست. لدون حرف اصلی خود را قبل از تهاجم به عراق اینگونه بیان کرد:

" به امید خدا روز رستاخیز و آزادی برای خاورمیانه و مردم زجر کشیده عراق، سوریه، ایران و عربستان سعودی فرا رسیده است!"

اما آنگونه که احمد فاروقی در "آسیا تایمز" می‌نویسد، این تنها دوباره سازی تاریخ است:

" دنیای عرب به خوبی سخنان ژنرال انگلیسی "آلن بای" در هنگام ورود به اورشلیم در 9 دسامبر 1917 را به یاد می‌آورد که گفت: جنگ صلیبی اینک به پایان رسید. همینطور مضمون جملات ژنرال فرانسوی "هاری گراند" را وقتی در جولای 1920 وارد دمشق شد، فراموش نخواهد شد. او در حالی که با پا به مقبره صلاح الدین در کنار مسجد اعظم می‌زد گفت: بیدار شو صلاح الدین! ما برگشتیم. حضور من در اینجا نشانه پیروزی "صلیب" بر "هلال ماه" است."

به همین تقدیر رجز خوانی‌های جورج دبلیو بوش و تونی بلر در 100 سال دیگر نیز از یاد نخواهد رفت.

* جان استان تون اهل ویرجینیا و متخصص امنیت ملی در امریکاست.

مقامات رسمی ایران به این تجاوزات اعتراض کرده اند، اما بی‌ثمر بوده است.

مقامات پنتاگون گفته‌اند این‌ها موشک‌ها و بمب‌های "سرگردان" بوده‌اند. این امری غیر محتمل است. به نظر می‌رسد این حملات بخشی از برنامه از پیش طراحی شده فرماندهان ارتش امریکا برای **آزمون توان دفاع هوایی ایران** در صورت بروز تهاجم باشد. تهاجمی که اگر جورج دبلیو بوش در سال 2004 باز هم به مقام ریاست جمهوری برسد جدی‌تر انجام خواهد گرفت.

آنها به ایران اخطار جدی داده اند که در آنچه اینک "فضای عملیاتی" امریکا- انگلیس و کویت در جنوب شرقی عراق خوانده می‌شود دخالت نکنند.

برنامه های حمله به ایران

بین اپریل 2003 تا نوامبر 2004 امریکا، انگلیس و اسرائیل عملیات عدم ثبات در ایران را سرعت خواهند بخشید و با راه اندازی یک جنگ تبلیغاتی در دنیا، رهبری سیاسی و نظامی ایران را کم اهمیت و حقیر نشان خواهند داد. آنها در افکار عمومی امریکائی‌ها، ایرانی را ترسیم خواهند کرد که درگیر مناقشات داخلی و هرج و مرج است. رسانه‌های تبلیغی به سراغ بحران گروگانگیری ایران بین سالهای 1978-1980 خواهند رفت و آن را برای امریکائی‌های تشنه جنگ زنده خواهند کرد. این همراه خواهد بود با تصاویری از آیت الله خمینی و همراهانش که ساواکی‌های دوران شاه را اعدام یا تیرباران می‌کنند.

فیلم هائی چون "بدون دخترم هرگز" که ایرانیان را چون "نیروهای شیطان" به تصویر می‌کشند در تمام شبکه‌ها پخش شده و رضا پهلوی پسر شاه سابق ایران به تناوب در C.N.N - A.B.C - N.B.C - C.B.S - FOX- P.B.S ظاهر خواهد شد.

تصاویری از بمب گذاری 1983 در مقر تفنگداران امریکائی در لبنان که گفته می‌شود توسط حزب الله، گروه تحت حمایت ایران صورت گرفته بر روی آنتن خواهد رفت.

بطور خیلی اتفاقی! در 17 مارچ 2003 در واشنگتن خانواده های قربانیان مقر تفنگداران دریائی امریکا در لبنان علیه ایران اقامه دعوی کرده و ادعای 2 میلیارد دلار خسارت کردند.

به نقل از واشنگتن پست قاضی محلی امریکا بنام "رویس لمبرت" رای خود را چنین صادر کرد:

" بازماندگان و اعضای خانواده قربانیان می‌توانند با استناد به قانون 1996 که اجازه می‌دهد شهروندان امریکا علیه دوستان حامی تروریسم اقامه دعوی کنند، ایران را محکوم نمایند. ارتش امریکا می‌تواند هر آنچه از این دشمنان در امریکا باقی مانده ضبط کند... هرگونه تعلل در این زمینه کشورهای حامی تروریسم را تشویق به هدف قرار دادن پرسنل نظامی غیر درگیر در جنگ می‌کند.

احسان طبری: ارثیه ادبی ما

رستاخیز ایران با نبرد علیه جهالت گستران و خرافه پرستان آغاز می شود

* ایران نیازمند يك رستاخیز عمیق و وسیع مادی و معنوی است. نیاز مهم و مرکزی و تاریخی میهن ما چنین است و بهمین جهت در عرضه داشت ارثیه ادبی ایران به جامعه، باید این نیاز تاریخی را آبی از نظر دور نداشت.

* شادروان احمد کسروی که شیفته اعتلای میهن خود بود؛ این نکته را دریافته بود و به نبرد با فرهنگ نیرنگ آمیز عصر برخاسته بود. خطای او در آنجا بود که متفکران بزرگ گذشته ما را که با جانی پر درد و دلی پرسوز بسود انسانیت اندیشیده و قلم زده بودند به ناروا بباد ناسزا گرفت.

می‌شود) باید مورد مراعات قرار گیرد. یکی دیگر از مباحث مهم ادب‌شناسی معاصر "تاریخ ادبیات" است که سلسله مشخص و تاریخی تکامل ادبیات را مطالعه می‌کند و مقام و اهمیت آثار ادبی و مصنفان آن آثار و انواع مکاتب و اسالیب ادبی را که طی زمان پدید شده‌اند و فلسفه بروز و شیوع آنها را روشن می‌گرداند. تاریخ ادبیات علمی معاصر با تذکره نویسی قرون وسطائی تفاوت ماهوی و کیفی دارد، زیرا در اینجا سلسله تکامل ادبی در متن تکامل مادی و معنوی سراسر اجتماع و با کشف پیچ و مهره درونی پدیده‌های ادبی و تحلیل دقیق تاریخی آنها همراه است و تنها بذکر مشخصات بیوگرافیک سخنوران بسنده نمی‌کند.

یکی دیگر از مباحث مهم ادب‌شناسی معاصر نقد ادبی یا سخن سنجی است. وظیفه نقد ادبی عبارت از تحلیل همه جانبه این یا آن پدیده ادبی، ارزیابی بهای هنری و فکری آن اثر از نظر تکامل ادبی و نیازمندی‌های اجتماعی است. علاوه بر مباحث سه‌گانه ادب‌شناسی باید از دانش "زیباشناسی" یا استتیک نیز سخن گوئیم. در این علم مسئله ماهیت هنر و زیبایی هنری، رابطه هنر با واقعیت، شیوه آفرینش هنری، معیارهای هنر بودن، و سرنوشت فلسفی مقولات "زیبا و زشت" و کیفیت حصول احساس زیبایی در روان آدمی مورد بحث قرار می‌گیرد. زیباشناسی یا استتیک در واقع پایه فلسفی نه تنها ادب شناسی بلکه، کلیه رشته‌های هنر است و از مقولات عام هنری سخن می‌گوید و طبیعی است که بدون پی بردن به مباحث آن، درک عمیق مباحث ادب که از جلوه‌گاههای مشخص زیبایی هنری و شاید مهمترین جلوه‌گاه آنست میسر نیست. این بیان فهرستوار از بخش‌های ادب‌شناسی معاصر و از مسائل مطروحه در علم زیباشناسی شاید نشان بدهد که مابین علوم لغوی و بلاغی قرون وسطائی ما و

برخی از قوانین علوم ادبی و بلاغی (رتوریک) را فلاسفه یونان و بویژه ارسطو تدوین و تنظیم کرده بودند و برخی دیگر بوسیله ادب شناسان عرب و ایرانی و بویژه ایرانی تنظیم گردیده بود. از آنجمله در قرنهای پنجم و ششم برخی از ایرانیان مانند عبدالقادر جرجانی، جاراله زمخشری لغوی و مفسر معروف شمس قیس رازی، رشیدالدین وطواط و دیگران با سعی و استقصاء کامل رشته‌های مختلف علوم ادبی را مدون کردند و آنرا به اوج ممکن آن زمان رساندند.

نباید این سنن پرمایه ایرانی ادب شناسی و نقد ادبی را بکلی ترك گفت و به مگاك فراموشی افکند، ولی خطاست اگر تصور شود تنها بكمك آن ضوابط و قواعد فرسوده می‌توان به يك تحلیل و نقد ادبی که امروزه دارای ارزش باشد دست زد.

...

در جهان امروز شعر و نثر در تکامل خود از آن مرحله که شعر و نثر کلاسیک ما در آن بود بسی فراتر رفته است. جناس شعر و نثر امروزی را نمی‌توان باتکاء علوم ادبی و سنتی ما توضیح داد و فهمید. نظرگاه آفرینش هنری، معیارهای زیبایی و توقعات و ملاک‌های سنجش همه و همه از بیخ و بن دگرگون شده است.

ادب شناسی معاصر مدتهاست به بخش‌های مختلفی تقسیم شده که هر يك از آن خود مبحث مفصل و مستقلی است. یکی از مباحث عمده ادب شناسی علمی امروزی "تئوری عمومی ادبیات" نام دارد. در این مبحث از سرشت اجتماعی اثر ادبی، ویژگی‌ها و قوانین تکامل آن، نقشش در جامعه انسانی سخن در میان است. این مبحث همچنین عامل بیان اصولی است که برای بررسی و ارزیابی مصالح ادبی (که با ترکیب آن اثر ادبی پدید

نویسان ما دوربندی تاریخ کشور را براساس سلسله شاهان یا ایلیار اقوام و قبایل بیگانه نهاده‌اند. مسلم است که تحول سلسله‌های سلطنتی و یورش اجنبی را پایه گرفتن کاری است آسان ولی در عین حال کم مضمون و نادرست. معیار صحیح دوربندی علمی توجه به تحولات سرشتی و بنیادی جامعه، پایه گرفتن تطورات اقتصادی و اجتماعی است. جامعه کشور ما نیز تابع همان قوانین عامی است که جوامع دیگر انسانی برحسب آنها و به مقتضای آنها تصور و تکامل یافته‌اند. طی قریب هفت هزار سال تاریخ در کشور ما، که آن اقوام و قبایل گوناگون، از نژادهای مختلف آریائی و سامی و ترک و مغول به فلات ایران یورش برده یا کوچیده و بتدریج با ساکنانش درآمیخته‌اند، حیات مادی جامعه ما، از جهت ماهیت خود، همان مراحل را پیموده است که بشریت در نقاط دیگر سیاره ما گذرانده است، یعنی در آغاز نظام طایفه‌ای و پادشاهی (پاتریارکال) بتدریج جای نظام کمون اولیه را می‌گیرد. سپس بردمداری رخنه می‌کند و بسط می‌یابد و آنگاه فنودالیسم یا نظام اشراف و ملاکان زمین‌دار و رعایای سر بفرمان آنها مستقر می‌گردد و سپس آنطور که نسل معاصر شاهد آنست این نظام جای خود را به سرمایه‌داری وامی‌گذارد. منتها باید بخوبی در نظر داشت که توالی این اشکال عمده اقتصادی و اجتماعی در ایران دارای ویژگی‌های مهمی است که در بروز آنها مختصات جغرافیائی و تاریخی موثر بوده است. وظیفه آن محققان ایرانی که خواستارند تحلیل علمی تاریخ دور و دراز وطن خود را بدست دهند، همانا کشف این ویژگی‌هاست. مثلاً نظام بردگی در ایران بدان شکل کلاسیک که در یونان و رم دیده می‌شد، وجود نداشته و رژیم بردمداری تحت تاثیر سلط عمیق مقرارت پاتریارکال بیشتر جنبه بردگی خانگی بخود گرفته و حتی قرن‌ها پس از بسط مناسبات فنودالی، این بردگی در مقیاسی وسیع در ایران باقی بوده است. شاید بتوان گفت که نظام بردگی در کشور ما نوعی سیر خفی داشته و در متن نظام پاتریارکال و سپس فنودال خود را نهان کرده بود؟! و اما فنودالیسم در کشور ما نخست دارای این خصیصه است که سخت بطول انجامیده و عمر آن "ابدیتی" را دربر گرفته است.

فنودالیسم در کشور ما از اواخر حکومت اشکانیان و اوائل ساسانیان پدید می‌شود و فقط ما از نیمه دوم قرن بیستم شاهد زوال تدریجی و نهایی آن هستیم. ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی فنودالیسم ایرانی بسیار است و با فنودالیسم کلاسیک فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی تفاوت‌های جدی، نه در ماهیت بلکه در اعراض دارد. طی **هفده قرنی که فنودالیسم در** میهن ما استوار بود، سیمایش یکسان نماند و در آن دگرگونی‌های مهمی روی داد. می‌توان از قرن سوم تا قرن هفتم و هشتم میلادی را دوران پیدایش، بسط و استقرار تدریجی نظام فنودالی و تجزیه مالکیت مشاع پاتریارکال در ده و تبدیل دهقانان آزاد به رعایا شمرد. از آن زمان تا قرن چهاردهم میلادی فنودالیسم راه نضج و اعتلاء خود را طی کرد و سر در نشیب نهاد. ایلیار مغول بحران

دانش ادب‌شناسی امروزی از لحاظ نوع مباحث و برداشت مسائل و دامنه و برد پژوهش‌ها چه تفاوت کیفی و ماهوی مهمی است و چگونه فراگرفتن این علوم اخیر برای بررسی ارثیه ادبی ایران از ضروریات است.

هیچیک از این مباحث ادب‌شناسی و استتیک در کشور ما چنانکه باید و شاید جای در خورد خویش را احراز نکرده است و تلاش‌های با ارزش جداگانه‌ای که از جانب برخی روشنفکران فاضل که با فرهنگ معاصر جهانی آشنائی دارند بکار رفته و بکار می‌رود هنوز دوران ساز، منظرپرداز و رهگشا نیست و هنوز مجاری فکری ادبا و سخن سنجان ما همان مجاری کهن است و هنوز ادب شناسان تیزبین و سخن‌سنجان قوی چنگ که اسلوب علمی را با تبحر کافی در آمیخته باشند به پیراستن باغ کهن ادبیات فارسی نپرداخته‌اند و هنوز این مرتع از جهتی زمین بکری‌ایست که در انتظار شیارهای عمیق کاوشگران است. جا دارد در رشته ادب شناسی و زیباییشناسی با استفاده از منابع مختلف خارجی، کتب مفصل و سنجیده‌ای نوشته و در مباحث آن نمونه‌هایی از ادب و هنر ایرانی بعنوان تمثیل و برای تجسم مطالب آورده شود تا بتدریج زمینه کار فراهم آید.

در سال‌های اخیر در کشور ما یک سلسله تالیفات گاه مختصر و گاه مفصل درباره تاریخ ادبیات در ایران شده است. از آنجمله است "تاریخ ادبیات" آقای همائی، "سخن سخنوران" آقای بدیع‌الزمان فروزانفر، "تاریخ ادبیات" آقای رضازاده شفق، "تاریخ ادبیات" آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، "تاریخ ادبیات" آقای سعید نفیسی (که زمانی در سالنامه پارس نشر می‌یافت) و نیز تعداد کثیری تک نگاری‌ها درباره شاعران و نویسندگان جداگانه و انبوهی مقالات تحقیقی که در مجلات ادبی طی پنجاه سال اخیر بوفور نشر یافته و یا در مقدمه و حواشی دیوان‌ها و متون قدیمه بوسیله مصححین آنها نگاشته شده است. بدون تردید همه اینها مصالح تدارکاتی ذقیقتی است، ولی خصیصه عام این آثار همان استغراق در نقاط زیستی گویندگان و مسائل جزئی تاریخ ادبی است.

کتب و مونوگرافیها و مقالات پژوهشگرانه و استادانه فراوانی که بوسیله جمعی محققین موشکاف و متبحر نگاشته شده مصالح کافی برای اجرای یک عمل وسیع تعمیمی و تدارک تاریخ ادبیات کشور ما بدست می‌دهد.

برای تنظیم تاریخ تکامل ادبی در ایران باید نخست مسئله دوره بندی تاریخ ایران بر اساس قوانین عینی تطور اجتماع و مسئله بیان مختصات هر دوره حل شود. ادبیات که شانی از شئون هنری و شکلی از اشکال شعور اجتماعی است، از بقیه زندگی اجتماع، حیات اقتصادی، سیاسی، قضائی و معنوی وی جدا نیست. درک شان نزول این همه سخنان آراسته و دل‌انگیز، بدون درک محیط اجتماع آنها محال است. لذا باید نخست دید جامعه دیرینه ما از چه مراحل و منازلی در سفر دراز و رنجبار خود گذشته و چه مسیر تکاملی خاصی را طی کرده است. تاریخ

آثار و ارزش و مقام و توجیه و سمت تاریخی آنها را شناخت و نوآور را از مقلد و مبدع را از منتبع جدا کرد. تنها در این مقطع است که سخنوران و آثار آنها از موجودات هماهنگ و یکنواخت و کسالت‌بار به مقولات تاریخی مشخص که دارای هویت روشن و خاص خود هستند بدل می‌شوند. دامنه تحقیق وسیع است. اغراق نیست اگر گفته شود که بر روی آثار منظوم سخنوران قدر اول مانند شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، مثنوی مولوی، کلیات سعدی، غزلیات حافظ پژوهندگان متعددی می‌توانند سالیان دراز از جهات مختلف بررسی کنند. بهمین ترتیب در آثار منثور پارسی نویسان از بلعمی و ابوریحان و گردیزی و بیهقی و نظامی عروضی و محمدبن‌منور گرفته تا عنصرالمعالی و ابوالمعالی و قاضی حمیدالدین و جرفادقانی و رواندی و عوفی و نسفی و جوینی و رشیدالدین فضل‌الله و خواندمیر و بسیار دیگر. نسل‌ها لازم است تا به اسلوب صحیح این تل آشفته گهرهای شاهوار را طبقه‌بندی کنند و در طبقه‌های خاص نهند و بر آن تشریح و توضیح کافی بنویسند و در تالارهای قرون زیورهای روح و خرد مردم ایران را بگسترند و جلوه آنرا چنانکه شاید و باید بنمایانند؛ و الا بر این تل معشوش تنها بهترین و شناخته‌ترین گهرها تابشی دارند و ای چه بسا کاش‌های تاریخی و تحقیقی، نقدها و سنجش‌های ماهرانه، تشریحات و تفسیرات بجا بتواند یافت‌های جانفروز فراوانی را بخواستاران عرضه دارد.

رستاخیز مردم ایران

نکته دیگری که طرح و حل آنرا در این مقال ضرور می‌شمرم مسئله نقشی است که ارثیه گرانبهای ادبی می‌تواند و باید در رستاخیز خلق ایران ایفاء کند. هیچ ایرانی آگاه و حساس، تردید ندارد که وطن او که زمانی از کانون‌های پرتوفشان مدنیت بود و بزرگترین اندیشه‌وران و هنرمندان و بهترین صنعت‌کاران و آزمودن‌ترین کشاورزان و باغبانان در شهرهای انبوه و روستاهای خرم و آبادش می‌زیسته‌اند، اینک دیربست از قافله تبدیوی تاریخ واپس مانده و بانگ درای کاروان ترقی را تنها از منازل دور به نحوی مبهم می‌شنود. برای جبران عقب ماندگی یکی-دوقرنی ما در زمینه علم و هنر و صنعت و کشاورزی و سازماندهی، مسلماً یک عمل جسورانه جهش‌وار لازم است تا بتواند هر چه زودتر ما را به هدف برساند و برای اجرای این جهش نیز باید تمام نیروها را بحدا علی گرد آورد و بسیج کرد و به جنبش واداشت و با عزمی پولادین و عقلی واقع‌بین و جانی شیفته هدف و دلی بی باک به پیش شتافت.

ایران نیازمند یک رستاخیز عمیق و وسیع مادی و معنوی است. نیاز مهم و مرکزی و تاریخی میهن ما چنین است و بهمین جهت در عرضه داشت ارثیه ادبی ایران به جامعه، باید این نیاز تاریخی را آتی از نظر دور نداشت.

آیا بین محتوی ارثیه ادبی و این نیاز مهم تاریخ کنونی کشور ما یعنی ضرورت ایجاد رستاخیز ژرف در حیات کشور تضادی است؟ آری و نه.

فئودالیسم را تشدید کرد و آنرا بسوی انحطاط برد. از آن هنگام تا قرن کنونی دوران انحطاط و بحران عمیق و مکرر رژیم راکد فئودالی و دوران تجزیه دردناک بپیکر اجتماع ماست. آن نطفه‌های سرمایه‌داری که در بهترین دوران صفوی بنظر می‌رسید در ایران آغاز رشد نهاد، زود مختق شد و رکود جامعه ادامه یافت. تنها در پنجاه سال اخیر سرمایه‌داری امکان پذیرفت رشد کند.

شرایط جغرافیای کشور ما، دشواری مسئله آب، وجود دائمی قبایل چادر نشین و کوچنده در کنار مردم ساکن در ده و شهر، گذار دائمی قبایل آسیایی جویای چراگاه‌های خرم از کشور ما، بنوبه خود عواملی است که در سیر تکامل جامعه اثرات عمیق خود را باقی گذاشته است. از **شگفتی‌های غم‌انگیز تاریخ کشور ما** یکی این است که در **چند مورد** در داخل جامعه بسیاری از **محمل‌های تکامل سریع پدید شده ولی یورش‌ها و جنگ‌های خرابی گستر و در دوران اخیر تسلط استعمار، آن محمل‌های جنینی را پامال و نابود کرده است.**

سراسر تاریخ دیرین ایران از نبردهای تلخ و دشوار مردم، نبرد علیه طبیعت ناسازگار، نبرد علیه مهاجمین یغماگر و استیلاجو، نبرد علیه شاهان و حکام و اشراف ستم پیشه، نبرد علیه **جهالت پروران و خرافه‌گستران** اشباع است و از درون این پیکارهای سخت و خونین، بارها و بارها مردانی با صفات بزرگ انسانی و عقل‌های روشن و عزم‌های آهنین برخاسته‌اند و برای استقلال، آزادی، تکامل معنوی، حریت فکری و وارستگی انسانی بسختی رزمیده‌اند.

در دوربندی علمی تاریخ ایران باید توالی جبری اشکال اقتصادی و اجتماعی این مبارزه سخت و تلخ مردم و پیشوایان وی برضد دشمنان و آن خصیصه‌های معینی که به جامعه ما سپیامی ویژه آنرا اعطا می‌کرد پایه قرار گیرد. تنها پس از اجراء دوربندی صحیح تاریخ ایران، می‌توان **دوربندی تاریخ تکامل ادبی** را بر اساس دوربندی سراسر تاریخ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معنوی جامعه ما روشن کرد.

در عین حال باید در نظر داشت که خود رشته تکامل ادبی در هر جا و از آنجمله در کشور ما دارای قوانین ویژه درونی خود است، زیرا در پیدایش مکاتب و آثار ادبی و در شکل جهان‌بینی ادیبان و سخنوران علاوه بر نقش درجه اولی که محیط اقتصادی و اجتماعی و معنوی بازی می‌کند، خود سنن و موازین ادبی و پیشه‌های خاص آن حرفه، مختصات زبان، فرهنگ عوام یا فولکلور، جریان‌های ادبی کشورهای دیگر دارای تاثیر محسوس و انکارناپذیر است. **پیدایش و تحول سبک‌های مختلف در شعر از خراسانی و عراقی و در نثر از مرسل و مصنوع و بروز اصناف مختلف ادب و رونق آنها، مانند حماسه و وصف و شعر عرفانی و غنائی و واقع‌نگاری و مقاله‌نویسی و تدوین مواظظ حکمی و دینی و هزل و مطایبه و مدیحه شاهان و وزیران و نعمت‌خاندان نبوت و تعزیت آل‌علی و امثال آن همه و همه تنها در مقطع تشریح شرایط محیط اقتصادی، اجتماعی، معنوی و ادبی زمان قابل توضیح است و تنها بدینسان می‌توان فلسفه بروز مکاتب و**

است. ولی، نه، تضاد نیست، اگر گنجینه ادبی گذشته با تنقیح و تنظیم لازم و بنحوی که در جهت خواست تکامل معنوی جامعه است، در دسترس وی قرار گیرد. اندیشه‌های جان‌بخش، افکار انساندوستانه و خردمندانه و نکات و حکایات و داستانهای عبرت‌انگیز که پرورنده بهترین عواطف بشردوستی و فداکاری در راه حقیقت و مردم است در این گنجینه به وفور وجود دارد و بخوبی می‌توان از آن برای اعتلای روح مردم و بوجود آوردن عواطفی سرزنده، امیدوار، راسخ و چالاک که لازمه شرکت در پیکارهای بزرگ تاریخی است استفاده کرد.

اکنون باید ایرانی باور داشته باشد که بدون معرفت دقیق قوانین طبیعت و اجتماع، بدون نبردهای سخت و دشوار، بدون عملی همیسته و متحد، بدون لجاج در هدف و امید کاهش‌ناپذیر به آینده، نمی‌توان در عرصه تاریخ پیروز شد. تاریخ را برای کاهلان، پندارباغان، خودپسندان مستغرق در خویش، عشرت طلبان، منتظران معجزات غیب ساخته‌اند. تاریخ تنها در مقابل معرفت مقتدران و اقتدار صاحبان معرفت تسلیم می‌شود، نه در مقابل سرشک و آه و دعا و ندبه خواری و زاری. پرورش نسلی نیرومند و آگاه و رزمجو- این است محمل معنوی اجرای رستاخیز موفقیت آمیز. اگر ما هنوز در رستاخیز ملی خود فاتح نشده‌ایم مسلماً "ضعف این محمل معنوی تاثیر داشته است.

شادروان احمد کسروی که شیفته اعتلای میهن خود بود؛ این نکته را دریافته بود و به نبرد با فرهنگ نیرنگ امیز عصر برخاسته بود. ولی خطای کسروی در آنجاست که وی در عین حال نقش تاریخی ایدئولوژی‌های قرون وسطایی ما را، در دوران خود بدرستی درک نکرده و لذا متفکران بزرگ گذشته ما را که با جانی پر درد و دلی پرسوز بسود انسانیت اندیشیده و قلم زده بودند به ناروا بباد ناسزا گرفت. علل خذلان ایرانیان در قبال ایلغار مغول بخرنج تر از آنست که شادروان کسروی تنها آنرا به شیوع اندیشه عطارها و مولوی‌ها مربوط می‌سازد. آری می‌توان گنجینه ادبیات قرون وسطایی ما را در مقطع نیازمندیهای جامعه معاصر، با زنده کردن‌های هوشمندانه، از روی ذوق و متناسب، در اختیار مردم قرار داد و متون کامل و موثق را تنها برای پژوهندگان ادبی و لغوی تدارک دید. اینکار از لحاظ دیگر نیز لازم است. در آثار منظوم و منثور ادبی کلاسیک مطالب فراوانی که از جهت خوانندگان متوسط امروزی و دانش‌آموزان و دانش‌جویان زائد، ملال‌خیز، منسوخ، بی‌جلوه و بی‌جاذبه است، فراوان است. عرضه این آثار بدین شکل و بدون توضیحات وسیع لغوی، ادبی، تاریخی، فلسفی و بدون حذف مداخل و نعت‌ها، مطالبات و هزلیات و درازنویسی‌ها و قلمبه‌گوییها و حکمت بافیها بی‌فایده و امثال آن، به هیچ وجه سودمند نیست، علاوه بر آنکه دیوان هر قافیه پردازی که- با فرض مهارتش در تلفیق کلمات و ابیات- فاقد فکری دلنشین و طبیعی جان‌افروز است، نباید محل اعتنائی زائد بر سزاوار قرار گیرد و اگر متون دواوین فی‌المثل ارزشی‌ها، لامعی‌ها، هلالی جغتانی‌ها و نظائر آنها از جهت نیاز تاریخی قابل حفظ و تحشیه است، از جهت استفاده عمومی بهای خاصی ندارد و همان بهتر که تنها مهمترین آثار برجسته‌ترین

آری، تضاد است، زیرا سخن آفرینان کهن ایرانی در شرایطی می‌زیسته‌اند که با شرایط کنونی تاریخی سخت متفاوت بود. ارثیه ادبی ما بطور عمده يك ارثیه قرون وسطایی است و هنوز ثروت ادبی قریب‌العصر و هم عصر ما بآن اندازه از مایه و عمق و ارزش و نفوذ نرسیده است که بتواند با آن ارثیه قرون وسطایی پهلوی بزند، یعنی ما در قرن‌های 13 و 14 هجری (19 و 20 میلادی) هنوز نتوانسته‌ایم در شعرو نثر آنچنان آثار عظیم و واقعا برجسته ادبی بوجود آوریم که در قرن‌های 4 تا 8 هجری (10 تا 14 میلادی) پدید آورده بودیم. معنای این سخن چیست؟ معنای این سخن آنست که حداقل 500 تا 600 سال و حداکثر 900 تا 1000 سال فاصله زمانی ما را از بهترین و برجسته‌ترین آثار ادبی پارسی دور می‌کند! و این فاصله زمانی بسیار بزرگی است. مقتضیات و نیازمندیهای رشد و حیات جامعه ما در آن ایام بکلی دیگر بود. فی‌المثل زمانی بود که خوشفکرترین و آزادترین ایرانیان برخی تعالیم عرفانی یا شیوه رندی و قلندری (بقول حافظ: شیوه خوشباشی) یا تشیع و باطنیگری را سپری برای نبرد فکری و مقاومت روحی علیه تسلط بیگانگان و دست‌نشانندگان و ایدئولوژی‌های خادم آنها قرار می‌دادند. در آن ایام که نزاع‌های خونین فرق متکلمین از معتزله و اشاعره و فرق مذهبی از ناصبی و رافضی و تعصبات دینی خشک مغزانه و مراعات سالوسانه آداب و رسوم ملال‌آور مذهبی و غیره و غیره همه‌گیر بوده، جهان‌پرستی مولوی و اینکه مذهب عشق را جانشین مذهب‌ها می‌کرد و همه افراد بشر را يك گهر می‌دانست و می‌گفت:

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون بمعنا رفت آرام اوفتاد
و یا می‌گفت:

از کفر و ز اسلام برون است نشانم

از فرقه گریزاتم و زنار ندانم
یعنی نظریاتی که از باور او به وحدت وجود ناشی می‌شده، یا آزاد اندیشی خیام و حافظ که زرق و ریای فقیهان و صومعه‌داران و زاهدان گمراه را بباد سخره می‌گرفته‌اند و برخوردار از زیبایی‌های جهان را اندرز می‌داده‌اند، نقشی مترقی داشت و تموجات ارواح سرکش و طاعی و بندناپذیر بود. ولی امروز، در شرایط دیگر، همان آثار بویژه اگر بدون درک عمیق و مجزا از تحلیل علمی بررسی شود می‌تواند از جهت ایجاد روحیه‌های اتکالی و لایبالی، روش‌های بی‌بند و بار و طفیلی منشانه نقشی زیان‌بخش، بازی کند.

مثلاً، زمانی ثنای پادشاهان و دیگر "ارباب بی‌مروت دنیا" که حمایت مادی و معنویشان شرط ضرور کار و فعالیت اهل علم و ادب بود، پدیده‌ای متداول و رایج و عادی شمرده می‌شد ولی امروز این پدیده‌ای ارتجاعی است، و از این نکات فراوان می‌توان ذکر کرد. بهمین جهت درست است اگر گفته شود بین محتوی ادبیات قرون وسطایی (بخصوص در صورت درک سطحی آن) و نیازمندی‌های کنونی جامعه ما نوعی تضاد

بقیه کره شمالی سنگری که امریکا با فتح آن از ص 37)

مشاور امنیت ملی ایالات متحده) و یا "رقیب و مخالف استراتژیک" (به نقل از جورج دابلیو بوش) می تواند تغییراتی را در برنامه های نظامی پنتاگون موجب شود، از جمله در بافت ارتش و تبدیل آن از نیرویی زمینی به نیرویی هوایی و دریایی. این نیرو مجهز به بمب های قوی و راکت های دوربرد خواهد شد که قادر به تعیین سرنوشت جنگ از هزارها مایل فاصله می باشند.

در هفته های گذشته همچنین بر تعداد نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه افزوده شده است. هدف این اقدامات و بویژه جابجایی نیروهای ایالات متحده از اروپا به آسیا، به بهانه واهی دفع خطر کره شمالی، کشوری که دارای هیچگونه منابع نفتی نبوده و از زمان تاسیس تا کنون برای هیچکدام از همسایگانش تهدیدی بشمار نیآمده، در واقع ایجاد فشار نه تنها بر آن کشور، بلکه از همه مهمتر فشار بر چین و تحمیل سیاست های ایالات متحده به آن کشور می باشد. اقدامات وسیع نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس در جهت کنترل نفت منطقه بطور غیرمستقیم اقدامی است در این جهت...

با توجه به این پیش زمینه و با توجه به اینکه به وعده های داده شده، بویژه در ارتباط با تاسیس دو راکتور هسته ای 1000 مگاواتی که قرار بود که تا سال 2003 باتمام رسیده و مورد بهره برداری قرار گیرد جامه عمل پوشانده نشد، کره شمالی کار بر روی تاسیسات هسته ای یونگ بیون را از سر گرفت. این اقدام را منابع دولتی آن کشور ضرورت فوری در رفع کمبود انرژی اعلام داشتند. تا کنون به هیچ وجه اثبات نشده که آن کشور از نظر تکنولوژیکی قادر به تولید پلوتونیوم مورد استفاده در بخش نظامی می باشد...

کره شمالی با اتخاذ سیاست اخیر بویژه دو هدف را دنبال می کند:

اول- صرف نظر از تبلیغات و اقدامات پروپاگاندیستی پرده از سیاست دوگانه ایالات متحده بردارد؛

دوم- پیونگ یانگ با این اقدام در صدد است، حداقل رسماً بعنوان "دشمن" برابر حقوق شناخته شود و بطور همزمان نشان دهد که با روی کار آمدن رئیس جمهور جدید کره جنوبی اختلافات دو کره حتی بدون مداخله خارجی قابل حل هستند.

شعراء و نثر نویسان ما، آنهم با آن تنقیح و ترتیب و تنظیمی که ذکرش گذشت، در دسترس عامه و مورد استفاده آموزنگان ادب پارسی قرار گیرد.

درباره ضرورت افزودن تعلیقات وسیع و دقیق لغوی، ادبی، تاریخی و فلسفی به مهمترین آثار سخنوران عمده ما ذکر يك نکته دیگر نیز ضرور است: ادبیات ایران اعم از منظوم و منثور از اصطلاحات علوم عقلی و ایمانی، اساطیر تاریخی و قصص دینی اشباع است و آن رشته های علوم و معارف قرون وسطائی که زمانی تدریس می شده، اینک به حق و بجا بوسیله علوم مثبت عصر ما از عرصه رانده شده است. طرز تفکر و منطق سخنوران ما بر جریانات عمده فکری عصر یعنی دین، کلام، عرفان، فلسفه زمان خود متکی بود و قرآن و احادیث قدسی و نبوی و روایات ماثوره از امامان و عقاید و احکام و افکار متداوله در پایه قضاوتها و احتجاجات آنها قرار داشت. آن جامعه فنودالی ویژه مشرق زمین با همه طبقات و قشرها و زمره های آن که تا چند ده سال پیش در کشور ما کاملاً محفوظ مانده و جولانگاه فعالیت حیاتی و فکری ادیبان ما بود، بسرعت سترده و محو می شود. اگر این عوامل را در کنار عامل کهنه شدن بسیاری از نکات زبانی و لغوی و اصطلاحات زبان فارسی و تاثیر نقش جدی تری که در گذشته زبان عربی در شیوه نگارش پارسی داشته بگذاریم، آنوقت کاملاً روشن می شود که گسست معنوی عمیقی بین درک نسل معاصر و آتی ایران و ارثیه ادبی قرون وسطائی ما در کار پیدایش است. این وضع ضرورت مطلبی را که عنوان کرده ایم یعنی افزودن انواع توضیحات دقیق و مستند را به آثار ادبی از جهت لغوی، ادبی، تاریخی و فلسفی موکدتر می سازد و لازم می گرداند که برای جلوگیری از پیدایش و ژرف شدن این گسست معنوی از هم اکنون تدابیری اندیشیده شود.

درباره مسئله مورد بحث در این مقال از آنجمله راجع به ضرورت پرداختن بیشتر به ارثیه ادبی ایران در زبان های ما قبل دری (پارسی باستانی اوستائی، پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی) و آشنا کردن مردم با آن، راجع به ضرورت ترجمه آثار عمده برخی از ایرانیان تازی نویس مانند ابن مقفع، ابوحیان توحیدی، ابوعلی مسکویه، غزالی، ثعالبی، ابوالفرج اصفهانی، بدیع الزمان همدانی و بسیاری دیگر که آثار هر يك در زبان عربی از جلیل ترین آثار شمرده می شود و هموطنان اصلی آنها حق دارند از لذت این آثار بهره مند شوند و نیز ضرورت شناساندن وسیع ارثیه ادبی ایران به جهانیان گفتنی هائی بود که بخاطر احتراز از اطناب از آنها بهمین اشاره گذرا اکتفاء می شود. آنچه که نوشته شده تنها فهرستی است از برخی اندیشه ها و آرزوها در این امید که هم میهنانی با مایه لازم و همت رسا از گوشه و کنار برای تحقیق آنها و نیز تحقیق آنچه که خرد و ابتکار خود آنها در این زمینه حکم می کند، دست بعمل بزنند و دینی را که نیاکان و نسل حاضر برگردن آنها دارند ادا کنند.

نقل به تلخیص از کتاب "مسائلی از فرهنگ، هنر و زبان" نوشته احسان طبری

Rahe Tudeh No. 123 März 2003

Postfach 126926, 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

Euro 2,5, 4 دلار آمریکا و 4/5 دلار کانادا

2.5 Euro, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

تلفن تماس 0049-30-33505799

آدرس اینترنتی: <http://www.rahetude.de>

آدرس ایمیل: anore@gmx.de

پراودا فاش ساخت:

مذاکرات مخفیانه

روزنامه پراودا در تاریخ 28 مارچ در یک افشاگری بی سابقه نوشت: ایران در دیدار مخفیانه با امریکائی‌ها به آنها قول داده است که کمال همکاری را در مرزهای خویش با عراق با آنها خواهد داشت. در ازای این تعهد ایران، امریکا نیز قبول کرده است که اردوگاه سازمان مجاهدین خلق را بمباران کند. این سازمان 1200 پرسنل در اردوگاه مرکزی خود در خاک عراق دارد که 700 نفر آنها مسلح می باشند. در روزهای گذشته امریکا اردوگاه مجاهدین را نیز زیر بمباران هوایی خود قرار داده است.

شلیک انحرافی ممکن نیست!

گلف نیوز، که معمولاً اخبار پراودا و نیروهای مترقی روسیه را منتشر می کند نیز در همین تاریخ و با عنوان "شوخی سیاه پنتاگون" نوشت:

از سال 1995 تا 1996 حدود 24 ماهواره نظامی در مدار زمین قرار گرفت که به امریکا توانائی هدایت بیش از 90 درصد راکت‌ها از طریق لیزر جهت رسیدن به هدف‌های مورد نظر را داد، بنابراین بسیار بعید و دوراز محاسبه است که راکت‌ها و موشک‌های پرتاب شده از سوی امریکا به اهداف دیگری غیر آنچه مورد نظر است اصابت کند. (به این ترتیب اصابت راکت به مواضعی در آبادان و سردشت ایران، نمی تواند یک اشتباه و انحراف مسیر باشد)

همکاری عملی ایران با امریکائی

خبرگزاری اینترفاکس و شبکه تلویزیونی arte که مرکز آن در شهر استراسبورگ و محصول مشترک فرانسه و آلمان است نیز گزارش دادند: نیروهای گشتی سپاه پاسداران در خلیج فارس یک قایق حامل مواد منفجره را که از عراق به سمت کشتی‌های امریکائی در حرکت بود توقیف کرده و تحویل نیروهای نظامی امریکائی مستقر در خلیج فارس دادند. بدلیل این همکاری، امریکا از جمهوری اسلامی سپاسگزاری کرد. این خبر همزمان با تظاهرات صلح و مخالفت با جنگ در عراق که در ایران ترتیب داده شده بود، انتشار یافت.

در صفحات این شماره می‌خوانید:

2 - سرمقاله شماره 123. 3- شوراها یگانه تشکل مردمی 6- چرا جبهه؟ و چرا "جبهه واحد دفاع از جمهوریت" 8 - این عمامه را چه کسی بر سر می گذارد؟ 12- زندان قصر موزه آرزوهای در اختناق خفته دو نسل 13- طیب حاج رضایی اول تیرباران شد، بعداً "حر" شد! 19- دفتر تحکیم وحدت و اصلاحات؛ 26- نقش شوراها در دفاع از اصلاحات در ونزوئلا 30- سخنان فیدل کاسترو درباره جنگ در عراق 31- ارزیابی روزنامه پراودا از بحران اقتصادی در امریکا و ریشه های گسترش جنگ در خاورمیانه 32 - 39 مجموعه نظرات و دیدگاه های احزاب کمونیست آلمان، فرانسه و کمونیست های پاکستان، عراق و نیروهای مترقی کرد در عراق و ترکیه 39- اعلامیه 11 سپتامبر راه توده با عنوان "رایشستاک قرن 21" 41- یک سال سرنوشت ساز برای ایران 43 - احسان طبری: رستاخیر ایران با قیام علیه جهالت و خرافه

توضیحاتی پیرامون محتوای نشریه راه توده و سایت اینترنتی راه توده

راه توده با یکماه تاخیر در 56 صفحه (48 صفحه نشریه و 8 صفحه ضمیمه) منتشر شد. شتاب حوادث ایران و منطقه به گونه ایست که ضرورت افشاگری خبری در راه توده جای خود را هرچه بیشتر به تفسیر وقایع داخل کشور و بازتاب مواضع احزاب و نیروهای مترقی کشورهای منطقه و جهان داده است. به همین دلیل در این شماره راه توده بر حجم ترجمه مطالب و نظرات افزوده شده است، همچنان که تحلیل و تفسیر رویدادهای مهم ایران و برخورد با نظرات و دیدگاه های نیروها و سازمان‌های داخل کشور از حجم و وزنی بیش از شماره‌های گذشته برخوردار شده است. از جمله در باره دیدگاه های جدید دفتر تحکیم وحدت و یا دلایل شرکت نکردن بیش از 50 درصد واجدین حق رای در انتخابات شوراها و یا ضرورت تمرکز نیروهای طرفدار تحولات در یک جبهه واحد، تحت یک شعار مشخص و بازتاب دهنده ضرورت شرایطی که ایران در آن قرار دارد.

این تغییرات که همگی مورد تائید هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده قرار گرفته است، که امیدواریم خوانندگان و مشترکین راه توده نیز آن را تائید کنند و چنانچه نظرات اصلاحی دارند آن را با ما در میان بگذارند. البته کوشش خواهد شد، راه توده همچنان بصورت ماهانه منتشر شود.

همزمان با این تغییرات، هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده بر گسترش و فعال‌تر کردن سایت اینترنتی راه توده تاکید کرد و به همین دلیل این سایت با تغییراتی اکنون روی شبکه اینترنتی است. این سایت سیرتکاملی خود را طی می کند و با آغاز انتشار اخبار روز، بخشی از وظیفه راه توده را با توجه به سرعت حوادث در این زمینه برعهده خواهد گرفت. پس از دیدن این سایت، نظرات و پیشنهادهای تکمیلی خود را با ما در میان بگذارید و بویژه ما را از جهت تهیه عکس یاری کنید. همچنین، از آنجا که فروش نشریه در برخی فروشگاه های مراکز راه آهن، مانند شهرهای برمن و مونستر با جابجائی مدیریت این فروشگاه‌ها با دشواری فروش نشریات ایرانی و عربی روبرو شده، خوانندگان راه توده در این دو شهر آلمان می توانند، چنانچه در تهیه نشریه از فروشگاه های جایگزین با دشواری راه روبرو هستند، نشریه را با 48 اویرو برای یکسال آبونمان شوند. این پیشنهاد شامل خوانندگان نشریه در دیگر شهرهای آلمان نیز می‌شود و از جهت تسهیلات کار توزیع برای ما نیز مطلوب تر است.

مصاحبه رادیونی راه توده در باره حمله نظامی امریکا به عراق

هنوز حاکمیت ایران نمی داند جهان به کدام سو می رود

مقابله با امر مهم وحدت ملی و تقسیم جامعه به انواع غیر خودی ها
و رفتن به سوی زدوبندهای خارجی بزرگترین دلیل عدم درک شرایط است!

رادیو صدای ایران که از امریکا برای ایران برنامه پخش می کند، در بخش یکشنبه شب 13 بهمن ماه خود (به وقت ایران صبح دوشنبه 14 بهمن) گفتگویی را با دو سنوال

1- حمله نظامی امریکا به عراق و عوارض و پیامدهای آن برای جهان

2- امکانات جهانی برای جلوگیری از حرکت ماشین جنگی امریکا و بویژه جنبش صلح جهانی

با سردبیر راه توده انجام داد. در همین برنامه بصورت همزمان و با سنوالاتی مشابه با خانم شیرینه هانتر مسنول سابق میز ایران در موسسه استراتژیک واشنگتن نیز گفتگو ادامه یافت. بخش نخست این گفتگو، یعنی حمله نظامی امریکا به عراق یکشنبه شب 13 بهمن پخش شد و بخش دوم آن 20 و 21 بهمن ماه (به وقت امریکا و ایران) پخش شود. از زمان انجام و پخش این گفتگو بیش از یکماه و نیم می گذرد، اما سیر رویدادها و آغاز حمله نظامی امریکا به عراق این گفتگو را همچنان به روز نگهداشته است که در زیر می خوانید:

سالهایی که امریکا موفق شد بحران اقتصادی خودش را به اروپا منتقل کند و وقتی از دل این بحران آلمان هیتلری بیرون آمد و به جان بقیه کشورهای اروپایی افتاد آنوقت امریکا نقش ناجی را برای جهان سرمایه داری پیدا کرد و وارد صحنه شد. اکنون هم تقریبا شبیه همان دوران است. یعنی شما در همان امریکا قطعا شاهد نتایج حاصل از بحران اقتصادی در این کشور بصورت بیکاری، کم شدن قدرت خرید مردم، ورشکستگی واحدهای کوچک تولیدی و خدماتی و کاهش بیمه ها و گرانی هستید. این وضع تا حدود قابل توجهی در اروپا هم هست و درحال رشد است.

این یکی از همان بحران های ادواری تولید در نظام سرمایه داری است. راه حل هائی که برای آن پیدا می کنند نه کاهش در آمد و سود سرمایه داران و تقسیم ثروت در جامعه، بلکه فشار به جامعه و ادامه بهره گیری و سود است و رقابت هم بین خودشان برای سلطه بر بازارهای مصرف و انرژی. البته تردید نیست که اشکال این بحران و شیوه هائی که برای فرار از آن اتخاذ می کنند، در مقایسه با دهه 1930 مدرن تر و پیچیده تر است، بهرحال 60 سال از آن زمان گذشته است.

در این بحران بسیار قانونمند در نظام سرمایه داری قوی ترها ضعیف ترها را می بلعند، بازارشان را از چنگشان در می آورند، آنها را به ابزار و متحد سیاست های جنگی و اقتصادی خود تبدیل می کنند و سرانجام همان می شود که اکنون بین اروپا و امریکا شاهد آغازش هستیم. یعنی ضعیف ترین کشورهای اروپایی از نظر اقتصادی برای آنکه خودشان را حفظ کنند خود

رادیو صدای ایران: حمله نظامی به عراق واقعا موجب رویارویی اروپا و امریکا خواهد شد؟ نگاه چپ به این رویداد چگونه است؟ واقعا جهان جنگ جدیدی را شاهد خواهد شد؟

راه توده: حمله نظامی به عراق پیش از اینکه يك جنگ نظامی باشد يك جنگ اقتصادی است با ابزار نظامی. ما از این زاویه به مسئله نگاه می کنیم. این جنگ در حقیقت بین بخشی از جهان سرمایه داری با بخش دیگری از همین جهان است. مثل اشغال فرانسه در جنگ دوم جهانی توسط آلمان هیتلری. در آن جنگ هم مثل ماجرای عراق امروز، لهستان نخستین خاکریز بود؛ در حالیکه این لهستان هم در آن تاریخ نه قدرت اقتصادی بود و نه قدرت نظامی اما پل عبور به بخش مهمی از خاک شوروی آن روز و خیز آلمان برای رسیدن مستقیم به نفت بود.

ما اکنون و بیش از 10 سال پس از فروپاشی اتحاد شوروی که جبهه متحد کشورهای بزرگ سرمایه داری در برابر آن تشکیل شده بود شاهدیم که در غیاب آن دشمن مشترک، جنگ و رقابت بین متحدان دیروز شروع شده است. درست مثل پایان جنگ با آلمان که متحدین آن جنگ پس از شکست آلمان هیتلری از هم جدا شدند و بلوک بندی ناتو را تشکیل دادند. امریکا و انگلستان که در آن جنگ با شوروی علیه آلمان متحد بودند، بعد از جنگ علیه شوروی با آلمان متحد شدند.

به نظر ما آنچه که با سرعت در حال شکل گیری است و حوادث سالهای آینده جهان را رقم خواهد زد شباهت دارد با یارگیری ها و حوادث پایان دهه 20 و آغاز دهه 30. یعنی

روسیه در موقعیت جدید

در اینجا يك وزنه بسیار بزرگ و مهم وجود دارد که هنوز سنگینی خود را بطور کامل در يك طرف نگذاشته است. این وزنه روسیه است. کشوری که هنوز از نظر اتمی و تکنولوژی فضائی بعد از امریکا قرار دارد و آلمان و فرانسه بصورت وسوسه انگیزی به اتحاد با آن می اندیشند. همانطور که امریکا با نگرانی از این اتحاد با ایجاد انواع فشارها و زمینه چینی ها سعی می کند جلوگیری کند. مثل دمل چرکین چین و یا حوادث تروریستی در مسکو و یا استقرار مستقیم اتمی در لهستان علیه روسیه و انواع دیگر پیش بینی ها.

مسئله اینطور است که آلمان و فرانسه در يك صورت می توانند به قدرتی در برابر امریکا تبدیل شوند و از خودشان دفاع کنند که با روسیه متحد شوند. حاصل این اتحاد در اولین مرحله انتقال تکنولوژی مدرن آلمان و فرانسه به روسیه و باز سازی و مدرن سازی صنایع روسیه و در عین حال جلب حمایت مهم اتمی و فضائی روسیه در يك اتحاد استراتژیک با آلمان و فرانسه است. اما این اتحاد برای این دو کشور اروپائی خالی از نگرانی نیست. نگرانی اصلی اینست که چنین اتحادی در عین حال که اجتناب ناپذیر به نظر می رسد باعث تقویت موقعیت چپ در روسیه و بازتاب آن در اروپا خواهد شد. بهرحال شما می دانید که هنوز بزرگترین و قوی ترین حزب در روسیه حزب کمونیست این کشور است و پارلمان روسیه هم تقریباً در اختیار این حزب است. احزاب کمونیست در کشورها و جمهوری های تازه تاسیس شوروی سابق همچنان حضور دارند و در ارتباط با حزب کمونیست روسیه هستند. اینها شاید الان از نظر برخی ها با اهمیت نباشد، اما آنکه می خواهد برود به طرف اتحاد برای حفظ نظام خودش خوب می داند خطرات چیست و از دل حوادث بزرگ جهانی چه آلترناتیوهای ممکن است بیرون بیاید و کل سیستم و نظام را دگرگون کند!

این آن نیروی بازدارنده ایست که تا حالا مانع يك گام بلند و اساسی از جانب آلمان و فرانسه برای نزدیکی و اتحاد قطعی با روسیه شده است. امریکا هم نگران این اتحاد است و با وارد ساختن کشورهای اروپای شرقی به ناتو و حالا برداشتن گام های عملی برای اتحادهای مستقل نظامی با لهستان و جمهوری چک در پی جلوگیری از چنین اتحادی است. ظاهراً اینطور به نظر می رسد که روس ها هم می دانند در چه موقعیتی قرار گرفته اند و عجله نمی کنند، منتظر آغاز حوادث بزرگتر هستند.

به این ترتیب، ما حمله نظامی به عراق و اشغال نظامی این کشور و سلطه بر این کشور را در يك چارچوب بزرگتر می بینیم و در عین حال آن را قطعی هم ارزیابی می کنیم، زیرا به زیر ساخت ها و زمینه های این اقدام فکر می کنیم و با حوادث به عقب و جلو نمی رویم. به مانورهای امریکا و سازمان ملل و

را به ماشین جنگی امریکا وصل کرده اند و چند قدرت بزرگ اقتصادی در اروپا برای آنکه از بلعیده شدنشان توسط امریکا جلوگیری کنند و از انتقال و افزوده شدن بحران اقتصادی امریکا به اقتصاد بحران زده خودشان جلوگیری کنند درکنار یکدیگر قرار گرفته اند. مثلاً آلمان و فرانسه ناگهان دست در دست هم گذاشته و در برابر سیاست جنگی امریکا ایستاده اند و از آن طرف کشورهای مثل اسپانیا، ایتالیا، پرتغال و در شرق اروپا کشورهای مثل لهستان و مجارستان و جمهوری چک خودشان را به امریکا چسبانده اند. همه این بلوک بندی های جدید که هنوز باید منتظر تکمیل شدن آنها و جابجایی ها در درون آنها بود برای حوادثی که هنوز در راه است شکل می گیرد. به این ترتیب پیمان نظامی ناتو به آن صورت که ما می شناختیم تقریباً کارش تمام شده است و جهان وارد فصل نوینی از یارگیری های نظامی شده است. ما حتی می توانیم، اگر حوادث بازدارنده ای پیش نیاید به این هم از هم اکنون فکر کنیم که گام های عملی برای پایان یافتن موجودیت کنونی اروپای واحد و دگرگون شدن موقعیت پول واحد اروپا و پارلمان اروپا برداشته می شود. ترکیب آن تغییر خواهد کرد و موجودیت آن به شکل دیگری شاید ادامه یابد، اما آنچه مسلم بنظر می رسد و با آغاز قرار گرفتن 8 کشور اروپائی در کنار ماشین جنگی امریکا عملاً گام های عملی برای این دگرگونی برداشته شده است و امریکا حتماً برای تثبیت برتری خود بر اروپا همه کوشش خودش را برای از بین بردن اروپای واحد خواهد کرد، همچنان که می بینید از دل این اروپای واحد تا حالا 8 کشور آن را بطور مستقل از بقیه با خودش همراه کرده و از دامن اروپای واحد جداساخته است.

به این ترتیب ما به سمت جهان پر حادثه و بسیار بغرنجی پیش می رویم، که شاید اگر امشب فرصتی شد در باره امکانات جلوگیری از آن و زمینه های مقاومت بشریت در برابر آن و همچنین جنبش کنونی صلح و ماهیت و توان واقعی آن خدمت شما و شنوندگانتان صحبت خواهیم کرد.

در این میان کشورهای جهان سوم هم به نوعی در این صف بندی ها جایی برای خودشان پیدا می کنند. مثل جنگ دوم که رضا شاه تصور کرد اگر از انگلستان فاصله بگیرد و خودش را به آلمان وصل کند، با توجه به اینکه تا آن موقع آلمان قدرت پیروز جنگ بود و انگلستان زیر بمباران بهتر است. در همین کتاب خاطرات مادر شاه سابق ایران و مادر بزرگ رضا پهلوی این نکات بسیار خوب و صادقانه مطرح شده است و ما حتماً بخش هایی از این کتاب با ارزش را در نشریه خودمان "راه توده" منتقل خواهیم کرد.

نمی‌ایستد. بنابراین نفت یا سوخت به مهم ترین و حیاتی ترین ماده محرکه این نبرد تبدیل شده است. نبردی که باز هم من تاکید کنم که يك نبرد اقتصادی است و نفت عبارتست از سوخت برای ابزار این نبرد، یعنی برای موتور نظامی.

کافی است 10 روز سوخت نباشد تا همه این ماشین‌های که شب‌ها توی کوچه‌ها پارک‌اند و صبح‌ها سطح خیابان‌ها و اتوبان‌ها و یا بقول شما "های‌وی"‌ها را فرش می‌کنند، همه بخوابند و مردم ناچار شوند با دوچرخه اینسو و آنسو بروند. کارخانه‌ها می‌خوابند، توزیع مایحتاج و ترانسپورت تولیدات همه می‌خوابد، قطار و هواپیما زمین گیر می‌شود. فکر می‌کنم نسل ما بخوبی بخاطر داشته باشد در آن چند روزی که اعراب برای نشان دادن مخالفت خود با اسرائیل و مقابله با تجاوزات جنگی این کشور در خاورمیانه وقتی شیر نفت را بستند اروپا فلج شد. به همین دلیل اگر امریکا موفق شود بالای چاه‌های نفت خیمه بزند به معنای آنست که گلوی اروپا را گرفته در دستش. قیمت نفت را خودش و با توجه به نیاز اقتصادی و مانورهای اقتصادی اش تعیین می‌کند، اوپک را اگر منحل نکند هم عملاً رهبری آن را بدست می‌گیرد و الی آخر.

کشورهای بزرگ سرمایه‌داری اروپا مثل آلمان و فرانسه این دورنما را می‌بینند. در همین دورنما شورش‌های خیابانی را می‌بینند، رشد بیکاری، فلج اقتصادی و فروپاشی‌ها را می‌بینند، جنگ در اروپا را می‌بینند و چون از نظام سرمایه‌داری دفاع می‌کنند خواه‌ناخواه برای مقابله با گرایش به چپ در جامعه فضای گشوده شده برای افراطیون راست و فاشیسم نوین را می‌بینند. حادثه‌ای که ما شاهدیم در ایتالیا تقریباً روی داده و در آلمان هم از ترس رشد چپ و مقابله با آن عملاً فضا را برای نیروهای دست راستی و فاشیستی باز می‌کنند. همانطور که در کشور اطریش شده و در جنوب آلمان تقریباً وضع اینگونه است.

خلاصه مجموعه‌ای از تضادهای اقتصادی و اجتماعی را ما می‌توانیم در اینجا حدس بزنیم، پیش‌بینی کنیم و بیان کنیم. با این دورنما و با این ترس از سلطه نظامی امریکا بر نفت خلیج فارس است که کشورهای مثل فرانسه و آلمان و یا چند کشور دیگر اروپایی فکر می‌کنند که، خوب حتی اگر در این مرحله هم ما با امریکا همگام بشویم و این مرحله را هم پشت سر بگذاریم، این ماشین برای رفع و دفع بحران اقتصادی در امریکا و پاس دادن آن به اروپا در اینجا متوقف نمی‌شود، بنابراین در گام بعدی ما همانجائی خواهیم بود که الان هستیم. از سوی دیگر در امریکا هم که دولت خیال تعدیل ثروت و رفاه اجتماعی-اقتصادی ندارد و اساساً برای چنین رفاهی بر سر کار نیامده و یا آن را بر سر کار نیاورده‌اند. آنها آمده‌اند که از این نظام دفاع کنند و تا آخرین لحظه هم خواهند کرد.

در اینجا هم یکبار دیگر مسئله روسیه به این دلیل مطرح است که همسایه است با نفت آسیای میانه و همچنین خودش نفت

موضع‌گیری‌های ناموثر کشورهای عربی و یا رهبران جمهوری اسلامی که چندان به این استراتژی باور ندارند و هنوز فکر می‌کنند جنگ بر سر اسلام است چندان اهمیتی نمی‌دهیم. **در باره حاکمیت جمهوری اسلامی می‌گوئیم باور ندارند چه حادثه‌ای در شرف وقوع است، زیرا اگر باور داشتند خیلی زود باید متوجه می‌شدند که کشور در معرض خطر بزرگترین حوادث تاریخی است و اتحاد و وحدت ملی يك ضرورت تاخیر ناپذیر است، اما شما شاهدید که هنوز دم از خودی و غیر خودی می‌زنند و جامعه را عملاً به چند دسته تقسیم کرده و زمینه انفجار و جنگ داخلی را در کشور بوجود آورده‌اند.**

آنچه برای عراق می‌خواهند رقم بزنند فقط يك گام در مسیر جاده بلندی است که می‌خواهند طی کنند. این جنگ با عراق نیست، دفاع از موجودیت خود است به قیمت نابودی کشورهای مثل عراق.

نزدیکی آلمان و فرانسه به روسیه و قرار گرفتن تکنولوژی پیشرفته این دو کشور در اختیار روسیه در عین حال که يك متحد پر قدرت برای این دو کشور در برابر امریکا بوجود خواهد آورد، تحول بزرگی در خود روسیه را هم موجب می‌شود با این تکنولوژی مدرن.

ترس از رشد گرایش به چپ

اما بيم و هراس اروپا، امریکا و حتی همین دو کشوری که حالا راهشان دارد از امریکا جدا می‌شود در اینست که چنین حادثه‌ای و چنین رویدادی منجر به تقویت چپ در روسیه نشود. شما بهر حال به خاطر داشته باشید که در روسیه همچنان حزب کمونیست این کشور پر قدرت ترین حزب است و پارلمان این کشور عمدتاً زیر تاثیر و نفوذ کمونیست‌هاست.

رادیو صدای ایران: امریکا با این 8 کشور اروپایی می‌خواهد يك بلوک بوجود بیاورد و بقیه اروپا را محاصره کند؟

راه توده: همینطور است که شما می‌گوئید. اولاً لهستان بزرگترین کشور اروپای شرقی است. هم از نظر جمعیت و هم از نظر وسعت. تکنولوژی نسبتاً پیشرفته‌ای هم به نسبت کشورهای مثل بلغارستان و مجارستان و رمانی داشته و عمدتاً هم‌تراز با آلمان دمکراتیک و جمهوری چک بوده است. این کشور مرز مشترک دارد با یکی از جمهوری‌های مهم شوروی سابق یعنی بلاروسی که پایتختش بنام "مینسک" خیلی برای ما آشناست. رهبری این جمهوری همچنان در دست حزب کمونیست باقی مانده است. در عین حال لهستان پشت سنگر آلمان است و تبدیل آن به يك پایگاه نظامی اتمی برای امریکا علاوه بر روسیه، خطری هم هست برای آلمان. پس ما می‌بینیم که از هم اکنون چه جبهه‌ای را در برابرمان آرایش شده داریم. موتور محرکه این ماشین جنگی هم **نفت** است. هر کس که این سوخت را در اختیار داشته باشد برنده است و ماشین جنگی اش از حرکت باز

ها که صلح خواهی و مبارزه علیه فاشیسم و جنگ به شعار عمده آنها تبدیل شده بود مترقی ترین احزاب ملی، احزاب چپ و احزاب کمونیست دست در دست هم يك اتحاد ضد فاشیستی و طرفداری از تحولات را پیش می بردند. سرانجام هم از درون همین جنبش شما دیدید که در بسیاری از کشورها بعد از جنگ و شکست فاشیسم دولت ها، حکومت ها و حتی کشورهای جدید بیرون آمدند. کشورهایی به استقلال ملی دست پیدا کردند، جنبش ترقی اجتماعی در سراسر جهان رشد کرد و این ممکن نشد مگر به آن دلیل که در طول مبارزه برای صلح و علیه فاشیسم و جنگ، شعارها و خواست های عمومی مردم برای بهبود وضع زندگی و سرنگونی حکومت هایی که جاده فاشیسم را هموار کرده بودند و یا خود با فاشیسم هیئتی پیوند خورده بودند در متن این جنبش وجود داشت. احزاب و سازمان، اتحادیه ها و کانون های اجتماعی مردم را متشکل کرده بودند و به مردم نشان می دادند که فاشیسم از درون چه مناسبات اقتصادی بیرون آمده و همزان با شکست فاشیسم هیئتی این مناسبات باید تغییر کند و الا باز جنگ و سلطه و نابودی بشریت از جای دیگری سر در خواهد آورد. ما حتی در جنبش دهه 60 علیه جنگ ویتنام هم تا حدودی شاهد همین وضع هستیم. در همین دوران است که در بسیاری از کشورها جنبش های رهائی بخش ضد استعماری شکل گرفته بود، حتی در عقب مانده ترین کشورهای افریقایی. **در همین امریکای لاتین کودتاهای نظامی یکی پس از دیگری اتفاق می افتاد و ژنرال ها بر سر کار می آمدند و** جانشین هم می شدند نه به این خاطر که وضع در این کشورها خیلی آرام و دلخواه بود و این ژنرال و یا آن ژنرال هوس می کرد قدرت را بدست بگیرد، خیر! **به آن دلیل که جامعه در التهاب بود و تحول می خواست و طبقات حاکم برای فریب مردم و یا مقابله جدی تر با آن ها شخصیت ها و شکل ظاهری حکومت ها را کمی عوض می کردند.** همین است که امروز باید از خودمان پرسیم چرا در این سالها، مثل دهه 60 ما در افریقا و یا امریکای لاتین مرتب شاهد کودتای ژنرال ها نیستیم؟

حتی در سال های دهه 60 در خود اروپا جنبش ضد جنگ ویتنام با جنبش های وسیع کارگری و دانشجویی برای تحولات اجتماعی همراه شده بود. حتی در امریکا هم وضع همینگونه بود. جنبش برابری نژادی، جنبش لوترکینگ، جنبش های پراکنده و عصیانی مثل توپامارو ها و یا پلنگ های سیاه و یا انواع عصیان های دیگر هر کدام به نوعی با جنبش سندیکائی و نارضائی به خیابان کشیده شده مردم همراه بود. جهان برای تحول خیز برداشته بود و جنبش ضد جنگ ویتنام هم عمق اجتماعی پیدا کرده بود.

سیبری را دارد. آلمان و فرانسه ناچارند به آن شرایطی هم فکر کنند که اگر امریکا نفت خلیج را به روی این کشورها بست، در آن صورت یگانه امکان نجات از بحران سوخت نفت آسیای میانه، قفقاز و سیبری است. ضمن آنکه روسیه همانطور که گفتیم همچنان دارای نفوذ و مرز مشترک با کشورهای است که مستقل شده اند و حتی در پیوند همکاری با امریکا قرار گرفته اند اما روسیه در آنها صاحب نفوذ است. مثل ترکمنستان، مثل قزاقستان، مثل ازبکستان و حتی آذربایجان. حتی می توان تصور کرد که در چالش های آینده جهان نقشه جدیدی که در این منطقه از جهان در طی 10-12 سال گذشته شکل گرفته تغییر کند.

پس می بینیم که اتحاد با روسیه امر استراتژیک و مهمی است، حتی اگر در این مرحله، یعنی در مرحله حمله نظامی به عراق و سلطه بر نفت این کشور که از نظر ما قطعی است شکل نگیرد در گام بعدی بهرحال یکی از دو طرف این مخاصمه اقتصادی- نظامی چاره ای جز اتحاد با روسیه ندارند و باز من فکر می کنم اروپا با امتیازهای بزرگی که به روسیه خواهد داد این اتحاد را خواهد بست.

رادیو صدای ایران: شما به این جنبش صلح امیدی دارید؟ مردم برای صلح تظاهرات می کنند اما اینطور که ما می بینیم زیاد کسی گوشش به شعارهای صلح بدهکار نیست. حتی در خود امریکا.

راه توده: ببینید! بحث اگر این باشد که امریکا هر کاری بخواهد در جهان می تواند بکند، که دیگر باید نفی کنیم هر نوع مقاومتی را. به این ترتیب باید بپذیریم که سرنوشت جهان در واشنگتن و نیویورک تعیین می شود. اما به نظر ما اینطور نیست، یعنی نیروی مقاومتی هم در جهان وجود دارد، علیرغم اینکه این نیرو در حال حاضر دارای ضعف بسیار جدی است. چرا؟

به این دلیل که امروز ممکن است در همان امریکا مردم دو برابر زمان جنگ ویتنام بپایند در خیابان و علیه حمله به عراق شعار بدهند و یا در اروپا هم به همین شکل. اما از نظر ما این جنبش هنوز جنبش ضعیفی است و امکان تاثیر گذاری آن روی سیاست های جنگ طلبانه امریکا بسیار کم است. ضعف بزرگ این جنبش نداشتن يك پشتوانه عمیق اجتماعی است. یعنی جنبش ضد جنگ هنوز به يك جنبش اجتماعی برای تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، در همین کشورهایی که در آنها جنبش ضد جنگ شروع شده پیوند نخورده است. یعنی مثل دوران جنگ دوم جهانی و یا حتی در دهه 60 و جنبش ضد جنگ ویتنام. در دهه 40 جنبش صلح در سراسر جهان، در حالیکه علیه جنگ فاشیستی بود، در عین حال جنبشی بود برای تغییرات بنیادی در ساختار حکومتی در همان کشورهایی که جنبش صلح وجود داشت. در این کشورها جنبش صلح پیوند خورده بود با جنبش های رهائی بخش و ضد استعماری. این، آن زیر ساخت مهم و اساسی آن جنبش بود و شما می دانید که در تمام این جنبش

جنبش صلح باید به جنبش تحولات اجتماعی پیوند پیدا کند تا پیروز شود

به این ترتیب می‌خواهم خدمت شما بگویم که جنبش کنونی صلح بدلیل همین ضعف و همین کمبود هنوز توان مقاومت در برابر جنگ طلبی امریکا و مقابله با آن را ندارد. باید کوشید جنبش صلح از این طریق به عمق راه پیدا کند و ما یقین داریم که چنین هم خواهد شد. از دل این بحران عظیم اقتصادی که حالا چهره فاشیستی و جنگی هم دارد به خودش می‌گیرد تحولات بزرگ بیرون خواهد آمد و بشریت دوران رکود 10-20 ساله اخیر را پشت سر می‌گذارد.

این که ما به این سمت می‌رویم یک چیز است، اما اینکه باید ضعف را امروز ببینیم و حوادث را درست ارزیابی کنیم یک چیز دیگر. در حال حاضر و در شرایط کنونی هنوز این جنبش صلح قادر به متوقف کردن ماشین جنگی نیست، زیرا با پشتوانه عمیق اجتماع برای دگرگونی ساختارهای حکومتی و اقتصادی در کشورها همراه نیست. احزاب مترقی در ضعف بسر می‌برند، 10-12 سال تبلیغات بی‌امان و بی‌وقفه در باره فروپاشی اتحاد شوروی و ضرباتی مهلکی که به جنبش چپ، مترقی و انقلابی در کشورها خورده امروز خودش را در این ضعف بزرگ نمایان می‌کند. این جنبش با باز شدن چشم و گوش مردم و بی‌بردن به عمق فاجعه قطعاً تقویت خواهد شد و از شکل کنونی آن که بیشتر یک جنبش احساساتی علیه جنگ است بیرون خواهد آمد. اینکه مردم در امریکا تصور کنند اگر به عراق حمله شود ممکن است جوان هایشان کشته شوند و یا ممکن است اجناس گران‌تر شود و یا بیکاری بیشتر شود نامش جنگ ضد جنگ نیست. این جنبش وقتی جنبش است که مردم بدانند این نظام به مرحله ای از رشد خود رسیده که دیگر قادر نیست بدون جنگ به حیاتش ادامه بدهد و جنگ اگر هم یک رونقی به اقتصاد امریکا ببخشد یک رونق موقتی است و باید کل این ساختار عوض شود. اگر جهان امروز یک جهان بهم پیوسته است، نمی‌شود در امریکا به قیمت کوچک‌تر شدن سفره مردم اروپا و یا به قیمت گرسنگی و مرگ میلیون‌ها انسان در افریقا و آسیا کمی رونق اقتصادی در این کشور بوجود بیاید و باز در یک فاصله کوتاه‌تر دیگر وضع از همین هم که هست در امریکا بدتر شود. مردم باید درک کنند که ثروت اجتماعی باید تقسیم شود، بیمه‌ها باید گسترش پیدا کند، ساعات کار باید تقسیم شود و همه کار داشته باشند، به بورس بازی باید خاتمه بخشیده شود. اینها باید به یک خواست عمومی و به یک جنبش عمومی تبدیل شود تا صلح خواهی هم عمق پیدا کند و این جنبش در برابر حکومت‌ها - چه در اروپا و چه در امریکا- بایستد. آنوقت است که جنبش صلح را باید بسیار جدی‌تر از امروز تلقی کرد و منتظر تحولاتی بزرگتر از جلوگیری از حمله نظامی به عراق بود.

ما این ضعف را در اروپا هم شاهدیم. می‌بینید که شعارها و اخبار اینست که "ما نمی‌خواهیم بچه‌هایمان کشته شوند در جنگ" و یا "حمله به عراق با اجازه سازمان ملل باید باشد" و یا همه خبرها این شده که صدام فلان سلاح را دارد و یا ندارد! یعنی هنوز جنبش صلح در سطح حرکت می‌کند، پوک است و عمق ندارد، چرا که نوک پیکان آن تغییر مناسبات اقتصادی را هدف نگرفته است.

بازگردیم به کشور خودمان که در همسایگی فاجعه حمله نظامی به عراق قرار گرفته است

ما در مورد اوضاع ایران و جنبش کنونی مردم ایران هم دقیقاً در همینجا قرار داریم و در همین ضعف گیر کرده‌ایم. دقیقاً!

یعنی جنبش کنونی مردم ایران هم نمی‌تواند فقط برای دمکراسی باشد و نباید در این خواست خلاصه شود. جنبش نمی‌تواند فقط برای آزادی روزنامه‌ها باشد. عملاً هم شما شاهدید که وقتی جنبش به عرصه‌های مهم‌تر پا نگذاشته حکومت چقدر می‌تواند مانور کند و سرگیجه ایجاد بکند برای آنکه ماجرا در همین محدوده باقی بماند و به عمق نرود. وقتی جنبش به عمق رفت، آنوقت تغییر مناسبات اقتصادی در جامعه مطرح می‌شود. قراردادهای کار باید تغییر بکند، خصوصی‌سازی باید برای مردم روشن بشود سر و ته آن کجاست؟ کارخانه‌ها چرا غارت شده‌اند؟ شما می‌بینید که حکومت چقدر حساسیت دارد که جنبش 6 ساله اخیر به این بخش وارد نشود و اتفاقاً این یکی از بزرگترین اشتباهات اصلاح طلب‌ها و روزنامه‌نگاران ابتدای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات بود که شانه به شانه افشاگری‌های سیاسی دست به افشاگری در این زمینه نزدند. شما در همین هفته‌ها دیدید که فقط یک خبر روزنامه "بهار" در باره بورس تهران و معامله 40 میلیارد تومانی بنیاد الزهرا نفس آقایان صاحب بنیادها را برید و برای همیشه این روزنامه را توقیف کردند. همین روزنامه‌ها وقتی نوشتند احمد خمینی را کشتند، آقایان اینقدر وحشتزده نشدند که انتشار همین خبر بورس تهران وحشت زده‌شان کرد. همین رفتار را با روزنامه همشهری کردند. به محض اینکه همشهری نوشت 45 میلیارد دلار در جزیره مصنوعی "نخل" در دویب سرمایه‌گذاری ایرانی شده، بلافاصله برای 10 روز این روزنامه را تعطیل کردند و البته بهانه هم در آستین داشتند، اینکه توضیح خانه کارگر را چاپ نکرده است. هر روزها دهها توضیح و اعتراض به روزنامه‌های دست راستی نوشته می‌شود، حتی نامه سرگشاده می‌نویسند و این روزنامه‌ها اصلاً اعتناء نمی‌کنند اما برای تعطیل همشهری توضیح خانه کارگر را بهانه کردند و به یاد دفاع از خانه کارگر افتادند! یعنی به نام همان کارگری که غارت شده و پول غارتش

اند و به همین دلیل هم می بینید که دستگاه قضائی با آنکه دیگر روزنامه ای به آن صورت در کار نیست که در ابتدای انتخاب محمد خاتمی در کار بود، اما وحشتزده تر واکنش نشان می دهد و تاب تحمل افشای يك خبر اقتصادی را هم از خودش نشان نمی دهد.

این درك و رفتن به سوی ایجاد يك جنبش وسیع اجتماعی برای تغییرات اساسی در دل جنبش مردم سالاری و جمهوریت مردم، همان حرکت تاریخی برای جامعه امروز ایران است که به شکل دیگری در سطح جهان و در ارتباط با جنبش صلح و مقابله با جنگ طلبی امریکا به آن اشاره کرد.

به این ترتیب در اروپا و امریکا هم جنبش صلح برای صلح راه بجائی نمی برد و امریکا کار خودش را خواهد کرد اما اگر جنبش صلح به جنبش اجتماعی برای تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی همراه شد آنوقت باید به این جنبش خیلی امیدوار بود و ما یقین داریم که همین مسیر را هم طی خواهد کرد و فصل دیگری در تاریخ معاصر شروع خواهد شد.

راديو صدای ایران: حمله به عراق آغاز تجزیه ایران نیست؟ **راه توده:** بله. کاملاً با شما موافقم که رویدادهای منطقه و حمله نظامی به عراق و عواقب و عوارض آن ممکن است به جنگ داخلی در کشور ما و به تجزیه خاک ایران هم بیانجامد. به همین دلیل مبارزه امروز ما در داخل کشور برای جلوگیری از این فاجعه يك راه بیشتر در پیش رو ندارد و آن **تغییر مناسبات اقتصادی و اجتماعی و تغییر حاکمیت است.** نا ممکن است که ساختار حاکمیت مسلط در ایران در بافت و شکل کنونی خود باقی بماند و ما بتوانیم از تجزیه ایران و از جنگ داخلی پرهیز کنیم. این ساختار و این بافت خود بوجود آورنده این فاجعه است. تمام کوشش را باید کرد که جنبش کنونی با رفتن باز هم بیشتر به عمق حاکمیت را به سود ترقی و تغییرات مثبت دگرگون کند. این یگانه شانس ما برای جلوگیری از فاجعه است. **هر نوع مقابله با جنگ، مقابله با خطر خارجی، جلوگیری از مداخله امریکا در ایران، نرفتن به سوی تجزیه ایران همه و همه درگرو این تغییر اساسی در حاکمیت است.** ما نمی توانیم در باره خطر امریکا در منطقه و در همسایگی ایران حرف بزنییم و برای آن چاره جوئی کنیم، بدون آنکه در پی تغییرات اساسی در حاکمیتی نباشیم که جاده را برای این فاجعه هموار کرده و می کند. نفس همین تقسیم جامعه ایران به انواع **شاخه های مذهبی**، تقسیم ایران به انواع اقشار و طبقات **غیر خودی** و تبعیضی که در تقسیم **بودجه کشور** و حتی تغییر نقشه جغرافیائی ایران بوجود آورده اند همه و همه ناشی از همین خودی بازی و غیر خودی درست کردن است.

از دل همین خودی بازی است که استان خراسان و ثروت عظیم آستانقدس رضوی را بخشیده اند به آیت الله طبیبی و یا شهر قم را استان کرده اند و یا انواع تصمیمات دیگر. و یا قوانین فقه شیعه را در خوزستان و بلوچستان و کردستان به مردم سنی تحمیل کرده اند و عملاً مردم اهل سنت را از حکومت

را آقایان در دویی خرج جزیره مصنوعی کرده اند. جزیره ای که می گویند می خواهد **لاس و آگاس خلیج فارس** بشود. با همان مشخصات لاس و آگاس، یعنی قمار و فحشا و خوش گذرانی در سطحی که می دانید.

آنها که پشت مقابله با روزنامه ها ایستاده اند و ارزش ها را هم بهانه کرده اند، خیلی خوب می دانند که ضعف بزرگشان اینجاست. یعنی اگر مردم بفهمند پشت این مقابله واقعا چیست و این امام جمعه هائی که ننه من غریبم در نماز جمعه ها در می آورند و سنگ مردم را به سینه می زنند چگونه مملکت را غارت کرده اند، آنوقت با يك جنبش وسیع اجتماعی روبرو خواهند شد که این دیگر بهمنی است که از کوه سرازیر شده. این بهمن عظیم خواه ناخواه آزادی را هم با خودش می آورد، آزادی مطبوعات هم در شکم آنست، جلوگیری از دستگیری ها و زیر و رو شدن قوه قضائیه و حتی کل جمهوری اسلامی هم در درون آنست. پس می بینیم که بحث پیرامون جنبش اجتماعی و ضرورت توجه به آن چقدر مهم و اساسی است. یعنی مردم خواهند فهمید برای چی دستگیر می کنند؟ برای چی دستگیر می کنند؟ برای چه هدفی می کشند و بالاخره همه این چیزها در عمق برای مردم روشن خواهد شد.

ما در همین برنامه سه سال پیش- دو سال پیش، همان موقعی که آقای گنجی در باره عالیجنابان خاکستری و سرخ پوش افشاکری می کرد بارها گفتیم و در نشریه راه توده هم بارها نوشتیم: آقا در باره عالیجنابان اقتصادی بنویسید. این عالیجنابی که شما می نویسی آدم کشته و فتوای قتل داده، آخه دو چهره داره، چرا چهره اقتصادی اش را نمی گوئید و نمی نویسید. مردم برای شکمشان می ریزند بیرون نه برای آزادی مطبوعات. حالا که امکانی در مطبوعات فراهم شده که بنویسید، این بخش را هم بنویسید تا مردم را به حرکت در آورید. منظورم این نیست که همان موقع باید مردم را می ریختند توی خیابان، بلکه اینست که مردم آگاه شوند و از دل این آگاهی سازمان پیدا کنند.

چنان آگاه شوند و چنان سازمان پیدا کنند که حالا خانه کارگر و بنام کارگر جاده صاف کن قوه قضائیه برای بستن روزنامه ای نشود که نوشته 45 میلیارد دلار پول مملکت را برده اند خرج لاس و آگاس خلیج فارس کرده اند، چنان آگاه شود که امروز دچار دلسردی و سردرگمی برای شرکت در انتخابات شوراها نشود. **شوراهائی که واقعا می توانست و هنوز هم می تواند توده ای ترین و مردمی ترین سازمان سراسری تحولات شود** و مردم را دور خودش بسیج کند و به حکومت برای تحولات فشار بیاورد. شما ببینید يك **روزنامه** این شوراها نتوانستند منتشر کنند که **اخبار شوراها** را در آن بنویسند و مردم بدانند شورا یعنی چی؟ اینها ضعف است پس چیست؟

خوشبختانه در ماه های اخیر و در این یکسال اخیر ما شاهدیم که این امر مهم، یعنی به عمق بردن جنبش را جدی گرفته

میزی با امریکا مذاکره هم نکنند. مهم نیست که این دخالت نظامی است یا سیاسی. از نظر ما برپائی يك فراندوم زیر نظارت امریکا و سازمان ملل همان نتیجه ای را خواهد داد که مداخل نظامی مستقیم. حتی در دخالت مستقیم نظامی کار بسیار دشوار تر از همه پرسى مطلوب امریکا پیش می رود. بنظر ما اکنون این تمرین را در ونزولا دارند می کنند و حتی در باره عراق هم با فشاری که برای خروج صدام حسین از يك دروازه و ورود کارگزاران مستقیم شرکت های نفتی امریکا از دروازه دیگر بغداد وارد می کنند نوع دیگری از همین تمرین و تجربه اندوزی است. حاکمیت و یا آن بخش از حاکمیتی که جاده صاف کن چنین شرایطی شده و بصورت خیانت آمیز در برابر خواست مردم برای تحول ایستاده نمی تواند حاکمیتی ملی باشد و نیست!

(بقیه جهان در لبه پرتگاهی که از ص 56)

3- ایجاد شوک و وحشت (طرح هائی که براساس آنها در روزهای نخست حمله به عراق از سلاح های پیشرفته ای استفاده خواهد شد که از لحاظ قدرت تخریبی و دقت بی نظیر هستند) نه تنها به منظور کشتار و خرد کردن اراده مردم عراق خواهد بود، بلکه با هدف متقاعد کردن مردم دنیا در بی ثمر بودن مقاومتشان در مقابل برتری امپریالیستی ایالات متحده در قرن بیست و یکم نیز انجام می شود.

برای درک بهتر این سه فاکتور باید بخاطر آورد که دلیل اصلی دولت ترومن در بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی نه پایان جنگ جهانی دوم، بلکه به این علت بود که امریکا با کشتن دهها هزار انسان بی گناه و وارد آوردن شوک به مردم جهان، برتری خود را در دوران پس از جنگ به جهانیان، به خصوص به اتحاد شوروی نشان دهد.

با ارائه این فاکتورها می توان درک کرد که چرا سیاست سازان کاخ سفید اینهمه بر بی اعتبار کردن روند بازرسی در عراق اصرار می ورزند. نگرانی کاخ سفید به خاطر بی نتیجه بودن بازرسی نیست، برعکس آنها از این نگرانند که کار بازرسی به نتایج مثبت ختم شود و دیگر دلیلی برای تغییر رژیم در عراق برای امریکا باقی نماند و سازمان ملل نیز با حمله به عراق مخالفت ورزد. امریکا به گونه ای عمل می کند تا شورای امنیت روند بازرسی را بیهوده تلقی کند.

روزهائی که در پیش است، روزهای سرنوشت سازی را رقم خواهند زد.

تحلیل "سام وب" دبیرکل حزب کمونیست امریکا (منتشره در هفته نامه دنیای مردم، ارگان حزب کمونیست امریکا)

مرکزی شیعه جدا ساخته اند. شما ببینید 24 سال است در این مجلس اجازه نمی دهد يك نماینده اهل سنت که نزدیک به 7 و به گفته ای 10 میلیون اهل سنت ایران را نمایندگی می کنند در هیات رئیسه مجلس بنشیند. هر قانونی که تصویب می کنند با فقه شیعه در شورای نگهبان تطبیق می دهند. خود این مگر معنای دیگری غیر از تجزیه کشور دارد؟ **فقط کافی است موقعیت فراهم شود تا ببینیم و ببینند که از دل همین تقسیم بندی های فاشیسی و مذهبی چگونه تجزیه طلبی بصورت انفجار آمیز سر بلند خواهد کرد.** همین بخش گزینش ها در ادارات و وزارت خانه ها مگر کاری غیر از حفاظت از تقسیم فاشیستی خودی و غیر خودی می کنند؟ مگر صدور جواز واردات کالا و یا حتی جواز کسب در کشور از مرز خودی و غیر خودی نمی گذرد؟ تقسیم بودجه بین نهادهای انتخابی و انتصابی مگر خودش نوعی خودی و غیر خودی نیست؟ روی هر موضوعی که شما دست بگذارید نشانه ها و علائم تقسیم مردم و تقسیم کشور مشهود است و این در بطن ساختار حاکمیت کنونی است. حاکمیتی که من خدمت شما گنم تا تغییر نکند و تا این تغییر يك تغییر مترقی نباشد همچنان خطر آفرین است. به این ترتیب جنبش مردم در داخل با حاکمیت درگیر است و آن را باید تغییر بدهد و در خارج با خطر خارجی و امروز این هر دو باهم گره خورده است.

در کدام کشور و در کدام برگ از تاریخ سراغ دارید که مردم رفته باشند برای مافیای تجاری و غارتگر در يك کشور سینه شان را جلوی گلوله داده باشند؟ در جنگ با عراق مردم بنام دفاع از حکومت مستضعفان، دفاع از آرای خودشان که به جمهوری اسلامی رای داده بودند، دفاع از غرور ملی و دفاع از اسلامی که می گفت ثروت ملی را بین مردم تقسیم می کند رفتند روی مین و جلوی گلوله. حالا این مردم میروند روی مین و جلوی گلوله که این جمهوری اسلامی و آقازاده ها دفاع کنند؟ می روند روی مین که از باطل شدن رای و انتخابشان دفاع کنند؟ خطر اینجاست. خطر حاکمیتی است که مردم آن را نمی خواهند و این حاکمیت همچنان می خواهد بر سر قدرت بماند. این تضاد باید حل شود تا بتوان از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور دفاع کرد و این ممکن نیست و ممکن نمی شود مگر با تبدیل جنبش کنونی مردم ایران به يك جنبش آگاه تر و همگانی تر و مصمم تر برای تغییر بافت و ساختار حاکمیت به سود منافع ملی کشور.

صدای ایران: حمله به عراق، آغاز حمله به ایران نیست؟

راه توده: ما یقین داریم کسانی در قلب حاکمیت کنونی ایران می کوشند ته مانده اعتماد مردم به کسانی که می خواهند به تحول خواهی مردم پاسخ مثبت بدهند را از بین ببرند. آنها نقشه مستقیم امریکا را در ایران پیاده می کنند. یعنی تمام امیدهای مردم به تحول مسالمت آمیز در داخل کشور را از بین می برند و زمینه را برای دخالت مستقیم امریکا در ایران فراهم می کنند، گرچه زیر

امکانات دیگر در چارچوب خلع سلاح رژیم عراق از سوی این کشور در مد نظر قرار می گرفت.

در تضاد با این طرز تلقی، دولت بوش گفته است که عراق در کار بازرسی اخلاص ایجاد می کند. از دید کالین پاول و دیگران، گزارش بارزسان سلاح‌های کشتار جمعی به شورای امنیت تسفیری ندارد مگر بیهودگی کامل بازرسی‌ها که نشان می دهد هیچ راهی برای خلع سلاح رژیم "یاغی" عراق باقی نمانده است مگر استفاده از قوه قهریه.

چگونه می توان این تضاد دیدگاه را در شورای امنیت توضیح داد؟

برای پاسخ به این سؤال، لازم است به سخنان "آری فلایشر"، سخنگوی کاخ سفید توجه کنیم که در کنفرانس خبری اظهار داشت که جنگ در صورتی می تواند رخ ندهد که دو شرط برآورده شود:

1- خلع سلاح کامل عراق و 2- برکناری صدام حسین.
دولت بوش با اصرار خود به منظور سرنگونی رژیم عراق، در حال حاضر تلاش می کند بطور یکجانبه ماموریت شورای امنیت را از خلع سلاح به تغییر رژیم در عراق تغییر دهد.

اولویت دادن به "تغییر رژیم" به این دلیل نیست که عراق تهدیدی جدی و قریب الوقوع برای امریکا و یا همسایگانش بشمار می رود. جنگ 1991 خلیج فارس، يك دهه تحریم‌های شدید اقتصادی متعاقب آن و پنج سال بازرسی سلاح‌های این کشور، ظرفیت هسته‌ای عراق را نابود کرده است. در نتیجه یا سلاح‌های کشتار جمعی عراق از میان رفته است و یا بطور قابل ملاحظه‌ای از میزان خطرناک بودن آنها کاسته شده است.

الویت کاخ سفید نیز نمی تواند بر این بهانه استوار باشد که عراق محل امنی برای تروریست‌ها به شمار می رود، چرا که مدرکی در اینمورد وجود ندارد.

اصرار کاخ سفید در تغییر رژیم در عراق ربطی به ایجاد دمکراسی در منطقه‌ای که به قول بوش "ماقبل مدرن" و غیر متمدن است نیز ندارد.

در حقیقت دلیل اصلی تصمیم دولت بوش در سرنگونی دولت عراق با استفاده از قوه قهریه و علیرغم مخالفت‌های جهانی به سه عامل مربوط می شود:

1- اشغال نظامی عراق پایگاهی برای امریکا خواهد شد تا این کشور نفوذ خود را در منطقه‌ای بی ثبات تحکیم بخشد.
2- با اشغال عراق از سوی امریکا و در مقابله جدی با قوانین بین‌المللی و منشور سازمان ملل، مشروعیت حملات بازدارنده علیه رژیم‌هایی که یا دارنده سلاح‌های کشتار جمعی هستند و یا از آن استفاده می کنند، اگر نه به صورت رسمی، اما به صورتی غیر رسمی به رسمیت شناخته خواهد شد.

(بقیه در صفحه 55)

تحلیل دبیرکل حزب کمونیست امریکا:

جهان در لبه پرتگاهی

که در بمباران اتمی هیروشیما بود

پس از حمله به عراق، قوانین بین‌المللی و منشور سازمان ملل بی اعتبار خواهند شد و امریکا در هر کجا که لازم بداند وارد عملیات نظامی شده و حکومت‌ها را به میل خود تغییر خواهد داد!

شورای امنیت سازمان ملل در هفت ماه گذشته هدفی را دنبال می‌کرد که براساس آن قرار بود رژیم عراق در رابطه با سلاح‌های کشتار جمعی خلع سلاح شود، نه اینکه این رژیم سرنگون شود.

در این مدت کسی تصور نمی کرد که روند بازرسی بدون نتیجه متوقف گردد. در حقیقت اینطور بنظر می‌رسید که شورای امنیت و دولت عراق متعهد شده بودند تا به این روند کمک نمایند و در پایان به نتایج صلح آمیزی دست یابند.

با اینهمه، هنوز بازرسی شروع نشده بود که یکپارچگی اعضای شورای امنیت از هم گسیخت. تنش‌ها در واقع نه میان شورای امنیت و عراق، بلکه میان ایالات متحده و بریتانیا از یکسو و فرانسه و روسیه، آلمان، چین و کشورهای دیگر از دیگرسوی بود.

تاکنون چهار کشور آخر موضع مثبتی در قبال روند بازرسی نداشته‌اند. آنها معتقدند که بازرسی در حال انجام است و تا زمانی که سلاح‌های کشتار جمعی در عراق از میان نرفته باید ادامه یابد.

در واقع "اروپای قدیمی"، روسیه و چین، نسبت به حل بحران عراق از راه‌های سیاسی، خوشبینی احتیاط آمیزی داشتند و استفاده از قوه قهریه بطور مطلق رد نشده بود؛ بلکه به عنوان انتخابی در نظر گرفته شده بود که در صورت به بن بست رسیدن